







مادرسی شد  
۲۷ - ۲۸

مادرسی شد  
۲۷ - ۲۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ...

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره قفسه: ...

تاریخ ثبت: ...

نایب رئیس: ...

۱۳۰۱

۲۴۲۷



مادرسی شد  
۲۷ - ۲۸

مادرسی شد  
۲۷ - ۲۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ...

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره قفسه: ...

تاریخ ثبت: ...

نایب رئیس: ...

۱۳۰۱

۲۴۲۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----



2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23

وبسرى لبيس  
 بسم الله الرحمن الرحيم وتميم  
 لك الحمد يا من بيد الملك وهو على كل شيء قدير و  
 خلقه والسلام على سيدنا سراج المنير وعلى الله و  
 صحابه وتابعيه وبعد فيقول العبد الفقير المحتاج الى  
 غفوره تاجي يعقوب ابن عثمان بن محمد الغزنوي ثم  
 بخرخى غم السري رحمة الله تعالى قد التمس مني نصر احبابه و  
 صواب ان كتب لهم تقيى الفاتحة وسورة الملك الى اخر الكتب  
 تحبها من التقيى والكشاف والكواشي وغيرها بالفاشي ينفع  
 العواص والعوام من الناس فاجتبيهم الى ذلك وان لم يكن  
 ما يبالك والله تعالى هو المستعان وعليه التكلان قال النبي  
 صلى الله عليه وسلم مفتاح القرآن التيممة وقال ابن عباس رضي الله عنهما  
 اول القرن اعون يا الله من الشيطان الرجيم ومفتاح القرن  
 بسم الله الرحمن الرحيم بدان يعني بن عبد الله

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: بقیع ران  
مؤلف: یعقوب بن محمد بن محمد الرزینی (میرزا)  
موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۵۹۷۶

تاریخ ثبت: ۱۳۰۱

نسخه: ۲

شماره قفسه: ۴۴۳

شماره ثبت کتاب: ۲۴۲۷

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱















شیطان با زبان صفت وی کرد و گفت جل جلاله لای خلی الموت  
والحیوة ان حدوده که آفرید مرگ و زنده گایند لایستو گه ای که گیت از شما  
احسن غلام یگو کار آفریدن مرگ و زنده گایند و اینست ظاهر برستی خداوند  
تعالی قادر و حکیم و قاهر است بدانکه حضرت عزت و جلست قدرته از نمودن منزه  
است پس را دانست که آفرید مرگ و زنده گایند تا بعد از شما آنچه اختیاریست  
در آنست به علم قدر خود و هر که عمل میکند به پشت سر و اگر عمل بد کند بدو رسد  
پس ایست یعنی اینست مرگ و زنده گایند در نظر دارد و استعداد آن میکند  
و از این برای غرور و نفور کند حضرت شیخانی فقیر خواجه و الهی و الهی رحمة الله  
مودند علیه بفرماید که هر روز چهار بار در گوشه خود میروم و شب خود را میگویم قال سنی  
علیه السلام یسأل العبد عبده منی المقام برب الی الی العبد منی الجبار الی الحدیث و  
نکته در تقدیم و حوت بر حیات شاید که این باشد و الله اعلم با صفت دیگر گفت یا کرم  
جل جلاله و هو العزیز و اوست غالب بر همه چیز که میسر شود و از وی نصیب و در پیش  
اینست و بطلان او عزت و قدرت از وی جوید و از غیر او نخواهد افتخوری و  
اوست پوشیده شده بنده آن بدکار اگر چه بود بشمار هر که را خواهد نصیب و اینست  
اینست

اینست که هر چند کنایه کردی از رحمت به نهایت و تو میدانشوی  
یا دارم گفته است نظم اینست اهل رحمت در یای عامست از آن جاده قطره برانجام  
اگر آفتاب خنک کن کار خورشیدی در آن دریا بیکبار و یا روشن شود کار بها یه  
غیر از کرم و دیگر چه داریم باز صفت دیگر گفت الی فی خلق سبب سموات و  
طبقات آن خداوند که بیافرید هفت آسمان طبقها بزرگ یکدیگر به سه کعبه الاخیر  
گفت اول اجبت دویم از در سفید و سیم از این و چهارم از مسی و پنجم از تری  
سیم است و ششم از زهره و هفتم از یاقوت سفید است ما تو آبی خلقی الرحمن  
منی تفاوت نه بینی تو ای در آفرینش خلقتا تفاوت یعنی بهیم عیبت بینی  
همه را بیک حکمت کامله که می گویند که او سر بر نصیب و اینست که بدانند هفت  
آسمان را بای یکدیگر برشت به ستون بقدرت کامله تا اینتر ضایع نداد و بر حمت  
شامله امام حمزه کب که نفوت خوانده اند تفاوت الامر و نفوت دیگر که نه شده کار  
یعنی بعضی و نفوتات خداست در خلط اطراف و اختلافی و تنافسی هرگز نیستی  
او آفرید بینی یا یابا مؤمنی یا کافر یا فقیر یا ثروتمند یا غنی یا فقیر یا غنی یا فقیر  
صح الا بانه و معیولان آن همه بیک حکمت بود و اینجینی اوضاع عالم و

و پشت و دوزخ و اهل آن عارف بهر باید که بر حکمت او حوال کند و بچشم انکار  
نکند نظر در خلقت او قطره هر آنکه نفس در دنیاها و سیم تو زیبا بینی که ما زیبا  
نمودیم ز زلف خود و سر موی نمودیم چه نه در به غوغا نهادیم و دنیا ما  
خلقت نقد باطلا سبب آنک و قنا عذاب النار خواند چون خبر  
کرد که بهیم تفاوت عیبت نیایی در خلقت او با فرمود جل جلاله فان جمع  
باز پس روان البصر حشمت را در آفرینش آسمان اهل تر بهیم بینی تو منی فطوری  
از شکاف یا جمیع فطر شکافنی نعم از جمیع البصر باز پس روان حشمت گیتی بینی باز پس  
از بهر تا مل کنی و نظر کنی یقیناً باز کرد در آیتک بسوی تو البصر حشمت خاسته  
خار و دور از یافتی عیبت و غوغایی و آن حشمت باز مانده کنده شده باشد از یافتی  
عیبتی در آفریدن آسمان یعنی گفته اند ارجع البصر باز در زمین و در جمله مخلوقات  
نظر کن تا بهیم عیبتی بینی چند نظر کن در حیل علوی و مرکز سفلی بهیم عیبتی  
نیایی بلکه همه در حقیقت حکمت و دلیل بر ولی الوجود و اوله اینست و قدرت و عالم  
و ارادت او اینست پس عارف را در بعضیات ظاهره و از ملک و ملوک و راه یابی بعالم  
جبروت باز نماند با استدلال بصفت دیگر کرد و فرمود جل جلاله و لقل زینبنا  
زینتا

ذین آسماء الدنیا بدستی بر آینه بسیار سیم السماء الدنیا آسمان را  
منزله یک تر بر منی بکسی استاره گاه که بهجه جری نای و خشن و جعلا ها  
کرد آینه سیم آن ستاره گاه را چونما انداختیم هاج یعنی بر جسم شده آنچه بوی  
انداز و لیسنا طینی مردوان را چون خاند که بر آسمان بر آینه تا سخی فرشته گاه را  
شنوند بدانکه از اول سوره تا اینجا نه صفت کرد و یعنی منم ملک بزرگوار ملک  
دار قادر و مهابت عزت و خفا و خالق هفت آسمان به عیب و هموار و مزین آسمان دنیا  
ستارگان شمار و گرداننده آن سرچشم مرشدان مکاره تا استدلال کرده شود  
ازین صفت عظام بذات حضرت ذوالجلال و الا که لرم که آسمان را بقدرت برد  
رفته و در هوا پی ستون داشته و جنبه بی هزار کواکب توست نگاه داشته عارفان  
این همه را از مظاهر نور و پشت معصی ای تالیف نور از تو و و یا نازلش حور از تو  
ای درویشی زینت عالم از دهان نیاست تا و ای که زینت دل دوستان لبش  
العرفان چون باشند با آنکه اهل علم بیات بخوم و نه فلک استیبات میکند  
و در قرآن هفت آسمان و عرش و عرش و عرش و عرش و عرش و عرش و عرش و عرش  
قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و دیگر از اینها

دید شود



بر فلک اند بهرین مرتبه و غیر این هفت اثبات می کنند و گمان این است  
که اثبات بر فلک و امام ابوالمعین نسفی صاحب کتاب بلصره الا  
وله گفت است که این گمان این ظاهر خلاف این آیه است و لقد رتبنا  
السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوما للشياطين وكفى  
لهم مذهب اهل تفسیر اینست که همه در آسمان دنیا است و بعضی تفاسیر نیز  
آورده است که این آیه دلیل است بر بطلان و قول منجبان ظاهر از بهر  
آنکه نجوم نجوم شیطانی اند در آسمان دنیا فی در فلک هفتم و در تفسیر  
البیان التفسیریل آورده است که الفلك جرح آسمان که ستاره گان در وی  
گردن و این قول حق است قوله تعالى وكل في فلك يمحزون فاما ان سخن  
که می گویند و خلاف نص قرآن و افضل آنست بدانند بیشتر اهل تفسیر بریند که نقل  
اجله شود از ستاره همچون شطرا آتش و بر شیطانی میزنند و اما ستاره بر  
جا خود است و امام قساده گفته اند فریدن ستاره گان از برای زینت آسمان  
و جسم شیطانی است و شناختن راهها و شناختن جهت قبله در  
بیابان است فاما اعتقاد نجوم این که مستحاره و موشره اند در سعادت و  
شقاوت تکلف است بی علم بان و بدان که علماء معانی و بیان  
انتقال

در افضل

انتقال کلام را از خب خطاب بابت حکام یا بر عکس صنعت التفات می کنند  
چنانکه در این آیه و لقد رتبنا السماء فاست ما قباشی ذکر معین هر وارادت  
نجوم و مانند این را استعاره معده گویند چون دلائل عظام یاد کرد در وجود و وجوب  
الوجود طایفه منکران را از دیوان و ادیبان که اقرار میکنند با عرض کرده اند ان قرآن  
مخصوص کردن آن بعباد نیست و فرموده حق اینست ان جل جلاله و اعتدل فالحق  
و اما در دیم مرآت ان را بعضی دیوان را عذاب السعیر و آتش سوزان و این آیه  
دلیل است که دوزخ حالیا موجود است و لکن فی کفر و یوم یهتدم و مرکب یاز  
که کافرانند بخدا عز وجل با وجود چنین دلائل عذاب جحیم عذاب دوزخ  
است و بانی المصی و بجای برکتی است که وی دوزخ است صفت بدی او را  
یاد کرد و گفت اور جل جلاله و انما جنة العوا انداخته شوند کافران فیها و ان دوزخ  
سبحوا اشنوند کهها اواز دوزخ را شنیدند با که نشت و سهمنان چون با یک  
خر می شوند از دوزخیان که نشن از این در آسمان باشند قبل یا از خود و قبل یا از  
دوزخ و بی و این دوزخ تقوی می جویند برای کافران همچون جویننده دیگر  
مسین که آتش سیر می شوند و وی اندک و آب بسیار شگاف نذر می کنند

این دوزخ محلی که بطرفه و باره نود و از یکدیگر جدا شده اند من الخیال از خشم  
بعضی از خشم خداست یا از خشم مالک دوزخ یا از خشم فرشتگان عذاب یا از خشم  
خود بر دشمنان خداست یا از خشم اهل ایمان فیها انداخته شود در دوزخ فوج  
کردی ساکت بر سر نشاندن حق نیکها جمع خازنان این نیکها ان دوزخ  
یعنی مالک و دیگران در دوزخ الکفر یا کفر نیک نی آیتانیه بود شما را بهیم  
کنند نیک تر بعضی مندر بر بند یعنی بغیر نیامده بود شمار ازین روز و ازین  
عذاب بخیر کردی تا شمار ایمان بودی و عمل بود و ازین دوزخ حق می بودی  
این بر سرید این سرزنش بنده شان و قالوا و کونید دوزخیان در جواب  
یکی قد جانشان بلی الله بود و بدین تو بیغما بران بیم کنند و ما اخر کرده  
بودند ازین دوزخ و ازین عذاب فلک بشا پس ما این را در حق کوی  
داشتیم و اینان ایمان می آوردیم و قلنا و کفیم ما نزل الله نقرسا  
ستاره خدایمان شیخی بهیم جز از آنچه شما می گویند و کفیم ما سمره انی  
انتم نیستید شما الا مکرم فی ضلال در کما ای کبر بزرگ از برای  
بتلای

برای آن بتلای می شدیم در آخرت عذاب بزرگ ای برادر تر این خدایانند بر سرید که  
بیم و حفظ و بنده دهند به تو نیامده بود و گفت که حرام کلام است و حلال کلام است  
و چه باید و بدیدید که در جنبه عظمی منتهی شود و عمل نمی کنی کار نبود و شورتر  
می شود و علم بسیار حاصل کردی چهل و ای بر تو باد تا چند بدرگاه طاکان روی و اهل  
و نبار ملازم کنی و قالوا و کونید دوزخیان که گفت اگر بودی شیخی که بنشیند  
و سنی بغیر او فرمان برداری کردی علماء حقایق و این را کردی او تعقل  
و یعقل کردی سنی این را و عقل را بکار و شتی ملاک می نبودی فی احتجاب  
الستعجل در باران دوزخ گفتن این اهل دوزخ نبودی اگر سنی اهل حق را  
بشنویدی و در دلائل و حجت است و عقل نظر کردی و او روی و عقل فیک کردی  
تا دوزخی بودی حق تعالی فرمود فاعترفوا پس از این دوزخیان بدین نیکو گشت  
خود و بهیم فایده کنند این را فاشحقا پس دوری با دوزخ است و لا احتجاب  
الستعجل و دوزخیان را امام کس ای فاشحقا بضم سین و حا و اندر است فالنر  
هم الله شحقا پس الزام کرد این را بخدا و روی از رحمت خود او فاشحقا



مستحقای العباد و در کرد این را خدای از فرشتی لقب تو انیت که ایمان  
 آری چنانکه شهادت و سستی اهل حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و در  
 ملک تا مل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل را بنور قرآن و ذکر روشن کنی و در  
 دنیا پیش از هر که بتوبه و استغفار روی و غدر کن دهان خود را و در مقام کنی  
 نماز عذاب لغت خلاص با چوشت کفشت رشتو ندیم دیگر دیم بد آمدن بکفیم و  
 شنویدند و نکردند بد آمدن چون از اول سهرت تا آنچه بیان دلائل عظام کردیم  
 برستی خود و قدرت جنانکه گذشت و طایفه کافران را که ایمان نیاوردند بان  
 و عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد و بد حال مومنان را و  
 ترس گاه از ایشان کرد و گفت جل جلاله ان بد ریت و است که الذین  
 انما یخشون میترسند و یقین برورد کار ایشان را بالعبید بغیب  
 یعنی خدای را جل جلاله نادیده میسر شد و میترسند لغت مران را است  
 مغفرت آمرزیدن کن دهان و آخر و مترد کینی بزرگ یعنی بهشت جاو  
 دان و بعضی میگویند میترسند از خدایا آشکار و پنهان یعنی در پیش  
 خلق و در خلوت بدانکه اینی بهشتیاستند از خدایا میترسند چادر کن  
 یا ایمان آوردن

یا ایمان آوردند یعنی گفت الذین یخشون ربهم و زلف الذین  
 آمنوا تا بدید که مقصود بزرگ ایمان ترس خدایا است قال السبی  
 صلی الله علیه وسلم قال لا اله الا الله خالصا صلیا دخل الجنة قالوا  
 ما خلاصها قال ان تجترع عن الحاریم ما معلوم شود که ایمان آوردن چا  
 اخلاص نیمی نمیدهد و اخلاص کلمه طیبه بزرگ است و است از حرام با از ترس خدایا  
 نسبت انیت که ترس خدایا اشعا خود سازی از اول قرآن تا آخر قرآن تا مل  
 یعنی تا مرتبه خدای ترس را بدید و گفته شد که مردان خندان را و یا خندان را و یا  
 بزرگواران و بزرگ است بک گفتند که خدا ترس را مزد بزرگ است بخیرت باز حضرت  
 پیور کار بیان علم خود میکند و میفرماید جل جلاله و است و پنهان دارید ای  
 مومنان و کافران قولکم گفتار خود را او چهره دید به آشکارا کند گفتار  
 خود هر حال که باشد او بداند انکه بد ریت از خدایا علمت شیک و ناهست بین  
 ت الصفتوس با نجه در سینه ها و در دلها است پس سر کافران و مومنان را  
 و احوال ایشان را بداند و جزا آن بدد و بعضی میگویند که اینی امر است فقط  
 و جزا است محضی انی اخفتم خلاصکم و اعلمتم فلان علمت و بعضی

میگویند که اینی آیه در حق کافران قریش آمده بود که بزرگان و دل پنهان  
 و آشکارا رسول صلی الله علیه وسلم را دشمنی میداشتند و قصد بدی میکردن  
 بوی بر شام و تا سحر زنی و میکشید است و پنهان گویند تا خدای و در رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم ندانند پس اینی آیه آمد که منی خدایم پنهان و آشکارا بدانم  
 پس گفت جل جلاله انما بعثکم من خلقی ندانند خدایا بیافرید همه چیز را چون ندانند  
 حال ایشان را و چون ندانند حال خلق خود را و حال انیت و هو است  
 الخبیث اللطیف و انما یکاریها پنهان و رسنده شکی بدید گاه و قبل اللطیف  
 و در بیتی و قبل باریک پتی و شیرین کار الخبیث و اما هست بهم جزا و خیر  
 گفته است از ان عارف باید که ظاهر و باطن خود را باک کند و از التفات  
 بغیر حضرت الوهست و در پند تا باطن او چون ظاهر او باشد چه مکر و حسد و  
 خدایت بدانکه اول انیت بدلیل کرد که در آفرینش آسمان بود و گفت جل جلاله  
 الذی خلق سبع سموات تا آفر عذاب منکران و جای ایشان را  
 یاد کرد و حال مومنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد و باز انیت کرد  
 بدلیل که از زمین پند و فرمود نیز جل جلاله انما یحیی من یموت یعنی آن خدای  
 گیت که گم و اندیده از بر این شده الا ارض و زمین را از قولاً فرما بدوار الذام  
 الذام

الذام را م شده یعنی رام کرده و نرم کرده زمین را که توان رفت بروی چون  
 جنبی است فامشوا پس بروید فی مثالیها در کنر عادی یاد کرد که بهما  
 بنسوی یاد را عادی یقال ذل البعید و هو ذلول و این راست  
 الخبیث الغارب و فیه استعاره معرفه و تبخیل علی ما لا یخفی و طوق  
 بخوبی من تشبه از روزی خدایا تشبه که از زمین بیرون می آید و برای شما  
 و الیه و بان است الشوق زنده کردن شما و برانکه کردن شما از کور  
 در قیامت از بر این چای یعنی دلیل بر بهشت شکی خدایم انست که آسمان دعا  
 را بیافریدیم تا نظر را کند روی و زمین را نرم کردیم و برای شما تا باشد و راست  
 و عمارت کند روی و از بهر تجارت روید بروی و بخورید از نعمت های با جمیع  
 کنیم شما را چون بمیرید روی برانکه کنیم از روی چون منم قادر حی و بر بالای  
 شما آسمان و ستاره گان و دلیل و در زیر قدم شما زمین و دلیل و بیرون آوردن  
 نعمت از روی دلیل خوردن نعمت هاء و هم از دلیل پس زنده کردن شما و در زمین  
 استانت بر رب اجلیل ایمان را تا نوحی عزیز و کافران ستمو تا دلیل فتوی  
 بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آخر قبول نکردند بیان عذاب کرد که الله



که اگر خواهد بر زمین فرو بردن یا بلای از آسمان فرستد و گفت جل جلاله  
عَاشْتُمْ اِيْمَنَ شَيْءٍ مِّنْ فِي السَّمٰوٰتِ اِذَا نَدَّيْكُمْ فِي السَّمٰوٰتِ  
قدست و سلطنت او قبل در آسمان است و شما را در عرش او و با فرشتگان  
خدا در عرش او آن خفیه بگویم و فرو بردن آتش بر زمین فانی است پس  
آنکه از زمین میگویند یعنی خداوند را بفرستد و میگرداند و میگرداند چون آب که  
آتش را خنک کند یعنی خداوند را بفرستد و میگرداند و میگرداند و میگرداند و میگرداند  
عَاشْتُمْ اِيْمَنَ شَيْءٍ مِّنْ فِي السَّمٰوٰتِ اِذَا نَدَّيْكُمْ فِي السَّمٰوٰتِ  
آن یوحنا که فرستد علیه السلام حاجیا بر شما سنگی بادی که در وی حقا باشد  
یعنی سنگی ریزه بیند از بر شما فرستد که چون بس زده باشد که بداند که چگونه  
است نیکوتر تر باشد و خداوند پس با در حال شکران را و گفت جل جلاله و  
لَقَدْ كَذَّبَ بِرَبِّكَ الَّذِي كَفَرَ لَوْ يَدْعُو النَّاسُ اِلٰى الْفِرَاقِ مِمَّنْ قَبْلَهُمْ  
پس ازین کافران بودند و بفرمان خود را چنانکه این کافران را یا محمد صلی الله علیه و سلم  
فکلفک کان یسبح بکونه بود و نیکو خداست این را بسبب انکار کردن این  
سخنان را و قبول نکردن این حکمهای را و قبل نیکو یعنی انکار این  
افعال این

افعال ایشان را و گردانیدن احوال ایشان را یعنی از زمین فرو بردیم  
و بعضی را بلای از آسمان آمد چون سنگها و بارانها یا سنگ و بعضی را همدردی  
کردانیدیم و بعضی خود کردانیدیم پس شما ای کافران مکه زده باشید که عذاب  
مرد در دنیا و آخرت به بیند و دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است  
و گفت جل جلاله و لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِي كَفَرَ لَوْ يَدْعُو النَّاسُ اِلٰى الْفِرَاقِ مِمَّنْ قَبْلَهُمْ  
فَقَوْلُهُمْ كَذَّبَ الَّذِي كَفَرَ لَوْ يَدْعُو النَّاسُ اِلٰى الْفِرَاقِ مِمَّنْ قَبْلَهُمْ  
یعنی گفتانید که آن براهی ایشان را وصف کننده که برها ایشان را  
و یقیناً ای قاصات یعنی فراموش کننده که بالهای ایشان را در بر  
عطف علی الفعل الدل علیه صافات لقد مره لصفه ان خفیه من  
فی السما و یقیناً بعد البسط یعنی گاه بال زده میگرداند و بال بیند  
و گاه بال را میخوابانند و میگردانند و برها را برهم میگردانند و در جبریدن ما میسکین  
باز نمیدارد این غنا را و نگاه نمیدارد در هوا در حال پرکت ده بودند و در حال  
جمع کردن برهای ایشان را در هوا الا انهم میگردانند و میگردانند و میگردانند  
بدین معنی که وی بیک شئی بیتی سپاس است بهم خبر یا دانا است بصلح

هر چه که چون حق بتا سرغان را میدارد و در هوا بقدرت خود اگر علت پر بودی  
خبر یا بستی که مرغان خانگی همچون ابله و نیز یک چنین بودی و چون برندارد  
پس خداوند قادر است بر همه چیز یا خواهد از عذاب و رفت زنده کردن معذرات  
مردن اگر خدا بکشد بکشد از شما که شما را بادی کند چنانکه فرمود جل جلاله اَفَتُنْفِی  
ایا لیست لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ  
یاری کند شما را من توفیق الرحمن بجز خدا ای ایا انکار فرودن ایا فی  
غفور نیش کافران مکه در فرسفتن نفس و شیطان و دنیا سر ایشان را  
بفرمود اَفَتُنْفِی لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ  
است که در حق که اگر باران و خدای بکار روزی خود را از شما عطف از بستان  
شما که امیت که سنگ بید سر شما را و یاری دهد شما را اگر بلای از خدای بیاید  
بیاید و کلاست از بستان شما که روزی دهد شما را اگر حق تعالی روزی را از شما  
باز دارد و چون عاقل نشاند از جواب حق را گردانند و ندانند حق تعالی فرمود بگو  
فی مَنَاقِبِ قَوْلِهِمْ بَلْ اَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ اَزْوَاجِ  
کردن حق ای در ویش حق را از اهل حق قبول کنی و عطا و تمر و در کنی تا از آن

دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق بیان کرد حق را و باطل را  
و بعضی حق را قبول کردند و بعضی نهی حال ایشان را بیان کردند و گفت جل جلاله ا  
اَفَتُنْفِی لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ  
بروی افتاد و انقلا یاری راست یا بنده یاری راست نمیدانند  
اَفَتُنْفِی لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ لَقَدْ اَنذَرْتُمْ اِيْمَنَ لَكُمْ  
صراط المستقیم برای است یعنی کافر را بر برای نیست در یاری راست یافتن  
آفت بگوئی حال مومن چنانست که کسی برود برای راست بر یاری خود شیفت برود  
حال کافر چنانست که کسی برود برای نا همواره برود افش و بسیار بفرزد و  
یا حال همچون کسی است که برود برای راست و حال کافر همچون کور است که  
برای نا همواره می رود و یاری افش برود و یا حال کافر در دنیا ایمان نیاورد و  
و حق تعالی و بر بقیات بر و روان کند بدو و مومن خرافات را میسرود  
به بهشت و بعضی مومنان از این آیه ابوجهل لعنه الله علیه مراد است و رسول ماه  
علیه الصلوة والسلام یا امیر المؤمنین علیه السلام کافران و همه مؤمنان و فی



وفق الکلام تمیل حال عارفان و زاهدان و اهل هوا و اهل رضا و حال /  
 مشغول و مبتدع و حال عالم و جاهل و بیانی دارد: سیر عارف و روی تا  
 تحت شانه: سیر زاهد و روی یکروزه را: چون عارف به محبت و شوق  
 بنده می کند و زاهد بخوف و طمع چون بچون را بخواهد و برین با جهل شود  
 هم فریاد و مطلبی: پس محبت و صفی دان عشق نیز خوف نبود و صف  
 زردان ای عزیز و وصفی که وصف مشت خاک کو: وصف حادث که  
 وصف یک کوه ای در پیش و عظم نیست که خلق را برای راست خواند و  
 و بر سر خود رحم کند همچون بیناه که بر بنا بیناه رحم کند و عصا کش کند  
 مرکب را یعنی بوعظ و نصیحت و تحمل آن کند چون در آیه گذشت گفت  
 که کعبه که شکر می و قدرت باشد مرثیه را و کعبه که روزی در شمشاد در بی آیه  
 فرمود مرثیه خود را صلی الله علیه و السلام تا جواب گوید قل یحیی ای  
 انقوا انقروا شهد شهادت الله فی ان خدای است که انقضاء کفر  
 بیافرید شهادت بقدر خود الانقضاء فرید و آغاز کردن و پدید آوردن  
 و جعل و بگردانیدن کفر از برای شهادت انقضاء کفر و انقضاء  
 وجهیهای

و جنبه های بنیاد و الا فیصله و در اهای طنا و دلیل برستی  
 او در نفس شایسته و بعضی را کور و کور و عقل آفرید و بعضی  
 را بینا و شنوا و طنا آفرید تا شکر کند مرخالی خود را بستانش  
 قلیلا ما تشکرون انک می شکر کنید یا هیچ شکر نمی کنید آید قانت  
 بعضی عذرت نصیب نیست که هستی خود را و هستی همه اعضا خود را  
 و همه اشهار و علم خود را از حضرت عزوجل را یا شنوا از کجا جویم علم از  
 ترک علم از کجا جویم علم از ترک علم از کجا جویم دست از ترک دست  
 از کجا جویم دست از ترک دست از کجا جویم دست از ترک دست  
 معذور و توبه بقی: چون کافر شدند و بتان را برستیدند و خدا تعالی  
 هیچ شکر نکشید باز فرمود حجب خود را صلی الله علیه و السلام تا جواب و شنی  
 ترک کرد قل انک لای یبکوا انقروا دهند شهادت در حینکها و روزی  
 دهند شهادت را در دنیا و آخرت کفر بیافرید شهادت از عدم فی الارض در زمین  
 و انک لایست و الیه با و تحشرون کرده کرده شکر پس از مردن  
 وزنده شدند باز گشت شهادت بر حق او یا بجنب او یا پشت او و مومنان را

مومنان را در پشت جای دهد و کافران را در شمشاد در روز جاود  
 نصیب و شوق عارفان که شنوا و بینای و طنا ای وزندید و برین  
 همه از و داد و خلاق را مضار شناسند چنانکه عارف روی میفرماید  
 شنوایم چون تو سر نای سینی جلیبی ناله کن: تا چون بخت شود از من توانی  
 چنان از اول سوره تا اینجا از عذاب کافران و رحمت مومنان و زنده شدند  
 ایشان در روز قیامت خبر کرد کافران بطریق مسخر که در کافران علیه السلام  
 و طه از آن می پرسند از آن نیز خبر کرد و گفت جل جلاله و یقولون و  
 میگویند کافران معنی کی باشد لهذا این الوعد و وعده کردن و آندنا قی  
 مت ما را خبر کنید انک لایست که اگر میشد شهادت صادقین بر است کویان نصیب  
 عارف است که از انکار شکران خسته دل شود و چون پیش ازین بهر شهادت  
 و از راه بهتر از این کرده اند آنچه کرده اند و شکر گویند که از شکران نیست  
 خطایست که مر جیب علیه السلام را تا بگویم جواب این را قل انما العلم  
 عند الله بگو یا هر علیه السلام بدینست که راستی نیست و نشند آند  
 قیامت نزد چه کسی مگر نزد خدای تعالی و انما انا بدهیست و راستی که بشنیم  
 نمی کند

من مکرر باین بیستم دهند و خبر کنند از قیامت و بتانی سید گفته آنچه برین  
 فرستد و مرقماید تا بگویم من میبندم که کی خواهد بود یا بنیم مکرر بیدار  
 سول ظاهر با فالانزم و مستحق لبقال آیتان سید کرمش و آیتان بنفشه  
 بیده شد یعنی ذات من میباید شهادت بیدار است و از و روح گفتی و  
 خیانت کردن میباید منی علیه السلام امینکم و رسول منیم و چون شهن  
 منیم بیاد انکار شکران نمیمیم فاما لایس چون کوه بیتندان وعده را  
 یعنی غایب قیامت از الفاتحه نیز یک سیئت غایب کرد و قیل  
 زشت کرد و یعنی سیاه شود اسود و انساء غایب کردن و خج و  
 الکل بن کفر و ای آن کس که کافر شدند و قیل و گفته شود و ایشان را  
 هذا الذی این آن غایت کفریم و دیدیم که بیستم کفر و کفران را  
 میباید دید او را و میباید که باشد این وعده قیامت الا دعاء خواندن و  
 دعا کردن و از و خاستن و بعضی میگویند چون مومنان میگویند که ماه خداست  
 نصرت خواهد داد و در دنیا و آخرت را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست او و قیامت بدو ترج  
 و الین سخن میگویند و میگویند که کی خواهد بود و این وعده حق میباید این آیت



قوت و چون کافران غلبه یمنه در دنیا نترسند و بگویند چنانکه روز بدر آید  
 غلبه یمنی شوند و سید روی شوند و قیل قرنت کسان که جان ایشان را بگیرند و  
 گویند این آن غلبه است که شما میگردید بر مومنان و میگویند که می خواهد  
 بود حق یسای فرمود جل جلاله قل یوکیا علیه السلام مرا بی کافران مکه را میگویند که  
 میکنند بتو و به یاران تو و هلاکتی میطلبند ایستیم ی یسیدان الم افعلک  
 الله هلاکتی میطلبند و حق یسای و اکیس را یسید از مومنان با حق و نفرت  
 و غلبه ندهد ما را بر شما او حق یسای را حق کند بر ما و نفرت دهد ما را بر شما  
 در دنیا حق یسای کیست یسای که بر مومنان و امان دهد الکفر یسای کافران را حق  
 علی اب الیم از شکجه در دنیا و آخرت حق یسای ماه را معبود است و ما  
 در حق و یسای که نفرت ندهد شما را در دنیا و عقبی و حق را معبودان و معبود  
 یا نه شما کی تواند نفرت را در شما بگویند که از خود دور نمیکنند و باز فرمود قل  
 یوکیا علیه السلام اتبعوا ما نیک بنشیند است آتش ایمان آوردیم  
 بوی و علیه تو کشتا و بروی تو کی کردیم و ما را خود را با و ی کشتا  
 امید میرسیم که ما را فرود کند و در دشمنان ماه نفرت و غلبه ندهد جو نکه  
 مهران

مهران بر مومنان و کافران دوستان است استول غلبه کردن معنی نیست کیست باز  
 منهدان نفی و روشنی است از درگاه او روی کرد و به پیچ چرخ پناه بکند و بداند  
 که او رحیم است و دوستان را فرود نکند از بلایت نقیض حقانی کند ایست با کی کند  
 یسید از در چون شمع او همگی دوست و دوست مستحکمون پس زود باشد  
 کافران را که بر اینند حق یسای حلال قسبی در کافران یسید یعنی  
 زود باشد که دوستان را بر دشمنان غلبه دهد در دنیا و رحمت برسان در عقبی چنانکه  
 که رحیم علیه السلام و طه یان در روز بدر و جبرائیل و میکائیل را با فرشتگان بعد  
 ایشان فرستد و هم او هر دو باره او را و از او خسته و کشته کردیم نصیب و روشنی  
 است که صبر کن حقایق شکران با حق یسای نفرت کند و هم شکران یازند و روی براه  
 آورد بعضی تحقیق و صدق و بعضی بتقید و طمع دنیا و وزق و بداند که  
 سنت الهی را یی و حق یسای چه باشد که در مذهب در وقت انبیاء  
 و اولیاء باز حضرت موسی کما جل جلاله گفت قل ایستیم بگو یا علیه السلام  
 باین دشمنان و میان کن باین نفرت ما را و دلیل هستی و قدرت ما را این که

اصبح کرد و ماء مکرم آب و دریا و چشمها و جاء هاشم غوثا  
 ای غایب افرو و درنده بر زمین و خشت کرد و حق یسای کیست شما را یسای  
 یسید بیاد دانه بیای و معین باب آب روان و سید معین اگر شما را معبود  
 ماه در زمین فرو برد و کشت معبود شما بیاد آب را بر یی شما مکه از یسای  
 که شما با وجود کفر و کافریات های شیرین از جانها و روده ها و چشمها  
 میباید ما را که ایمان آوردیم بوی و تو کی کردیم بوی کی فرود کند و در قیل اگر  
 آن چشمها را بر بروی که از بسیار و یکی از به با کان و نا با کان طیب بود  
 نادان چون این آیت را خواند گفت ماه آب را از زمین به پیلها و میتها را  
 ریم و جامها بکنیم در حال و رنده و او را شنود که او را آب سید چخت  
 برآورد و آب سفید به کتب بیل و میتین در شرح کتاف سید برین  
 آورد و هست که این طیبی که بن ذکر یا بود و غوث با الله فی ذالک نصیب  
 در روش نیست که قبول و در خلق از حق یسای سید و عزت و طاعت او  
 داند و خواری و شذلت در بقا ماند او شما را رسول علیه الصلوة  
 والسلام گفت آن سورة که در قرآن نمنون آیت شفاعت الراجعی  
 غفره

غفره و یی تبار الی و یفر قال النبی علیه السلام یی المانعة  
 یی المنجیة تلخیص ای القاری مد عذاب الله یسای بعضی فی القبر خلاص و یی  
 ان علیه السلام لا ینام حتی یفر المجر من قبل و تبارک الذی هدانا لیسلیع  
 البسم الله الرحمن الرحیم بدانکه هر قضا که در اول سورة های  
 قرآن است و آن دو مذهب است یک آنکه از منشا کلمات است و سیر است از اسرار  
 حق یسای ایمان آوردیم بوی و مشغول شویم بکیفیت آن وانی قول الی المومنین  
 ای یکدیگر صدقست فی حق الله و حق یسای و کبر است که تا ویلی این حرفها کرده اند  
 و علمای و عرفا در کتب نوشته اند ای عباس فی حق الله گفته است که مرا از فو انان  
 ماهیت که زمین بر پشت و سست و نام او یاقوت و صفات گفتن دو  
 دوات و غیر آن نیز گفته است بدانکه آسمان هفت است و زمینی هفت است  
 چنانکه خدا گفته در قرآن الله الذی خلق سبع سموات و هن فی الارض  
 مشاهین در کتب و آورد و هست بر آسمان مقدس یا بعد سالار هست و سیطری  
 بر آسمان یا ان صمد را هست و زمینی نیز هفت است و این عاقل گفت و ران از















سباکی یاد نیکم خدا را و انست و الله و ما سبحان الله تا یوم و کار را با خدا می کند  
رید و به جز نماز نمی گذارد که بشنوی این بلای را بر سر شما رساند که بخشعی که وید  
و شش نماز نمیکند و رید و بخاطر فقره میسر کند که مدعی این باشد که جز این بدید  
بخی خلی یا که شما را عوفی ندید با غیر که یا ن میبرد چنانکه بدو مادرید و جز حضرت  
او استغفر می کند ازین گمان زیرا که چون اعتقاد بر کرم حق می کنید که از اش  
میدهد یکی را مقصد زیاده اگر نمی باشد و بخیل گمان بر میرسد و حضرت او از برای این در  
در حدیث آمده است که یخسب الایدخل الجنة وان كان كافرا و الایسعی لا یدخل  
النار و لو كان فاسقا پس چون این سخن بزرگوارتر نشنود بدست قائلو گفتن  
سبب آنست که باکی از همه عیبها و ازین که جزا بدین جوان مروان را بدست او برود کار  
است اما آنکه بدینست که ماه کار بودیم سبب اینی در نیت بد کردن ظالمین ظالم  
و ستم کنندگان بودیم بدو روشن نیت بد کردن و رفت بدو خوراکه اشتی  
و در ترک کردن توکل بخیر و چون او را کردن بر بدید خود قائل پس روی آورد  
بعضهم بعضی از اینان علی بعضی بر بعضی دیگر متلا و مؤتی ملاقات  
کردن

بسیار از آنکه یکدیگر خورند این چه بد کردیم و این بد کرداری که ما کردیم و سخن حق را نشنودیم چون بشنیدانند بهیم قائلو انفق یا ویتنا ای وای بر ما این آتشا بدستی که بودیم ما طاعتی از عهد کی و گذشته خان و ظالمان و حبیبه و بفرمان بودیم چون که خود را شنیدند و بشنیدان شدند و امید رحمت خدا گوار شد و گفتی عسی شاید که بود و قبل مگو که بگفتا هر روز کار راه امیر و عیداریم آن یسبل کشا که بهل و بهل ما را حق می یافا بصورت از آن بوستان ما و میوه ها را بدستی که ما را ای ویتنا بسوی برادر کار خود را در بنیون که رعیت کشند کاشیم بر رحمت او امیدواریم که ما را در ضایع نکند چون توبه بجا کرد و امید رحمت رفتی و به حق از آن بوستان به به بر رحمت و عید الله ای مسو و گفت که منی رسیده ام که ایشان چون توبه با خلص کردند حق میا ایشان را در خوشی آن بوستان و دیگر او که خوشتر انکور سببا چون قدی سردی بودی بر بای استاده در تفسیر یسایا و سرده است که در آن شب که توبه کردند حق میا بازان بوستان را به حق از آن ساخت حق میا خبر داد مرا صیانا را از عدل اب خود در دنیا و گفت کذلک هم







الایشان مانند نر آید که شاه در عقب خود و بر وی ایشان گویند ایها ماه را خدای  
و معبود نیست و بنده است که در اینک اندک از خدای خود را به بنده نشاندند گویند  
شناسیم چون و چگونه او را در دنیا ندیدیم تا ما بنده کردیم او را پس ایشان را  
قوت پناهی دهند که بگزینده است و نور عظمت و کبریا می حضرت پیدا شود و  
ایشان دانند که آن نور حق است همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و مقامان  
سجده نشین کردن رویان ایشان بسیار کرد و چون مؤمنان صراط سجد بر دارند  
روی ایشان چون منبر چهارده پله ای حدیث را ابوهریره در پیش عمر بن عبد العزیز بسیار  
مؤکند و در راستای کوی عهد عمر گفت ما سمعنا من کرامت اهل توحید حدیث رسول  
الی هذ الحریث و الله لیا اعلم و این ضعیف میگوید که این حدیث در معاصی است فاضلا  
چیزی زده و نقصان است چون حضرت حق را حال قیامت بخیر کرد که قرآن را باور  
نداشتند و قرآن را فسانه گفتند رسول صلی الله علیه و سلم خود را حق دانستند و گفتند  
فلتر فی بیس کبر ما یله صلی الله علیه و سلم و فتن و بر آن کس را که بگفت و دروغ  
گو میگوید و قرآن را بطلان میگوید با سخنی بیخود که در سینه است و قرآن را  
افسانه میدانند و تورات را نیز میگویند و قیامت را منکر اند پس بکنند و بر این تاهل  
کنیم و بر ایشان دنیا و آخرت است و کس که بگوید که در دنیا و آخرت در چه  
در چه و در

در چه و اندک اندک ایشان را عذاب خود نرسد و یک کمر و نام و کبریم ایشان را و الا شکی  
و هیچ اندک اندک نرسد و یک کمر و نام و کبریم ایشان را و الا شکی  
اینها که لا یعلمون ندانند که آنچه بایشان میکنیم عذاب است که انانیت  
بیشتر کنند اما ایشان نعمت بیشترند و بهر بلا بر ایشان نرسد تا ایشان را قوت  
گشت قال یسعی صلی الله علیه و سلم ان لا یأتی الله النعم علی عبده و هو یقیم بها  
معصیتیه فانعم الله مستجاب یعنی چون بنده گناه کند حق بیکای پروی میکند و  
نیکو و در بر او نعمت است و جزای اوست و اگر در نیکو و عذاب تا او به کفر عفا  
یتوبت و اعلی لکم همت هم ایشان را و هر روز دهم تا گناه کنند و سزا  
وار عذاب کرد و الا ملائکه فرستاده اند برستی که یکی یی که درستی استوار  
است یعنی من عذاب در صورت نعمت و نعمان است و اینست که چهار سال فرعون را  
ملا و ملک داد و یوم و یوم و در درش ندویم نصیب و دیش عارف انیت که چند کلمات  
از وی ظهور کند ترس می بیشتر تا نبینی نور دینی اینی باشد که انش نبیها شود و بگوید  
نور ایضا و دهم بر آن جنس از کندی آب از انش ترس است قال لیس الطایفه جلیه  
رحمت الله علیه کونامکر الله و طایب عیشی الاولیاء و مکر الله ان تطیر فی السماء

و تمشی علی الماء استلوا در صورت فقر میبایستند روی برترند که در صورت غنا  
میباشد و در اینجا ترس بیشتر است که استلوا و مکر الله غنوا الله فی ذالک نوبه  
عبد الله انما یفر ما یکر و هوا بر یک می باشد و اگر بر روی آب و ی خبیث باشد  
و دل بدست آید که این چون جنبی بیان و جنبی فقر بر روی بیاطلان کفران را  
و ایشان ایمان ندارند باز بطریق تعجب و انکار ایشان خبر داد و گفت جل جلاله ام شکاک  
الهم یرا یو ای تو ای محمد صلی الله علیه و سلم از فی کافران اجتر میزدی بر بنده حکما  
شریعت ففهموا لیس ایشان من معصوم از تاوان بسیار و مال که از ایشان میطلبید  
مقتلوف کفران بارانند سبب ایشان و زیان به روی تو می کنند الا شغال  
کردن کفران بار یعنی حق را قبول کنند ایشان را زیان و تاوان نخواهد بود بلکه سوا  
خواهد بود پس چرا ایمان نمی آرند نصبر و رویش نیست که از عذاب خود طمع و تباوی  
نکند که طبع نفی از آن کفران است و در کارهای دینی مزد تعلیل که عزیمت  
آست گفت فقر صلی الله علیه و سلم جنت اند که هر کس خواهد که کسی جز نباشد و چون نخواهی  
من کفیم مررت جنت المادوی و دیدار و با مرتی بخوابی رواست اینجا نخواست  
طریق انبیا است باز خود بر کس منبر بخوابی به سروری که طلب و رویش به

باز حق بی گمان ایشان را که ماه جقیم ابطال کرد و گفت جل جلاله ام عیال فمهر آیا  
بشیر و کمالیث ان العیب انما یزخ خلق نبیها است یعنی حق عفو و فمهر پس ایشان  
میگویند میبایستند از آنچه حکم میکند که ماه جقیم و هر طایفه اسلام بر اهل است این نیز  
نیست چون هیچ دلیل ندارند و ایشان به عقل اند و در غشای مانند غره نعمت دینا شده اند  
و ترسی رنجاند چه جفا صبی پس صبر کنی انکرم بیک از برای حکم هر روز کار خود که انیت  
فرستاده است و در دنیا چند روزی مهلت داده است قبل کنی در رسید ایشان عذاب  
و لا تکی و مکن که صاحب المصوت بچون یار مای یعنی پیش تو ای محمد  
صلی الله علیه و سلم در تعجب کردن و رسیدن عذاب و بلا بانی دشمنان خود و  
ماول مشوا زنجارند ایشان و دعا میدهند بر ایشان چنانکه یونس علیه  
السلام کرد و در کثافت آورده است که سبب نزول ای آیه اینی بود که در  
جناح احد کافران علیه کردن بر مؤمنان و جفا بسیار کردن خواهی مصطفی  
صلی الله علیه و سلم تا دعا بد کنند بر ایشان اینی آیه آمد که تو صبر کنی و صبر کنی همچون  
یونس علیه السلام به صبر کنی از جوف ماهی خوانده خدای بکار آورده و شکم ماهی و نفوس  
و او مکتوم ای معلوم غیضا خشم و بر خشم گردانید و ندانید بود یعنی



غناک بود چو یک در شکم ماهی حیس کرده بود و در شکم ماهی زندان او بود و خوانند  
او این بود اِنَّ لَّالَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ  
عارف روی رحمت شد علیه فرماید که یونس در بطن ماهی بجهت تخلص را نیست زانی  
تسبیح بد و ازین تسبیح ماهی امان یافت تسبیح آیت روزگار است این جهان دریای است  
تن ماهی در یونس محبوس بود و در حدیث است که در ماند و مستلای شد چون ای تسبیح  
بخوانند یای یس و یسجات داد اَلْکَظَمَ حُشْمُ فَرَّوْهٍ دَلَّ لَوْلَا اَنْ تَلَّ لَمَّا کُنْهَ اَمْرَه  
آن بود که در یافت یونس را نفعی نیکی و رحمت شد و از هر درگاه خود گشاید بر این اَمْرَه  
شهری از شکم ماهی یا العَرَبِ در حیل آمد و روی نه کوه بود و نه درخت و نه خانه و نه  
مَلَّ مَوْمٌ و او نکوهید شد بودی یعنی ملامت کرد شده فاما چون رحمت یافت  
حق یابی رسیده اند خسته شده بودی در میان خالی و در موم نبود موم بود و چون  
توبه کرد فاجتناب نه دیکه پس کند پیش پروردگارش جَعَلَهُ لِبَاسٍ مِّنْ دَرِّیْسٍ مِّنْ  
الصَّبَا الْجَبَّارِ اَنْ یَسْکُرَ و ان یعنی از بقران کرد و از شرش و از برود و می فرستد و شفا  
یعنی در بر روی و بر قوس ضبط فایند که در بلا صبر کند و با نکار شران معنی شود  
و دعاء بد این را نکر بلکه بسنت مصطفی علیه السلام عمل کند که کَفَّ اَلْاَظْمَرُ اَهْلُ  
قومی فانه هم

قومی فانه هم لَا یَعْلَمُونَ یعنی چه بدی فایند فی الله و باقی ما انکنت و بطریق زلت  
دارد و از حق تا بروی توبه دهد و بر رحمت خودی برساند چنانکه یونس علیه السلام و بداند که القایند  
سیرت و سحر شود عاشق لیکن بهی میبرد چون ماه شود لا غرالت و نخواهد شد فهم می فهم  
قصه یونس علیه السلام این بود که حق تیمار و بر اینجهت می فرستاد در زمینی موحل  
و قوی و بسیار بود ند ایشان را و عظم کرد و نصیحت کرد و ایمان خود  
ایمان یوسی نیامد و دند و ویران و روح کوی داشت و در حیل انداخت  
تعالی علی بقوم خدای طلب کرد و می آمد یوسی که با ایشان یکو که علی اب  
خواهد آمد بعد از سر درون یا بعد از جلیل و زوال از میان ایشان بیرون  
رفت و عروس و یابی و پس روی با او رفت و بکناره در یابی رسید  
ناگاه موی سیل شد و عروس و پس و پس و در یابی فرق کرد و کرد که آمد پس  
تا بود و تنه امان در کشتی نشست چون در میان در یابی رسید سیل در یابی  
بر او در کشتی یا فان گفتند که در میان سیل نه هیست که از مولا کس نخته  
هست ما عادت این کشتی را داشتیم ایم قاتل را در نه اندازیم

موج مکن می شود و قرآن انداخت بنام یونس علیه السلام بر آمد  
چند بار قرآن انداختن هم تمام وی بر آمد گفت تو بفرستی سیل مانترا  
در هر نیتویم انداخت یونس علیه السلام ان سیله که از خودم گرفته است  
منم خود خواست خود را در میان اندازد و و ماهی دید و دهان گشاده  
بهر طرفی که رفت همان دید و جاریه تدبیر خود را انداخت ماهی او را  
بد دهان گرفت و شکم فرو برد و به ماهی الهام الهی رسید که ماه  
این سیله به منم که خود را طعمه تو ساخت ایم فاما ویرا در شکم تو یاز  
داشتیم که یوز یا بهشت و نیا بهشت و نیا چهل روز فناد فی الظلمات  
پس یونس علیه السلام خواند خدایا تو را در شکم یکیها تا دیکه  
دریا و قادیکی شب و قادیکی شکم ماهی و در شکم ماهی این آیه  
را بخواند لا اله الا انت سبحانک اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ پس از آنکه ای  
دعا بخواند الهام رسید یا ماهی که برایت از بس بنیدل  
بصبر و هو سقیم و او به مار شد بود و وضعیف شد بود و چون  
خویش

خویش و موی او را بهشت حق تعالی بهشت کرد و بر سیرت تاه ساهی او  
بند و اَهْوَمُ الهام شد تا و بر شود دل با مل و بجا و تاقوت  
شدش و مویش بر آمد پس به خواب شد و افتاب بروی تافت چون  
بیدار شد بهشت کرد و خشک شد بود غمناک شد و می آمد که پس  
بهشت کرد و غمناک شد و یو بند هلاک شد کان من جنین  
از هر چه دعا یی کردی و چون در دوش یا چهل روز گذشت و بر قوم وی  
بلا عذای تعالی بیامد و به بالای ایشان باستاد مقلد میل و یا  
مهای ایشان سیای شد چون دیدن بلا را و کلمهها پوسیدن و بعضی  
دغفل و زمان و فرزند ن را بر ند همه کوه کانی و بیجان و ستو  
دان را از مایه ایشان جل کردن و از یکدیگر پستی خواستند و حقیقهای  
یکدیگر اگر رفت بودند باز دادند و گفتند الهی ایمان آوریم پیوسته  
نس علیه السلام و دین و بر قبول کردیم و این دعا را بخواند یا حی  
حَیُّ لَا حَیَّ یَا حَیُّ اَلْهَی الْمَوْقِی لَا اِلَهَ اِلَّا انت حضرت باری تعالی



توبه البشانه را قبول کرد و بلا را برده همه مسلمان شدند و دین کافران را کشتن و یونس علیه السلام بپل آمدن و غمرا و خواستن و عزت او را داشتن و با وی بودند و عظم و نعیم کردند و بر قبول کردن چون یونس علیه السلام را حق تعالی نگاه داشت از مکر دشمنان و از هلاک دریا و خنجر و حسب خود را انزال صی فرمودش که ترابی ماه از دینمان نگاه داشتیم و نگاه میل دیم توجی کن که رحمت یا ما توست و آن پیر رسی بنگاه میخواستند ای محمد علیه السلام را آن بنی کفر را انا که ما فرستادند لیس یقونک هر آینه از جای بغض اند ترا و هلاک کند الا فلاق و الزق لغزائیل فل یأبصار یضم یختم های ایشان یعنی هر سانسند ترا لما سمعوا الذکر چون شنیدند یاد کردند خدا را یعنی قرآن را که هر وی ذکر حق خداست یا وی یاد دهند و هست امام نافع لیس یقونک یغم یا خوانند است و یا قیام یغم یا خوانند اند زلفه و از زلفه لغزائیلش و در کربش از جانش یعنی نفس میکشد بتو بخشم و هر کس که تواند ترا هلاک کند امام کلبی میگوید سبب این بود نیز این آیه ان بود که چون کافران قریش هر چند

خبر کردند بر رسول ماه حق او را نگاه داشت و می بودی بودی که نام او عبد الله بود سر و سر چینی غمرا و بعد از آن هر چه را خیمه سانسیدی تا وی هلاک شدی کافران او را گفتند محمد علیه السلام را خیمه سانس تا وی هلاک شود و ماه از وی از هریم آن ساعون آمد و گفت که باین نحو سخنی نمی هست که من ندیدم فصل خیمه سانسیدند بود و بر ازین سخن حق بکار رسول نگاه داشت و خیمه کافران نکرد و رسول علیه السلام العین حقاً یعنی خیمه سانسیدند با و استحقاق تعالی و شد و امام حسن بصوی رحمت الله گفت که هر وی خیمه خیمه این است و آن بنگاه را آن بنی کفر و الذکر یقونک یا بصرایهم لما سمعوا الذکر و هر چه نه خیمه بنگاه باید نماید گفت شاء الله و لا قوه الا بالله و یعقلون یقولون و میگویند کافران الله بدست می کشند الخیون هر آینه دیوانه است و ما هو و نیست این قرآن را الذکر مکر یاد دهند و بشیر دهند لا عا یکنی میجهانی یا من در تقاسیر او رسد و در ظاهر فقر خیمه میاید که بختال این و در هر وجه بر رسول ماه صلی الله علیه و سلم که کافران او را و بانه میکشند

ذکر یعنی ذاکر است و قطر قلبش یعنی غافل و دیوانه است بلکه ذکر است و نافع و عظم همه عالمیان است و الله اعلم لیسم الله الرحمن الرحیم الحاقه و در قیامت ماله الحاقه آنچه در قیامت و ما اوصیایک و بعد از آن ای محمد ماله الحاقه که حجت صوریات یعنی که هر چند صفت بیان کنیم از این به به تر است و صفت تاسی بر بند سخنی او را نداند الحاقه اسم عاقل است از حق الامر انا و جب و ثبت ای اساعه الحاقه یعنی ساعتی که شب است است و در حقیقت است اول و بیشک است الحاقه مبتدئ الحاقه مخبر ای شیء می تخفیم ای تعظیم لا می همانند که حق تعالی در سوره بیان عذاب کافران را و مکران را و ترس کافران را و توبه مؤمنان را که جل جلاله کتبت در روز کو ی داشتن مؤمنان قوم صالح بجهنم البشانه اند که بودند مؤمنان مشق از غل شد یعنی آب اند که عذاب و قوم نبوت پیغمبر و پیغمبران مؤمنان بالقاعه و در قیامت القرع گفتن هسای اساعه القاعه یعنی ساعتی که بگوید دها را بر ترس و آسمان را شکاف و کوهها را یک لختن و ستاره کانه بر خفتن و چون زور میزد و کسای را که بقیامت ایمان نیاوردن عذاب البشانه را نیز یاد کرد تا کافران بتوسل و از کافران باز استدل می گفتند جل جلاله

جل جلاله فاما مؤمنون اما مؤمنون صالح که شود بودن فاما مؤمنون پس نیست که با بشیر شد اند بالظاغیه بسبب پیغمبرانی که پیغمبر می خواند و قبول نکردند حکم خدای تعالی از وی طاعیه یعنی طعیان باشد الطغی و الطغیان اند حد در کشتن و بقول امام قتاده هر از طاعیه صحت است یعنی او را سخت عظیم است که از حد در کشتن بودند و آن او را جیبی است که همه ایشان با آن او را هلاک شدن و بقول دیگر هر از طاعیه رجعت یعنی زلزله و جیبانیدن زمین که همه را بر زمین فرو برد و بقول دیگر هر از طاعیه صاعقه است یعنی آتش آسمانی آمد و مکر را سخت قصه صاع پیغمبر بیا نیک صاع به نفع نیست پیغمبر رسول و وی سرخ و سفید بود از بختن مردم بود و خوشنیشان بسیار داشت و همه پیغمبران خیمه بو در حق تعالی و بر پیغمبری فرستاد و بقیله نمودیدان که خوشنیشان وی بودند و در میان تمام و حجازی بودند و خانه در کوه ساخت بودند و از بوی تالستان و زمستان سنگها را بویل بودند و منزلها را ختم بودند و بجهنم داشتند و پیوسته شدن صاع علیه السلام ایشان



ایمان و بوسیدنی حق تعالی فرمود و قبول نکردن و از صانع علیه  
سلام بجز طلب کردن و او میگفت اگر بجز بیایم و شما ایمان نیارید  
همه در غایت خدای تعالی گرفتار شوید این سخن ویو قبول نکردند  
ایشان را و در عید بود که با ایشان بعید گاه می آمدن و در عید گاه  
خودشان را سجده میکردن صانع را گفتند تو نیز در عید گاه ما بیا  
و خدای خود را بخوان و داخل خدای خود میخوانم صانع علیه السلام  
قبول چون بعید گاه رسیدند همه اتفاق کردند که از وی چیزی  
طلب کنیم نتواند او را دعا عاجز شود و عید گاه ایشان سستی  
بود بزرگ گفتند که تو ازین سنگ سنگی ماد بپوشان آوردی سیاه  
سپانی و سفید پای و بوی ناک و یال باشد و موی سپانی  
اگر بشیم باشد و حمامه باشد و ماه باشد و چون بپوشان این  
حال بزدل اگر چنینی کردی ایمان آریم تو و خدای تو و بتان را بکن  
دیم و اگر نتوانا آمدن ماه داریم که با تو به داریم که صانع بجز چون این  
سخن نشنود غناک شد و داخل او دل شرم داشت که غنا اهل  
چون

چون جاده اول از ایشان عهد گرفت که بجز من چنینی ارم از سنگ شما  
ایمان آرید گفتند آری چون عهد کردند صانع علیه السلام از خدا بپای  
درخواست دعا میکرد و در میان با وی که بودند آیتی میگفتند که بقی  
در خدای تو که بجز بیدل کردن گرفت و آن سنگ نالید گرفت  
و شتر داده از وی بپوشان آمد چنانکه ایشان طلب کرده بودند و  
بصر کردی از یکبار تو که بکر بالوا میگرد و بپوشان از آن  
سنگ بپوشان آمد و آن سنگ تانسان میان هر دو رسید و خاب کرد  
و بجز آورد بصر سنگ همان ساعت بماند و ماه شری و در میان آنها  
و چون خوردن گرفت و ایشان بدیدند و ایمان نیاریدن و گفتند صانع  
سخت جادو کردی تو اگر قوه نبودی سنگ صادر کردی الهی همه را ازین  
کار نگاه دار و غور ازین میگفتند که آب ایشان اندک بود و غل  
آب اندک که گویند و قوه بر آب بودند و حوضی داشتند که ازین روی  
آبی برآمد عشق وی بپشت داشت بود و در آب بر می شد ایشان

بخش میکردند میان خود و همان شتر صانع آید عوض یکبار میخوردی و  
چنین شتر بلندی که از پستانهای وی شیر بوفتی هر چند دیک آرد  
بدی بپوشیدی و یکبار و دیگر خوب شتران ایشان بود و در وی که خوب  
شتر صانع بجز روی مردمان از سر کوه آب آورده و خودی کار بر ایشان نشوا  
و شتر اگر صبر کردند و پستان آورده حق چنانچه آب و دل کردی و لکن  
صبر نکردن و از آن شتر ایشان نفع بسیار بودی از شیر وی و از لبن وی  
و از موی بدن وی که بجز بایست گفتند نوا نگرش ندی و شتر  
در میان ایشان بود و مدینه تا بستان در بلندی و صری کوه بود  
و از هیت ترس و شتران ایشان بر میسیدی و در پایان کوه با فردا  
آمدی و از ترس وی خراب و لاغر شتران می و در زمستان شتر  
صانع در باران آبی و از ترس وی شتران ایشان بر بالا کوه رفتند  
و لکن شتران می آن شتران خدای بود چون شتر گفتند بلاء کس  
در بل و در نمردن و در نابود بخت خوب صورت و مال بسیار از همت  
نومها که سفند و شتران و غنایان بود یکی صندوق نام بود و  
دیگر

و دیگر غیره و در مورد و عاشق بودند خواست کامی میگرد و ازین در مورد  
یکبار از نام بود و وی عاشق بر صندوق بود و دیگر بر اصل تمام بود و وی  
عاشق بغیر بود و آن مرد و نیز مال بسیار داشت و هر دو صفا آمدند بخانه  
این دوزخ و این دنیا دشمن صانع بودند و کار بودند و سعی بسیار میکردند بکشتن  
شتر صانع از برای مال ایشان صندوق گفت آید ایمان آریم که شما را صفا کنیم و شرب  
دهیم از برای آنکه امروز تو بپوشان صانع بپوشان کس آب نمیتواند گرفت  
غیر گفت اگر در میان ما مردی بودی که شتر را بکشتی آب بسیار شرب می فاسا  
در میان مردان ما کسی بودی که شتر را بکشتی که اگر ماه شتر را بکشم ماه را  
چه میدیدم بپوشان گفت که ماه یان و همه مال از شما و هر روز نقاب از روی  
برداشتند چنانکه خوب بود و نهایت نه شتر بودند و حق از خانه و کتی و کار  
تا خود را بپوشان نمائید و آن مرد و بپوشان شرب بسیار و ازین نام است  
شتران بشی باران خود شتر و باران خود را که کار بود و در گفت و باران  
ایشان گفت کس بودی و شرب خوردن ست شتران و در رفتن رای که شتر  
بپوشان آن آب خوردن و آن رای همچون گوشت بود و میانی کردن چون بپوشان











اقله بجم تا ایشان را هلاک کنیم در بکته چون در بکته کافران یکی در آمدن و کور  
 و شمشیر بکشتن و گفتنی که لوط جادووان آورده است و ماه فرو ویرانی مهمان  
 و یساک خواهم کرد جبرائیل علیه السلام لوط را فرمود که با اهل خود از سیاهان الیه برو  
 روید که میهمان عذیبی خواهم رسید گفت ازین زد و ترمینو هم فرستگان گفتند  
 که صبح نشوید که لوط معجزی با خشن تران بزور زشت و عروس و بی بالین زشتند  
 جبرائیل علیه السلام چهار نفر را بر خود برداشت و یکی را ماند چون الیه تا کارهای دیگر کرد  
 و آنها را بر درخت خدی که فرستگان از سنگ و مرغان را می شنویدند و دیده بلامتنیب  
 کردند و نیش بلامکرون بر سر ایشان انداخت سنگی را خسته خسته باز در رخ سجیل  
 سنگی که چون عروس لوط از کافران او را شنید سر در پیش کرد گفت ای در رخ که قوم  
 نمی سبکی بر منی و هلاک کنند خدای سبحانی فرمود پس لوط علیه السلام و دختران را  
 شبی از بهیم علیه السلام برد و ابوالهیم الیه را بنوهران داد و شوران مسلمان داد  
 و همه بختی بختی اسیران الیه بردند نصیبی تو ازین قصه نیست که ازین  
 کار ای بد تو بد کنیم و از ظلم و از ستم دور باشیم رسول گفت لا یظفر الله الی جل و  
 اهرة فی در بخت یعنی نظر حق کند کسی که بگوید نزدیکی کند یا بزد از راه پس و این  
 حدیث در مصححین از این قصه از عیسی و کواشی آورده است و از قصه نوح  
 غیر خبر داد

نوح بنحیر طرد و گفت جل جلاله ای که برستی که ماه چون لما طغی الماء بفرمان کرد  
 طوفان نوح همه را بروی زمین آب گرفت چنانکه بر داشتیم پدر شما را در پشت  
 های ایشان الجمل بارگشتی بر استوار خودن شدند و بر داشتی فی الجوار  
 یثی در کشتی که میفرستد روی آب الجمار سیاه کشتی روان الی الجحیم جماعت تا که را نیم  
 کشتی را یعنی نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن کافران را که بیرون کشتی بود  
 و در سر شما را نکل کشت یاد دهند و بنده نهند و وعظه که همه مؤمنان را و تر  
 ساینده مر کافران را و تعجبها تا یاد کرد قصه آن کشتی نوح را الوعی  
 نگاه داشتی و یاد داشتی اذن و اعیانه کوشی یا دیگر نند تا بنده سر و مان  
 را این نجات دادن مؤمنان و هلاک کردن کافران الوعا نگاه داشتی و باز دا  
 شتی چون آن آیت که رسول علیه السلام گفت یا عیسی از خدای سبحانی استیم تا کوش ترا  
 جنبی کرد اندکی هم فراموش کنی بعد از این خبر فراموش نمیکرد و قصه نوح علیه السلام  
 ان الله در مورد آن را رسالت باید چون بیان قیامت منکران او را بیان کرد و از حال  
 او خبر کرد و گفت جل جلاله قاذف النفا فی القصور ففجأة و فجأة پس چون دمید  
 شود در صورتیکه میدن و آن دمید اول است و یقول ابن عباس رضی الله عنه  
 دمیسم هم آنست **سَجَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ** و چون برداشته شود زمین

و کوه ها را آنجا روی است بردارد و با دست بفرستگان با قدرت قیامت و تیج بدسیبی بر  
 داشته شود و در کشت و خشتی آورده است نقل گشت پس از این زمین و کوه ها را بر یکدیگر  
 و کشته و کشته یکبار زوید و یقول امام بصیر که کوه ها چون گردی شود و بر روی کافران  
 می نشیند و یومئذ پس در آن روز روی میدن بنده در عقیده میدن دوم و ففأة  
 الف و ففأة افتد افتد یعنی قیامت باید بدانکه صور بر شکل شاخی است در  
 زهی و یانی هزار ساله است و کرده و یکا ده هزار ساله است و هزار ساله است  
 و از این تاریخ هزار ساله را می رسد و در شاخی سوراخها است همچون زنبور خانه در  
 شاخ اول خانه های فرشتگان بنده و در شاخ دوم خانه های سفیران بنده و در شاخ  
 سوم خانه های صدیقان بنده و در خانه چهارم خانه های شهیدان بنده و در خانه پنجم  
 خانه های مومنان بنده و در خانه ششم خانه های کافران بنده از اوسیان و پریان و  
 دیوان و در هفتم خانه های همه مخلوقات و دیگر بنده بدانکه در تبتیه الغافق آورده است  
 که در یک روایت از رسول علیه السلام رسد و میدنشت و در یک روایت دو و میدنشت اول  
 فرخ گویند یعنی ترس که آتال التیک او تنفیذ فی الصور ففرخ من فی السموات و الار  
 ض و اینچنان بنده که اسیر ضل بصور در مد بگوید آنست قولها المفقده یعنی  
 بخود و ایند الغافلین چون آنی او را می شنوند ترسید و و فهم و خلق افتد و همه  
 کس کار

به نفس کار را با بخت دارد و از زلزله در زمین افتد و همه برین حال باشند چند آنکه  
 خداوند تعالی خواسته بنده باز خلقی بکار مشغول شوند و عمارت ها کنند تا چهار  
 سال بیشتر یا کمتر و همه روی زمین لغو آن گیرند و یک مؤمنی نماند اتحاد اسرار  
 فیل و فرغان آید تا در سوره یار و دیگر در مد و آن دمیدن مردن بنده قال الله تعالی  
 و تنفیذ فی الصور ای مات فی السموات و الارض من فی الله و درین دمیدن گوید  
 حضرت الطاهر علیه السلام ای جانها بیرون آید از قالب ها همه بجز مندر جبرائیل  
 علیه السلام و میکائیل و اسرافیل و بارند که آن عرش باز جانها بجا بگویند ملک الموت ماند  
 پس در حق سبحانی بعد از خطاب رسد الی الملک الیوم ملکه است امروز و به کس نباشد  
 که جواب گوید حق سبحانی دستا خود جواب گوید **لِلّٰهِ الْوَحْدُ الْقَهَّارُ** ملکه خطای را است و  
 یکست و یکانه است و در ذات و صفات خود سخت تر کنند است بر کافران خطاب  
 رسد که این جباران و مکران و متکبران و کافران و فراعون صفات و فرزندان الیه  
 پس یقین لانت ده کنند و هموار چنانکه اویم یعنی سختی را باز کنند و چون وقت آن  
 شود که خلق را زنده گردانند از بحر الجحیم آن دریا گشت و در عرش جبرائیل را باز کرد



بچون آب سبی مقابلای هر طایقی پدید آید اول کسی که زنده شود اسراف پسند فرمان  
شود تا صورت و آن دین بدینست و بگوید ایها العظام الدما لغتة والیها  
العروق المنقطعة والیها الاحوال المتفرقة من الفصل الف ذرند شود از  
برای حکم رب العالمین پس جانها نیز از صورت بیرون آید چنانکه زنبور و میان زمینی و آسمان  
بر شود و بر جای بقا بماند و زنده شود و از کور بیرون آید اول کسی که زنده  
شود در مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بغیر عارف نیست که همه عالم را منظر شده است  
و میداند بمرند و یکصد مرتبه زنده شوند این از اسرار فیض نیست از رب العزیز است نظم  
ایک قبا بوشیدگان زیر پوست باز کردید زعم ز او زد و است مطلق آن آواز خود  
ز زنده بود که بر از حقوم عبودیت بود: بانی که اسراف و وقت را بداند: زنده  
زمین حیات و دمان: جانها مرد اندر کوشی: بر جبهه ز او زدن اندر  
کشی: گوید این اوزار هم از خداست: زنده کرد نگار الطاف خداست چون شدی  
من کان الدار و له: من ترا بزم که کان الدار: رو که بصورت و بدیع تو بلی: مگر تو می  
صاحبی سر تو: و انشقت السماء و شکافت السماء و شکافت السماء پس این  
آسمان به نظیر و حکم یومئذین و آن روز و در آن وقت و صیبه است پس

ست بلند و پاره پاره شود و الملک و فرشتگان علی ارجائها بر کزانه های  
آسمان باشد و آن حال ایشان تا به سقر ما بعد الیها را چهره زجا با فرشتگی  
بر کن رانی یعنی استی و صفی زود باشد و خلایق در میان ایشان باشند و  
بجمل بر دارند عرش و یک بر و در کار ترا حق فقههم بر برای خلایق یومئذین  
در آن روز و در آن وقت غمناک باشد و فرشته در کشتی او زد و است که رسول صلی الله  
علیه و آله گفت بر دارند حال عرش چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدای تعالی  
نست نشسته شوند بر پای شکار از زمین غمناک باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی و بعضی  
بصورت شتر و بعضی بصورت گاو و بعضی بصورت کبک روایت است که هر  
نست بصورت بز گوئی پس از میان اسم ایشان باز آید و هزار ساله راه است  
و چهار این یعنی گویند که سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت  
بعد بقدرت و چهار دیگر گویند سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت  
علمک بعد علمک و امام ضحاک گفت بر دارند کان عرش نست صفت  
باشد که نماز ایشان را بخیر خدایا که کند یومئذین یعنی ضوئ و در آن روز عرض  
کرده شود و برای جزای و حساب العرض جزای نسیب کشی آورده اند لا تخفنی

پوشیده فاند بیکم از انشاء غایبه هم نهان نسبت و نیست که ظاهرش چون  
با طمش باشد با طمش چون ظاهرش باشد و دیگر در هر سستی که در وقت خلق را بر با طمش  
باشد و در عرفی از برای عذر و حجت و مجادله باشد و عرفی دیگران برای خواندن نامها با صیغ  
در و نیست که در دنیا صاحب خود را بکشد و از بدیها تو بکشد و هر روز نمی زدن که تمام بحال  
خود باشد و استغفار کند قاتلین پس آن کسی آفرینی داده شود که نایه نامش را  
نمیشد بدست استن فیقول پس بگوید ها فرفر بگوید این نام خود را آفر  
و بخواند کتابی که نامش را این سخن از غایتش دی گوید از بسیاری طاعتها  
بذریقه و شویب های که در آن نامشند و دوستان خود را این گوید این بدو سستی  
و اسبق که من حقت و آنست و دوم بقیان این ملاقی این ها خواهد رسید  
حسابه بشمار خود از برای این طاعت مشغول شدیم و از گناه دور بودیم از برای این نام  
بدست است ما دون دیگر صیغ در و نیست که بقیان کند بحساب دادن کتاب بر جوب  
آن مثل ندی حال او خبر کرد و گفت جل جلاله فهو بین او فی غیبه در آن گاه  
پند و آیه را حق و حشود بود و از آن زنده گاه فی حیات در بهشت شد  
عالمیة باشد یعنی در آسمان یا بلند باشد در جاست آن یا بلند باشد کونکها بران  
و در حیات او در کشتی او و است که قطوف فیما یسود بای نیست و نیست آن در حیات  
در حیات

درخت را نترسید که خواهد استاده یا خفته بگوید آن موه را القحطوف  
بالکرم موه و القحطوف بالفتح کرفاتی موه که از درخت بزودی و گفته شود مری  
بهشتی یا از کثرت بخور رسد و شتر بگو او بیاض سید یعنی زازند و کواکبی  
یعنی در رحمت در بهشت و یه بول باشد و یه غایت و نه بهاری عا سلفتم به  
سبب آنکه نرسد دی از عملهای نیک چون روزه و نماز و غیره الاسلاک  
نرسد فرستادی فی الاقام در روز الاله الخالیة الخالوتی شن و کند استن  
یعنی در دنیا بهم بسیار و رحمت کشیدن امروز جزای آن بگوید این عیسی رضی الله عنه گفت  
که این دخی روز در آن باشد که در روز نای کرم روزه داشته باشند رسول صلی الله علیه و آله گفت  
که یکی از روزهای بهشت که نام او برسانت مکه زاده در در بدین نشسته شود و از آن روز و  
در آن در آید پس حی سحانه و با و لیا بی طال نظرت الیکم فی الدنیا یعنی ای دوستان  
من از سبب که شما را دیدم در دنیا لبها خنک شده از تشنگی و شکم با درشت جسد به  
از کرب و تنگی و جسمهای نان بمغای افتاده از سبب سحر دی و بل حشمتی امروز در رحمت  
من باشد جاوید بخورید و بیاض سید و دیگر در کشتی و حشمتی آورده است و تفسیر و سبط او  
آورده است که رسول علیه السلام گفت لا یدخل الجنة احدکم الا بجوار لیسلم



الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله تعالى قلان ابن قلان استخوف في الجنة  
 غالية قطوفها دانه نصيب درویش است که در عمل کوشد فاما اجرای  
 آن از فضل الهی رسیدند از عمل قال الامام القشیری رحمه الله الحقیقه ترک للاحظه  
 العمل لا ترک العمل خود عید الله الفایز رحمه الله بگوید عمل را با من و لیکن کران بها مانی  
 چون صفت یوسن کرد باز صفت کافیه که نامیده است سجاده شود یاده کرد و گفت  
 و اما منی اونی اما انکی که داده شود کتایبه نامه آنرا را به مالیه بدست جوی  
 فبقول یا لیتنی بس بگوید کاشکی من که افتد کتایبه داده نشدی  
 نه خود را و لکن اونی و نه لیتنی ما حسابیه که چیت شمارش یا لیتنها  
 کاشکی ای ندیدم در صورتی سبب آن زنده شدنم کاشکی بودی القاضیه  
 حکم کنند بر من مرد را یعنی کاشکی من زنده نشدی تا ای بلا ندیدی و نه حساب  
 نکشیدی اگر چه در عذاب بود اما این عذاب از آن سفت تر است ما ائمتی عقیقی  
 سود داشت مرا مالیه حال من به سود داشت مرا مالی سلطانیه حجتی  
 فلک عقیقی فاما در اسلام سلطانیه حجتی و قدرتی و سلطنت بهای  
 ماندم و پیا و پد و حد و لشکر مرا هم سود داشت فقر و ذلیل گتم نصیب عارف  
 انیس

انیت که عزت از خدای بیجا جوید و مالی را و سلطنت را و سرور را و در راه و در بازو  
 تا عزیز دنیا و بقعی بند چون این تو چه کند فرما آید از سبب جلاله که ای فرشتگان عذاب  
 خلوه بگردن من فخلوه پس غل نمیش و دستهای او بگردن من در غل دراید  
 ثمر الجحیم پس در دوزخ صکوه در ایش و قبل سوزنیش شکر فی سلسله  
 پس در زنجیر که زرها نذرها دراز کا و کا سبغون کما عاقتا در کینه فاسکوه  
 پس در کینه من امام حسن بصری گفت که اگر یک حلقه از آن زنجیر بر او مانند بود بر خود نداشت  
 و بگوید بقی کافران را در کینه بچرخند و بگوید بقی کینه بچرخد که هر دو زنجیر را  
 در وی کشد و درازی وی را و حد و نهایت او را خدا داند و گفتی بقی کافران  
 بر ای مبالغه بند و حدت درین زنجیری این بند که چون آتش دوزخ آتش را بر نواز  
 فرشتگان عذاب بر آتش را بگیرند و بدوزخ اندازند و کجای عذاب گفت که همه  
 و نیا بر کشند بر یک حلقه از آن زنجیر شود و ای زنجیر در دوزخ نماند  
 و از ای دیگر بیرون برند و بایه بگردن من بچرخد فاما الله منها حکایت  
 امام فخر الدین را ز کجا رحمت الله علیه در درس نوشته بود تا کاه دیوانه از دور آید  
 بشکل عجب و گفت ای امام خدای بیجا را شناخته ای همه جنبیدنی تعینف

بنشاند

و قال یحیی و ترا به سود دارد و از پیش نام نسیب شد یعنی بطریق مشاهد که  
 انرا انبیا و اولیا خاص حضرت خدای رب العالمین جنبید در امام بیاد  
 مطلب الله و بنشیند و در سر کرد و گفت ای درویش ای شکل چشم سجده  
 امام از بیت بی نسیب سجده را و آن شد چه رسیده بود که بعد آن درویش بر بالا بنشیند  
 این آیت تفسیر بگوید خلوه فخلوه ثمر الجحیم صلو شکر فی  
 ثمر عاقتا سبغون فاما فاسکوه درویش گفت ای حلقه پس بند  
 است دیوانه را زنجیر زنجیر چیت باز دیوانه شدم در عشق تو در روانی  
 جان ز تو باز نرسد زنجیر زنجیر نکام مقیم که تو صد زنجیر را یکم فریاد از  
 امام بر آمد بر بالا بنشیند و بدست نشسته بود و اصحاب نشسته بودند و فرمود که مقروض  
 آید تا بوی پیش یا فخر اکبریم امام گفت آن فخر ما نیست که خرد در راه و بی راهی  
 بودی فخر از دار دینی بودی چون که اوستی لم یبق لم یدر بود عقل و تحا  
 تجلات و اجرت فرو داید درویش سخن بجز طرائف تفسیر میسند گوش دار  
 چون غایت آید بید بند بر سر خطاب رسد که ای فرشتگان رحمت آید  
 بگوید و غل بند که و قبول بر گردن من بچرخد و در آتش محقق در آید  
 و زنجیر

و زنجیرهای نور بر گردن من بندش و در پیش عاشقان ما برید تا در میان ایشان  
 باشد و ای از آن مات با از آن و یا ایم از کرم وی امید داریم که بهر یانی سعادت  
 رساند نصیب عارف نیست که قدم در محبت فایده ندهد حتی بشکوفی عند القهر  
 و لطف عاشقم بر قهر و بر لطفش بخشد العجب متعاشق این هر دو شد که یکی شمع  
 بلا فرو خندد صد هزاران جان عاشق سوخته و در میان جانایم جاگیر در فکر  
 کنی خانه ای بدر سینه مرزا و شام سکی از شهاب بهتر از هر دوشا که مرغان زهر  
 شاهان خود بخورند شهاب تا کسی گردی ز اقبال شهابی معنی این سخن انیت  
 چون عذاب کافران گفت سبب آن بیان کرد آله کافا بدرستی که ای کافران  
 بود در دنیا لا یؤمنون بالله العظیم خدای بزرگ و بزرگوار و لا یحقر  
 و برنجی انکیت معنی رغبت نبرد و خود را و حق را علی کل عام المسکین بر دادن  
 و خوردن هر که یکی را یعنی خود بخیم بود و دیگر را تحفه بود و بخور دادن طعام  
 بدانکه بخیم بدخصلت بعد از کفر به جز نروی بدتر نیست و بعد از ایمان به  
 جز نیکوتر از جوان مروی به سبب غلب قیامت و جز نیت ایمان نیاوردن ه  
 بخیلی کردن فلیتس بس نیست لک الیوم مرا بی کافران امروز بکشتن



در اینجا یعنی در مقام محبت دوستی و مضافات کنند و برادر هم کنند و در  
 و لا کلام نیست روی را خورده الا من شلی از بیم دوزخیا  
 یعنی دوزخیا را خورده زخم بند و بعضی را ضلع و بعضی را غنای پس  
 تناقص نباشد یا کافیه خود را بنی شلی را الا طوفان مکرر  
 که در آن خطی رجل عمل کند و کردنی الکت و بعضی خود و شلی را  
 مکرر قرآن خود را اندکی و الکت غیبی و شلی کمال ایمان بدون مع کند  
 فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بیک خلود عالم و یا بقرق و یا بحرم  
 آنچه ببینید و ما لا تبصرق و یا بحرم آنچه نمی بینید آنچه بدوستی که  
 يقول بر اینکه گفت رسول فرستاده نشد است کریم در امر و بر است  
 و از جبریل است و از حق است و از ایروانی نوع که با رسید است بطریق  
 رسالت و امیکند یعنی بمرتبه ای که میندازد آن را قدرت و صفات حضرت  
 بجهت ذات پاک خطی نمیند که قرآن است کلام خداوند قدیم است که  
 می آید و از هر رسول هم نیست سنی ش عرو کانی نصیب و شلی است که  
 همه موجود و او را قیام بحضرت او اند سیند تا محل سوگند شود بپست  
 بر بند

بر بند چشم صورت کشت با چشم لیرت تا مشق غرب بینی سلفه می گرفت اقامت  
 اجعلنا من اهل ان صله و الیقین و لا تجعلنا من اهل العقلة و المحو  
 کا قرآن میگفتند که قرآن سنی ش عرو کانی گفت و ما هو بقول شاعر  
 و شقران گفت رافیه کوی فیکل ما تو سینون اندکی از سوره کا قرآن میگردد  
 و لا یقول کالها و نیست که گفت راکان و مال کوی فیکل ما تو کثرت  
 اندکی از شاعر بگوید که ما از است قائل من ریت العالمین قرآن فرستاده شد  
 هست از بر و رو کار عالمی برستار سلیق بر زبان جبریل نبی و کو تقول و اگر  
 رقی بر بند محمد علیا بر بعضی الا و یل بعضی از کت گفت را که با بخت و شیم  
 لا خال نامنه بر است بکیریم او بالجهن بقدرت و بقوت نبی در است  
 و مراد ایجاد قدرت و قوت یا معنی این باشد بکیریم در شاعر و معیوش کنیم شقر  
 و طعننا منه القویان پس بریم هر را و کنیم که پیش از الوانی را که سفید  
 بپوشد برت چون بریده شود بمیرد آنس قما منکم پس نباشد از شاعر من احد  
 بهیچکی از عی حاجرتی باز دارند که از عقوبت ما را از آنچه بازداشتن  
 بلکه حضرت زوال الجلال اول سوگند و کرد که قرآن کلام هست سنی شاعر نیست

از دلیل قدرت بیانه کرد سنی در حق نیست و سیند عالم اخترا کرده است بر نامه اگر افتر  
 افتر ای کردی ما او را عقوبت خود هلاک کرده ای و بیکس او را از عذاب نجات ندی  
 روز بروز کار زیاد است و دشمنان او هلاک شدند یک کس ببیدارند همه عالم در کفر  
 بود نور دینی او شرق و غرب همه عالم بگرفت نصیب و شلی است که بداند حال بدست  
 و ضلالت ربقا بقتیر نبی باشد و در رقار این ن نور و صفای مفرقه و غیر خایه و لیکن  
 اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیم ماه رحمت الله علیه میفرماید و اندک  
 طاعت که بطریق سنت و عزیمت بود عاید میکند بسیاری از طاعت که بطریق بد  
 عت و ظلمات باشد و آیه بدرستی که قرآن لکن کرم بنی است المثنیان  
 بر سینه کار از کفر و شرک با و هدیه است بر عا شقا فاجوه خواند که سرف  
 مکامله مشرق شود تلاوت کلام الله کنند و اقا لنعلم بدرستی که بپایانه ماه  
 میبایم ان منکم مکتب نبی که شمه را دروغ گوئی و اندک مر خدایا و مر  
 هر دو از لیا و او علمای را هر چند سوگند یاد کردیم و بر اهلی تا طاعت نمودیم  
 ایمان نماند بقرآن و باطل قرآن و انکار اینها زیاد میشود نصیب و شلی است  
 که مکرر حال اولیا الله نباشد و اگر کسی انکار حال اینها کند خدا و شلی را در صرح

در جمع سبک و عاف هم بولیبی و شمر گوید که بومبیت و آیه بدرستی  
 که اگر و بداند بقرآن و عمل نکردن بوی الحسرة علی الکفر فی کافر از بر آید  
 نداشت و پیشانی است چون بمیرد و عذاب و شیم را ببینند و مشاهد کنند و کرامت  
 اهل قرآن را ببینند و بداند که از چه دور است و سورت محروم ماندیم و اهل دنیا را  
 که در رویت و صالحان اعتقاد نداشته اند در حضرت عظیم بنده و قرآن حسرت  
 نیز کس علی کند که بپایند و بهیقت قرآن است تواند قافله الحق الیقین و الیقین  
 بدرستی از کافر است فیکل پس بپای یاکن خدای تبارا باسم ربک العظیم بیاد  
 کرده نام بر که اویقی صفات نامزاتی دور کن و صفات نامزاترا اشبات کن  
 و بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والاعز والاکبر و مانند آن بکنار  
 بنده وقت نماز یا مر خدایا در اوقات خمس و سیم الله الرحمن الرحیم سأل  
 سائل خواست بفرستد و بعتاب واقع شکجه که آیند و الهام و ر ریده  
 و قبل بر بند بپرسند اشکجه فالبا بهی من الکفر من مران و نه کا را  
 لیکن رافیه نیست بر آن غایب چون بیاید بایشان پیغم باز دارند و دور کنند  
 الصرح باز داشتی و دور کردن من الله از خدای تبارا زالحاج که خداوند





آسمان ناهست المعروج به بالا جازدن یعنی خداوند آسمان و غرضش را آفریده است  
که فرشته گان می آیند بان معراج بود با جمع معراج تعرج الملائكة بری آیند  
فرشته گان و المستوح و جبرئیل علیه السلام می آید در روز قیامت این عذاب  
واقع باشد که فرزند در روز که گاه باشد مقدار خمسی الف سینه که درازی آن  
روز هزار سال باشد یعنی که فرزند را در زمانی که از سستی فاعا مروت ترا چنان خاص  
که کسی در دنیا در وقت نماز که از آساید در مصاحبه در کتب بزرگه آورده است  
که فی يوم کاف مقدار خمسی الف سینه در روز قیامت است تعلی هذا يتعلق  
قولی که فی يوم یقول نعمه واقع و یقول دیگر جبرئیل و فرشته گان در روز  
چند روز در آسمان که اگر غیر این بود و پنج هزار سال باید تا انجا رسد و این  
مسافت از بالای هفتم آسمان تا زیر زمینی هفتم است که آن را آتشی گو  
میند تعلی هذا يتعلق قولی که فی و یقول تعالی تعرج الملائكة والاول  
اول اصم لما روینا من المصاحبه و لا بعد هذا الا ان الله فاصحابه صبیح  
پس صبر کن وای که صبر کردن یک و آن صبر و در وی چرخ بنامش و قبل  
روزها

پس روزها بالقضا و بلا شکوی این فقره فرزند بود و بعد رساله چهارم با انواع  
کلمات آراسته و حسن صوری و خلق معبود و داشت چون فوت شد بر قبر  
وی تو پیری بودم و بخاطر این ایات گذارستم بیت با دو قیل در پی توحید توان  
راست یار خدا دوست یار با هوای خویش با بیایان و بکر بر پشت کتب خط  
یون خود نوشته و بسیار خواند مشغولی بر روی سینه لا اله الا الله شرط  
علت به غیرت بر قبر هر قرنی کان الله بهم فرمان داشتی خوب و بد یک برای  
از جام جان لقمه حلو و ملوای هر روز یک درشتی چون جمال زخم جوان دیده  
در دست دوست خویش را با یک کوبن کوبی سینه داشتی و این سنی در سینه  
تا خود به حکم نشانی غزنوی رحمت پریم آنکه می تواند بعبودیت رسیدی برای این  
که فرزند عذاب قیامت را دور بیند و توبه قریباً و ماه بی پنجم قریباً این  
عذاب باشد که یعنی که فرزند بگوید که خداوند و بخوابد و بگوید و این که خواهر  
بود و یوم نکون السماء کالمهل آن عذاب نرو گیت و آید و هر روز که  
آسمان بجهت مسکین شود و کند و نه و نکون الخیال کاللعن و باشد  
که چهارم که در پنجم رکعت و نیست و لایسال جیم حیفا و بر سر

دوست نزدستان که حال و حجت و هر کسی بکار خود مشغول باشد و اگر لایسال  
خواند باشد یعنی جنتی باشد که برسد نشود و کند و دوستی که بر سر و قیامت  
نموده ای شود خویش را بخوبی یعنی همی که را به میند قایم بر سر که حال و حجت  
از خود اند و که باشد و هر دو سینه ای که از بر سر باشد منقطع شود و ماد و  
سینه ای که از بر سر باشد و آید و در مسافت اللهم العننا من المایین فیک  
لنول به یحاجل جلاله یوسفین بعضهم فهو بعض علی و الله تعالی نصیب  
در ویش ایت که خدا بیگانه دوست قطعه عشق آن زنده که زنجیر باقیست و در شراب  
جان فرات ساقبت عشق آن بگری که جلا سبب یا فتنه از منی او کار و کعبه  
تو که ما بدان نشد و نیست با گرگان کار و نواز نیست بیان کرد عذاب کافران را و  
نفت جل جلاله یوسف المجرم آواز و آید و دوست و در روز قیامت که کار معنی  
کافران و یقتل ای که ندای خود دهد و خود را خود را از دوزخ باز خواهد داشت  
خویش را باز خریدن من عذاب یوسفین از عذاب کافران و یوسف پس از آن  
و صلحش و عرضش و کینه و برادرش و فضیله القی توبه و  
خویش خود را که یاری میدادش در کارهای سخت دنیا و جلاء میدادش در دنیا

در میان خود الایاء جاء و ادن و من فی الارض یجاءد بر کس از این جزو زمین  
بعد از خود قدر خود دهد شکر یحیی پس آن قدیر و آید و در عذاب قیامت  
نرها ناله انجا باشد کلاً حقاً از وی قبول نکند این ناله را و از عذاب و دوزخ خلاص  
نیاید و اگر کسی با خلاص گفت لا اله الا الله رسول الله صلی الله علیه و آله و در حجت آمده است  
که هفت آسمان و آنچه در وی هست هفت سینی و آنچه در وی هست در شراب قیامت نیست و  
شواب کلیمه لا اله الا الله رسول الله صلی الله علیه و آله و آید و شواب کلیمه طیبه  
تایید رجاء عالی بر سر و هر دوستان را از عذاب و دوزخ خلاص نشود و او سبب ایشان را  
چرا دوست میداری و از دگر خدای چه غافل می شوی صفت دوزخ که در کتب جل جلاله  
الرضا الظبی بر سر این آتش دوزخ زبان میزند مراعات سخت کشیده است یعنی  
بسی خود بر سر آتش ای مر بستی سر و زنیان را و قبل الشواکی که از عا  
یعنی دست پا و قبل پوست سر جمع شود و قبل دوزخیان را که از صد ساله و دوست  
ساله را زبان زد و زنیان را بخود کشد چنانکه مقتضای حق را بخود کشد و القزاة  
و تراعت بالقیب علی الاختصاص ای که علی تراعت طفل القزاة عالم علی و  
لیست حقیض و بالرفع للباقین خرمید و محمد و ای که هی تراعت باز صفت















وَاللَّهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ مَا كُنَّا نَعْلَمُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَفَعَّلْنَا مَا كُنَّا نَعْلَمُ  
 ودرستی را فرمود و قبل کونه کونه بعضی نقطه بود و علقه کرد و علقه را مضعف  
 و مضعف را کشت و پوست و استخوان گردانید تا آدم تمام شد و طفل بود بر سر  
 و نرسید و خلق را بطن الحام و اطوار اطراف باز نیت دیگر را یاد کرد و گفت  
 لَقَدْ آتَيْنِي بَشِيرًا كَيْفَ جَاءَ خَلْقُ الْمَرْءِ أَفَرِيدَةً خَلَقَ خَلْقًا سَمِيحًا  
 هفت آسمان را بر یکدیگر طبقا طبق و جعل النور و گردانیدیم تا تاب فیض  
 نور و آدونی کنند یعنی زیر بر سر در سینه هفت آسمان در آسمان اول ماه تاب  
 آفریده است قاصدا نور و در هفت آسمان ظاهر کرده است و جعل الشمس سیرا جا  
 و گردانید آفتاب را جراح تابان یعنی همچون چراغ روشن کرد این عیسای رضی الله  
 و این عمرو بن قناده میگوید که روی قناده معتاد بود سوی آسمان ماه و شب  
 ایشان بسوی زمین و در هفت آسمان از ایشان نور دارد و چنانکه روی زمین بارفت  
 دیگر یاد کرد و گفت وَاللَّهُ أَشَدُّ خَلْقًا بِرُؤْيَا نَسْتَأْذِنُكَ مِنْ الْأَرْضِ أَرْضِي  
 یعنی بر زمین را از زمین میافرید استغیر الا بستان الاشياء نباتا یعنی  
 پیروزان آور و از زمین و بر سر سر بدستی که بر سر سر بدستی که بر سر سر  
 سیده شد

سیده شد نباتا منصوب علی المصدر ثم یجعل کلمتها باز پس کرد  
 شهادت در زمین یعنی چون چنانچه شد را در کور یا بر در هر که خواهد و  
 یخبر حکم و پیروزان آورده را از زمین پیروزان آورده بقدرت کامل از هر طرف  
 جز در در قیامت باز نیت دیگر کرد و الله جعل لکم سلبا ما لا تدفن نباتا  
 و خدایش گردانید از برای نسیه زمین را همچون شاد دروان کشته یعنی همچون قالی  
 تا گرد زمین را تسلیک و نباتا میفرماید و دیگر در زمین سلبا را با  
 نجاشا جمع جمع و با سلبا در دو که مهابا و نیت به بقا سلف بر سر و از  
 شهر شهرهای دیگر بر وید و انبیاء نیت یارید و به برید و قدر ظاهر نوح  
 علیه السلام باسم الله المایات و لم یکنف بالظلم التذاز باسم معبوده اظهار  
 المقصود نسبت عارف از برای آیت است که با و در بنظر حق را بر او حق  
 بنحو و در انبیاء آن از ذکر حق تعالی نشود و چنانکه شیخ المسلمی نوح علیه  
 السلام بیان کرد و اول دلیل از وجود ایشان بالایشان نمودن ایشان از زمین  
 و آسمان و اربعه از اصل ایشان که اوم بود از زمین و خامه از زمین که ما و ای  
 و ممر و سالک ایشان بود چون به چندین دلایل ظاهر و بر این ساطعه

مردن و در بعد از اظهار طرق السلال تضح کرد و محضرت و الجلال  
 و گفت قال نوح گفت علیه السلام بطریق تخزن تحرو و تظهره از فعال  
 کافران ریت آتیم عصفی ای پیروزان که این بدستی که این کافران  
 قوم من به فرمایند گردان و از سنی می میگردانند و تتبعوا و بچرو  
 روی کردن سایزده ماله و ولده الاحضار کسی که مال فرزندان  
 و کار یاد نکردید از زبان کاری یعنی مرا متابعت نکردند و آن سال فر  
 فرزندان بسبب ایشان و وجهان ایشانست نقل است خولهم و لیسنی  
 رحمت الله علیه که هر که سر جز از خود دور ببرد و اگر دوست ببرد هر که بدید  
 رقی سبحانه و اصل نه شود یکی طعام خوش و دیگر لباس یک کوشید  
 و دیگر با توکلان نشستی و دیگر خدمت کردن اولیاء نصب در ویش  
 انیت که میل تو اکلان و ظلمان نکنند و صحبت با صالحان جوید و صبر  
 و فقر سعادتمند نماید و نیاز بیشتر بقای نیست و در آن کوشد که از  
 علم ظاهر باطن بهره گیرد و نقل کند بدستی حضرت مویا مشرف  
 شود نظم بغداد خلیفه را ای سلطان را باز از نشو و نوکر و باز  
 نشین

تبع فرشته رصف اخاصا نرا جان ماه راجان ماه را جان نانا مال طواف  
 حاجبان طرم بگویم و میگردم نه اخلاق سکان دارم نمرد و میگردم و میگردم  
 مکر کردن بکر و نه کبیرا و بکر اینانی بود که کلان  
 تران و تو اکلان و بزرگ تران ایشان و قالوا انفسهم قوم خود را به کونه  
 لا تکران مکنید الیه تکران خدایان خود را به سخن نوح علیه السلام که و یا دروغ  
 کوی و دیوانه سبانی بطریق اجمال کفنه با بطریق تفصیل کفنه و لا  
 تکران و مکنید این بیعت و لا سواها و لا یعوث و  
 یعوث و کسب این نامهای تبار قوم نوح است و قد اَصْلُوا کثیرا  
 و درستی که کرده کردند کلان تران قوم نوح علیه السلام بسیار از مردمان گمراهی  
 کردن این تبار و این تبار جمیع نام بود او ساخته بود چون جمیع را کنند  
 این تبار در میان مردم می بودند آن بادشاه که جمیع را کنند او نیز تبار پرست بود  
 حق سبحانه نوح سغیرا به شهری فرستاد و آن قوم سنی و بر قبول نکرد پس دعا  
 رد و گفت و لا تکران الظالمین ای خدای من از یاده مگردان مرا ای کافران  
 الا ضلالتهم مگردان مرا و هر که را حق سبحانه دعا نوح را قبول کرد و



مِمَّا خَطَبُوا إِلَيْهِمْ مِنْ أَرْحَافٍ أُولَئِكَ كَانُوا فِي شَرٍّ أَسْتَفْهِمُوا  
 در آب طوفان نوح علیه السلام قَاتِلُوا قَاتِلًا بَعْدَ رَأْسِهِ شَوْذُورًا تَشِي  
 نوح بقول امام فخر قاتل نوح از یک طرفه و آب غرق میشدند و از طرف دیگر  
 پیشانی و ریح میخوشی و این آیه دلیل است بریکه کافران در کور فساد  
 بند نفعی و بالذات کفایت میجو و انهم من توفى الله انصافا  
 پس یافتند خود را یاری کنند به و نوح را یاری نماند پس نیت با ایشان  
 از عذاب خدا و فلان تران و توانگران آن قوم خود که سخی ایشان را نشنیدند  
 چه سود نکرد نصیب و پیش نیت که سخی این سریت و طریقت را بشود و سخی  
 اهل دنیا و در پسند که تا هلاک شوند و نیت من سکه احباب که همهم بر سر دانه  
 کرده و در سرگردم استخوان کوبایش چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم  
 خود نوسیدند و عاگرد و گفت نوح لَبَّيْكَ لَا تَكُنْ لَكَ دُخَانٌ مِنَ  
 السَّمُومِ فَرَّقَ قَاتِلًا مَكَارًا كَرِهَ كَرِهَ وَبَاشَ بِيَعْلَى دَرَادِلُ  
 سخرالد یار و سکنان کسی که سر میگیرد در وی ساکن باشد آنرا بد گویند  
 چون نوح علیه السلام این دعا کرد که کافران هلاک شدند مگر عیسی بن عقی که  
 وی از اهل دار نبود زیرا که از بسیاری بزرگی که پوشش در بچس و واری و  
 دانه

و ناسکین تبتوا نمت بود وی هلاک شد و بر نیت زمان موسی علیه  
 السلام و از دست وی هلاک شد انك اني تكثر الظلم بدستی که تو اگر بگذاری  
 ایشان را و هلاک کنی این کافران را یضیوا عیالک که از کفایت شده هلاک  
 قَاتِلُوا الْإِنْفِرَا كَقَاتِلُوا و نوح را نیت مکر فرزند بکر دار و فاجرا  
 و کفار نیک ماس پس یعنی کفر اختیار کنند و این دعا و قی بود که معلوم وی  
 شد بود و بوحی که فرزندان ایشان ایمان نخواستند و نوح را نیت عقیقه  
 شد نیت از چهار سال عذاب آمدن چون کافران دعا بد کرد و مؤمنان را دعا  
 نیک کرد و گفت بکت انفقوا ایما پروردگار شما بیامرز و لَوَالِدِيَّ همراه و  
 و پدر مرا که بودند هر دو مؤمن و لیکن کَمَلْ يَكْتَبِي مؤمنان و بیامرز  
 سر کسی را که در اید در خانه من یا در رشتی من یا در مسجد من یا در وین من یا جبین  
 گفت تا البیس سائل شود و اگر به داخل کنی بوده پس و لا تَخُوفُ مِنِّي  
 و لا مَوَاسَاتٍ و بیامرز همهمان ایمان را و زمان ایمان را تا قیامت  
 درین ایستاد است که انبیاء و اولیاء و مظهر الطغاف اند بر دستان لطم  
 در جنگ جو انهم در صلح جو سوم بر دوست مبارکیم بر دشمنی شوم و لا

تَوَدُّ الْقَاتِلِينَ إِلَّا تَبَارَكَ وَفَرَاهُ وَزَادَهُ مَكْنِ سَمِ كَافِرًا مَكَارًا  
 و عقوبت القاتل و القبر هلاک کردن دعا کرد کافران و مؤمنان را و ظا  
 لما تَرَكَوْا كَيْفَ مَرَدُّ كَافِرًا وَظَالِمًا مَكْرُودًا وَعَاصِرَ مَسْجِدٍ وَضِدَّ دَرْجِي  
 کافران و ظالمین هر چند امید داریم که بر همه مؤمنان رحمت شود و کافران بقره  
 هلاک کرده شود مع غنا از مؤمنان با سخی از کافران و ظالمین نباشی تا بقره هلاک  
 نکردی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من قرأ کان من المؤمنین الذین  
 ترو لهم عوة النوح علیه السلام لیس من الله الرحمن الرحیم  
 قل بگو ای محمد کافران که در سکه اند و غیر ایشان را اَوْحِي إِلَيَّ که وحی  
 فرستاده غیبی آنکه استمع که گوش داشتند فَقَدْ مَنَّ الْبَرُّ كَرُوْرًا  
 بریان فقالوا انا سمعنا بدستی که شنویدیم ما قُلْنَا انا خواندیم  
 عَجَبًا که بجز پس بلافت و فصاحت و خو به سخی نشنوده بودیم  
 یَسْتَدِي إِلَى التَّشْدِيدِ رَاهِ نَمَیْدُ صَوْبٍ وَدِیْنِ رَسَائِلُنَا فَاَمَّا وَدِیْنِ  
 پس راه ایمان آوردیم بقران وَلَکِنْ تَشْرِيكَ بِمَبْنَى أَحَدٍ و در نزد یارین  
 جمع می شمر که نباریم درین سخی اشارت بقض که حد خدا می یابند  
 این

یَسْتَدِي بَرِّیَان و سرزنش می کند کافران که راه ایمان نمی آید با وجود آنکه خود را  
 از عقل و فضا می دارند تا با ناسر یک می دارند بحضرت و لعل وجود یکبار  
 بریانی قرآن را شنوند ایمان آورند و ایشان را ایم می شنوند و عمل نمیکند  
 و نمیکند ذَلِكْ فَضَّلَ اللَّهُ يَوْمَ تَشَاءُ مِنْ يَشَاءُ در سیر سخی آورده  
 که این فعل در سال دهم از نبوت بود و این چنان بود که حضرت رسالت نهاد در  
 قریه نخله بایران خود نماز میکرد و میگفت ای یارایان ایمان رسیدند قرآن را  
 شنوند و رفته و جدد و دلها ایشان پیدا شد و دوستی رسول علیه السلام  
 در دلها و ایشان پیدا آمد به طاقت شدند و قوم خود رفته و این حال را گفت و امید  
 و نبی در پیش سخر علیه السلام ایمان آوردند و در لیل الجی میفرمود عبد الله مسعود  
 یکی دیگر رسول خود و عبد الله گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطبی بگشاید  
 و مرا فرمود تا در میان خطبه درای و در اتم غنتم و رسول رفت بر میان را دعوت کرد  
 اسلام و ایشان بسیار بودند و ایمان آوردند و در حج مسلم آورده است که بچس و اصحابه  
 بوی نبود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بریان من بختش بعضی مرغان با پرو بال  
 در هوا میپزند و بعضی بصورت سحان و ماه را و بعضی بهر جنس که میخواهند



میکردند و البته اجنبی در مسکن بود و در موضع که اثر احوال چون کونید و کلان تران شرک  
استماع قرآن کرده بودند نام وی عمر بود عبدالمسعود گفت که از قوم شنویدیم که  
گفتید که ماه در سنو بودیم ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده یکی از ماه آن مار را  
دخنی کردیم و ماه رفتم بیده قوم مار را شبن آمدند و گفتند آن مار که ماه او را د  
دخنی کردید در همان موضع آن از یاران رسول بود از بر میان و نام وی عمر بود  
و استماع قرآن کرد بود در میان دو قبیل و از بر میان یکدیگر یکی سلطان بود و عمر  
از این بود و دیگر قبیل کافران بود و عمر را کشتند و مرتبه شهادت یافت و  
اِنَّهُ تَعَالَى جَلَّ وَجْهَهُ بِرَأْسِهِ مِنْكُمْ مُنْذُ بَدَأَ الْبَرَّاءَ مَا يَكُنْ مِنْكُمْ  
الْحَيَّ بِرُكُورِي بِيَانِ بَرْكَرُكَ وَفَقْتُ مَا التَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا  
بَرْكَرُكَ سَبَّحَكَ بِرُكُورِي بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ  
و حضرت نقصان از نقصان منزه است و آنکه كَانَ يَقُولُ سَفِينُهُنَّ  
عَلَى اللَّهِ شَطْرًا هَذَا تِلْكَ بُوْدِيكَفْتُ بِخَرْدِ مَا بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ  
و در آخری و دروغ بزرگ آن ابلیس بود که کافران جن لعنة الله عليهم که نزدیک  
میگفت حتی تا اثبات آن و فرزند میکردند بر میان گفتند که چون ما قرآن  
شنویدیم

شنویدیم دانستیم که این دروغ بوده است که حق یگان را شرک است و زن و فرزند  
چون در قرآن این منع کرده است و دلیل عقلی این نیز نقصان میکند پس ماه را دلیل  
سمع و عقلی آمد و درستم حق را و دینی تعریفی الیحد بر رفتار که الیث ن  
معاندند و به عقلند السیفه به خرد است و جماعه الشفطه دوسای  
الظفر فی انه للثان كان و بقول تناسل عافی سَفِينُهُنَّ ا و سفینها  
اسم كان و بقول حیة مقدما علیه علی الله متعلق بقول وَاَنَا ظَلَمْتُكَ اَنْ  
لَنْ تَقُولَ الْاَيْسُ وَلَكِنْ عَلَى اللَّهِ كَلَّ بَا و بدستی که ماه کهان  
می بردیم که این میگویند که خدای یگان نیست فرزند و شرک است تا قرآن را شنیدیم  
و رستم که الیث ن دروغ میگفتند و از این بیز ارشدیم و مسلمان گشتیم کذا  
حسنت مصدر مخدوق ایما قول کذا ای میکند و ایفیه و آنکه کان رجال من  
الانس یعودون برب جالانی الاجن فراد و نعمس بقا بدستی که بودن و  
از او میان که بنده میگفتند بگردان که از بر میان پس زیاده کردن این اربابان بنده  
کیرند بر میان را تکبر و بزرگی و سپادی ره حق این است تا زیاده کردند  
بر میان او میان را که ای و تبا ای بسبب الله الیث ن بنده گرفتند و رجا هلیت

و کافری رسم این بود که چون کافران سفر رفتند یا ماه بنده میکردیم به  
کلان تر بر میان این شیعه از بدی قوم او و از این سخن بر میان را که  
تکبر که از زیاده بود شدی که او میان می ترسند از ماه و بنده بنده  
سبب این بر میان که قرآن را شنویدند که درستم که بچس را فریاد نمیرسد  
بکر الله یگان و بنده گرفتاری روانیت میکرد بحضرت او از این خطا برگشتند و  
توبه بحضرت کردند پس مؤمنی موجد باید که چون برسد در میان و در سفر  
در حضرت باید که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بگوید قل رب  
اعوذ بک من غزوات الشیاطین و اعوذ بک ان یتحصرون و یو  
عوزتین بخواند و بگوید اعوذ بکلمات الله التامات کَلِمَاتٍ مِنْ شَرِّ  
مَخْلُوقٍ وَ مِنْ زَلَمَةٍ وَ مِنْ جَبَرٍ بُوْدِيكَفْتُ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ بَرْكَرُكَ  
از بر میان رسول الله علیه السلام گفت که وقتی کفر و کافری در سفر بودیم در  
دینا باید ناله کرد که ای کوه سحر از منم شخص گفت و میبرد و آن شخص فریاد  
که ای کوه سحر بر میان ماه در بنده تو آمدیم و بنده تو بگیریم او را شنوید که ای کوه  
کوه سحر او را بیا کنی که بنده بیا که کوه سحر است و حال این است که بچس بخورد  
یا الله

یا الله و الله و دیگر نصیحت است که بر میان بخواند و از بر میان بخواند و  
چرخ سواری و اگر کنی کافر سواری و زید و طلاق شود و دیگر اعتقاد بکتاب  
طالع بکنی اعتقاد و خشایات تا دان کنی و اَقْتَمُ ظَنُّوا کَلِمَاتٍ تَعْتَم  
اَنْ لَنْ یَعْبَثَ اللَّهُ وَ بَدَسْتِ که بر میان کافران بر دین خبا که کافران مک  
خبا که بر دین که بر دین که خدای یگان بچس را بعد از مردن بر میان که قرآن  
شنویدند ای خبیثی گفتی بر قوم خود از این اعتقاد برگشتند و دینی نصیحت بر  
کافران مکرا و بجهل ان یكون الظلم فی انهم ظنوا رجعا الی رجالات الانس و  
ظننتم کان خطا بالحق علی سبیل الموعظه من المسایین و قبل این روایت  
در سنن بر میان است المستحیان بکر از جمله وحی است و عطف البید برانه استماع  
تعبیر علی بقول و حی الی الله بر جلال من الجن و انهم این کافر الجن ظنوا  
که ظننتم ای ایها الکافری من الانس و الاول اویله بقوله ما قبل الاستین  
و ما بعد و هو قولنا وَاَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا قُورًا مَلِیَّتْ  
حَرَسًا اَسْتَدِلُّوا وَ شَهْلُیَّاه و بر میان گفت بدستی که ماه بدست ما بدست ما  
یعنی خواستیم بمان بر این پس بستم اس را بر دین و از شکار بان و توبی از سزا



وثنی الحرس جمع حارس یعنی مأمورین و نگهبانان و صفی بن عبد الحارثه نگاه  
 باغ کردند یعنی باران از شعله نورستاده که انداخته شود بر دیوارها و آسمان بر  
 نیاید و آقا گفت انفعلا مثلها مقاعد لا یتفتح باز برای آن که گشتند بر سر  
 که بودیم که می نشستیم شبی از آسمان از برای شنیدن سخن فرشته که گفته  
 می شد از برای ما اینست که بر آسمان برائیم و بر جوی استی ستمی بر آید می و  
 نشستی و سخن فرشته که شنودی می شنیدی استمع الان یجبل له  
 ینزلها و صلی پس هر که از ما اکنون میخواهد که بر آسمان برود و خوش دارد و  
 سخنی فرشته که از برای ما بر آید مقاعد عده مقعدها نیست الان اکنون و  
 و نمی باشد تا بر آسمان بر آید مقاعد عده مقعدها نیست الان اکنون و  
 بعد یعنی علی الفتح بملازمه الام العریفه و صلی ان اسم جمع اورا صلی  
 و السع و حنیم و شتی و نگاه داشتی و آقا لا ینکری امتی اید یعنی  
 فی الارض اعداء یهدوهم سائلا و برستی که ما نمیدانستیم که بلا  
 و عقوبت خازنه است اهل زمینی برورد کارشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین  
 ما نمیدانیم چنانکه بیشتر ازین میدانستیم پس کوردن ما از آسمان بسبب نیکی  
 اهل زمینی

یعنی

اهل زمینی است با بسبب بدی شان عبد الحارثی عکس رضی الله عنه گفت هر  
 قبیله را از برای آن که گناه گناه بودند که بر آسمان بر نشاندند و جای نشینی  
 جوی آمدی آسمان فرشته که شنیدی او را و شل او را آهن که بپاشی بر سر  
 شود و هر فرشته که گناه سجده کردندی تا جوی آمدی بسوی سر از سجده بر نشستی  
 از فرشته که گناه جوی باشت آمدی بر سر سجده که چه جوی آمد اگر حکمی بودی که هم  
 در آسمان و پس قبول کردندی و اگر حکمی بودی که تعلقی بر زمین و سخن از خط و پناه  
 و روز و غیر آن باید که فرشته که گفتندی و بری که شنیدی و فرود آمدندی  
 و آن خبر بد و آسمان خود که بری بر سر آسمان بودند و سخن آن که گویان گفتندی  
 و دروغ بسیار بآن آید گفتندی و بسبب خدا ختی شدیدی چون حق است  
 معطوف را بخاق فرستاد و آسمان را بر نگاه بان مان و او تا به او اشرار کند و  
 در کشتاف آورده است که رفتی سواره برین رسول بود فاما بسیار شود و  
 چون او را ختی فرستاد آسمان بر سر نگاه بانان قتلانی بری که گفتندی انا  
 و جیل نانا اعداء کسان بودن که قرآن را استماع کرده بودند یا از خیر آن  
 قتل احتیاج دارد که از این بود پسند و ظاهر است و الله اعلم و چون سواره گناه بسیار  
 رفتی گرفتند ابلیس که بر سر زمین بر سر گناه که بری بآن را از آسمان باز داشتند

و کما و در زاور عاجز شتو انیم کرد بکری ختی یعنی از آنچه خواهد یا شتو انیم  
 که غیبتی و جاسوسی خبر شتو انیم بدان المزم بالانطلاق الامجاز عاجز کردن  
 و در کشتی المهر بکری ختی و آقا لما سمعنا الهدی امننا بای  
 و بر سبب که ما شنویدیم راه راست یعنی قرآن را که راه راستی نماید که یو بهیم  
 بار تقدیمی کردیم قن یوفین بویل فلا یخف بخسا ولا نقا  
 پس خبر شد که کوردن را و ظلم کردن را بچشم نمک خواب طاعت نماید کنند  
 مذاب و عقیقه ای که فو لا یخاف المبتد الخیون الخیون الخیون که مکرده در حق رسیده  
 بوی رفق یعنی ترسیده رسیده شتم بوی از حق بیا و آقا امینا المسایین  
 و بر سبب که از برای آن مسلمانانند و امینا القسطون و از ما ستمکارانند  
 و ظالمان و کافران ند قن اسم فاولیک خبر و رشت اسم که اسلام آورد  
 پس ایشانند که طلب کردن را در دست و قصد کردن را حق را القسط سبب بوی  
 کوردن الا افس و اولوان الخری صواب حق و قبل سزاوارستی بعد ازین یا و  
 کرد غایب کافران و ظالمان قن اسم فاولیک خبر و رشت اسم که اسلام آورد  
 القسطون فکافوا لجهنم حکما و اما ستمکاران کافران پس

سبب بوی

و کما و در زاور عاجز شتو انیم کرد بکری ختی یعنی از آنچه خواهد یا شتو انیم  
 که غیبتی و جاسوسی خبر شتو انیم بدان المزم بالانطلاق الامجاز عاجز کردن  
 و در کشتی المهر بکری ختی و آقا لما سمعنا الهدی امننا بای  
 و بر سبب که ما شنویدیم راه راست یعنی قرآن را که راه راستی نماید که یو بهیم  
 بار تقدیمی کردیم قن یوفین بویل فلا یخف بخسا ولا نقا  
 پس خبر شد که کوردن را و ظلم کردن را بچشم نمک خواب طاعت نماید کنند  
 مذاب و عقیقه ای که فو لا یخاف المبتد الخیون الخیون الخیون که مکرده در حق رسیده  
 بوی رفق یعنی ترسیده رسیده شتم بوی از حق بیا و آقا امینا المسایین  
 و بر سبب که از برای آن مسلمانانند و امینا القسطون و از ما ستمکارانند  
 و ظالمان و کافران ند قن اسم فاولیک خبر و رشت اسم که اسلام آورد  
 پس ایشانند که طلب کردن را در دست و قصد کردن را حق را القسط سبب بوی  
 کوردن الا افس و اولوان الخری صواب حق و قبل سزاوارستی بعد ازین یا و  
 کرد غایب کافران و ظالمان قن اسم فاولیک خبر و رشت اسم که اسلام آورد  
 القسطون فکافوا لجهنم حکما و اما ستمکاران کافران پس

و آقا



باشند بزم و وزخ را و آن تو استقامت و علی الطریق یعنی بدستی  
که نشان و کار نیست که اگر استقامت و بدی اهل کینه بری اسلام یا اهل اوسیان و  
سهری مان اگر بماند آورد و در دنیا و دینی هر دو یکی ان مشقه من الشمل و ضمیر الشما  
استقامت و لا استقامت هم ماء غل قارینه دومی مالینا آب  
بسیار نعمت بسیار دومی انی چون همه نعمتها باب بارنا میشود گفت فقها خوا  
و کرم و ارا و بسیار بلاغت لفتهم فیما تا از موریم انی  
را بدون نعمت که شکر بگویند یا نه چون نعمتها بسیار شود باید که شکران بسیار  
شود تا نعمت بسیار و زیاده شود و آن شکرتم لازیدن منکم الا انی شکر نعمتها  
یا تو جنبه که نعمتها بجا تو به جان را قرار شود که در احسان ترا شکر تو انکه  
کبرتنی از زبان شود بر روی یک شکر تو از شکر تو انکه در نصب عارف انی که  
استقامت ظاهر و باطنی بجا آرد تا شرف زیاده معارف الهی انی شود  
کما قال النبی صلی الله علیه و سلم استقاموا و انی مخصوص یعنی است  
و شکره اثر سنخ را نتواند کرد یا شکره اثر اندانند یا نتوانند استقامت استقامت الارجح  
درستی و شمار کردن قال سید الطائفة جندب بن عبد الله کنی طالب الاستقامه  
و لکن

و لکن طالب الکرامه و ان لرب تصلب منکم الاستقامه و النفس تطلب  
منکه انکه اسیر چون استقامت یاد کرد سزا می اعم استقامت را نیز یاد کرد  
و گفت و من یعرض عن ذکر ربی یا به و هر که روی گرداند از یاد کردن  
پروردگار خود و طاعت او نمکد نیست که عذابا حاصل او در روش  
در شکست سخت تر و دشوار تر الصعد سخت و نوار یعنی روی من و  
صادق و مرد طالب انی که دایما به کثرت موی مشغول باشد و ملول  
نکرد و روی و روی گرداند که بعد از فرقت و نایافته دولت ابدیه مبتلا  
نه شود و نفوذ با الله من ذلک اوقات و کرات ذکر است صفا حقا ذکر است  
از ذکر همه نور فرماید به که در راه حقیقت آورده که در هیچ نماز و در خود ساز  
خوش گفتی لا اله الا الله قال النبی صلی الله علیه و سلم عن النعمانی و  
تبارک انا جلیس بن ذکر می باید که بتأقیق ذکر که لعل مکل باشد تا شکر  
ظهور باشد حضرت شیخ ما رحمت الله میفرمود که از مقلد حامل کار بر نمی باید که حامل  
مکل می باشد و ان المسجید لله برستی که همه مسجد یا همه روی زمین یا همه  
اعضای بانی سجد کرده میشود و من خدایا را بقل لا اله الا الله احل

پس شکر خدا را بخاطر یکسری یعنی کافور و در خلاص بسیار به صاحبی شکر نعمت  
جسیم یا کجیم جسم به جا سجد کردن چون سجد یا خدایا باشد روی باز را نه  
میکند و سنی و نیانی میکند و روی خصوص میکند و او از بند میکند و روی راه  
نشانید ما شکر سازید جز طاعت جزای و روی مکن به که نگاه داشتن حرمت  
مسجد از ادب دینی است مسجد فاضل است از هیچ موضع یا در آسمان و در زمین  
چنانکه در حدیث آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم جبرائیل علیه السلام را گفت  
حتی یک میفرماید که بدترین جایها باز است و بهترین جایها می مسجد است و در ثبوت  
الفت و ای آورده است که بدترین ذکر آنست که در باز را خفه و مشغول باشد جبرائیل  
علیه السلام شمرش را فقال یا الله قال الله تعالی شمر البقل الاسواق و خیر  
المسجید و انه لما قام عبد الله بعونه فقال اعطف علی انی استمع فی  
اول السوره یعنی بگو ای محمد و حی آمد یعنی که بدو بستی که چون استقامت و حق بیا  
یعنی در دو مرتبه بخواند خدا یا یا یعنی نماز را بدو میکند و در قرآن میخواند که او  
نکون علیه لیل خوانند بری یان که باشند بر روی اف ده که انی هو  
کنشده

کنشده کان و بر سر یکدیگر افتاده کان یعنی از حاکم کردن و بر نشویدن قرآن رغبت نمودن  
و خوانند بر یکدیگر افتاد الضم فی الله لثمن یل حود ای و اعیان الله اللمید یا  
بالکسب یهد و لغوی الجماعه و اللیل که ضم اجضم الام واحد فایم مقام الحج و قراءه  
و قبل این استاده اخبار شریفی که چون بنده مؤمن یعنی الله صلی الله علیه و سلم بهیروی را انکار کرد و گفت  
قال الله محمد لا شریک له بخوان و حق را بوجد نیست و عبادت میخواند خوانند که از آن که باشد  
بلا کند و وی و کرد آمدند بر یکدیگر فاحا حقیتا و یکا انرفت داد و شکایت داشت و در اثر الشی و  
این تا سبب است یا شایسته قل انما اتعوا ربی بکوبه برستی که بنوازم و بنیدیک میکنم  
برورد و بخورد و لا اشیرک یا احل او و انبار نمی آید بخود و بخود و جبر  
الفره قل قال قل انی لا املک لکم خزا ولا رشک بگو ای محمد که من  
نتوانم که شما را زباید رسانم و گفت و لا قری و هم بار بار است و هم شما را در دستن جبر  
جز بنجام رسانیدن هر که قبول کند از خدا خلاص میاید و هر که قبول کند بنده است و سود الفتر  
کنند برین قل انی ان یجیر فی بن الله احل او بگو ای که مرکز نه باشد  
مرا از خدا بخلد یا بکس قل ان احد من بنی نبویه ملحد او بگو ای که بجز از غیر  
حق نبیا که بگو ای بزم و برهانند مرا از خدا بخلد یا بکس الا باخا من الله و







الهم اجعلنا منهم وارثا متابعين ومجتهم وصحتم لعلكم تتقون  
وراهل فانه ميدانت در ماضی و میدانند در استقبال ای فعل ذلک لعلکم ان قد  
آیا عوا این را که رسانیدن بجزایر و سلاطین و کتبهم بخواهیم یا خدای یگا و  
تغیر نکرد قبل تا بیان کند الله تعالی را رسول باند رسانیدن فرشته گمان بخواهیم یا  
خدا تعالی را و اخطب علیکم وقرآن سید عالم حی تبارک و تعالی و در آن  
نت که تبلیغ رسالت کردی تفسیر تفسیر و به تفسیر و اخصی کل شیء  
عکس را و انت استیغفار هم بفرموده و قطره های باران را و یک بیابان  
و کفر و ایمان را و احوال را و تفسیر در این است که با در یک و از مخالف او بخند  
بشد و الله اعلم لیس  
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المرسل  
ای مر و بخند جامه بچیده و قبل ای راسته لباس پیغمبر قمی لیل بر خیز  
در شب بیدار در نماز کن و قرآن بخوان و ذکر بخوان الا قلیلا و بگردانی  
از شب که آن اندک نیم شب است نصفه او انشأ من منة یا کم من از نیم شب  
قلیلا اندک پس از شب او انشأ علیه باز یا کم من بر نیم شب قدر چهار  
دانه و اختیار داد در این که بیدار باشد نصفه که هم و اندک باشد یا کمتر از  
نصف

انصفه که دو دانه باشد بازه بروی که چهار دانه باشد سبب قبول این سوره این بود که  
چون وحی آمد تر سید رسول الله صلی الله علیه و سلم که بگویند شود و گفت که زملولی یعنی  
در بار پیغمبر جبرئیل علیه السلام آمد بگفت یا ایها المرسل منزل در اصل مترمل بود  
تا زنده اندکی که کرده کرده شد و ادغام کرده شد مترمل شدن و گفت سید اللیل حرفی قم  
انصف ل من چون که آیه سطر صلی الله علیه و سلم یا ایها المرسل و در شب و نماز یکبار بیدار  
و چون انوار بود در شب نیم شب دو دانه چهار دانه نیم شب بیداری بود و در سراسر  
آن تفسیر شود و در زمان تا پای ای الین درم کرده و در یکجا دل این بگشت حی  
تبارک ای کلمه از الین بر داشت و نیم وقت نماز فرموده در آخر شب آمده است  
که هر که نماز خفتن و نماز بامداد در جهات بلند و در خواب هر کسی که هر شب نماز کند و بگوید  
بیک قول تا بیکل فرض بود و بیک قول و بیکر تاد سال و رسول صلی الله علیه و سلم تا خود  
و بیک قول نماز شب می بود و بیک قول و بیکر نفل و شریک یا هر که که شب بیدار بود و  
دوازده رکعت نماز در نیمه روز یا چند شب از آن شب یا از شب و در آن شب  
نماز شب بیدار است چنانکه در حدیث آمده است خدیجه خدیجه و قیل القرآن شرف  
بشأنه و آیه تر خوان قرآن یعنی با وای حروف و نکات دانست و قوف

المرسل آیه و گفت ده خواندند در حدیث آمده که قرآن خوانند در روز قیامت گفت  
شود که در بهشت و زای و قرآن بخوان یا مستیکی و بدرجه بری و چنانکه در دنیا بخوان  
ندکی که آخری در هر دو یا رستی ایچ باشد که بر خواندی قرآن را و بیدار بنام مسعود  
رضی الله عنه گفت قرآن را آیه که بخوانند و زود و زود بخوانند چنانکه شرف بخوانند  
بایست در مشق عجایب و ولله الحاکم و بعد یعنی بوحده و وعید و له المهرک  
سازید و قصد خدا آگاه باشد که در سوره را تمام کنیم این تفسیر گوید چون در بلد فافره  
بخار و شریف آدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل قیام آباد مقابله قبر حضرت شیخ سیف  
الحق و الدینی رحمت الله علیه در آن میبودم و منجی بخاطر آنکه که کلام من از علماء بنشیند مقول بنشینم  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را خواب دیدم که در مصحف قرآن میخواند آیه بخاطر من  
آمده که چرا آیه میخواند باز هم در خواب خاطر گذشت که در منزل القرآن در حق این آیه است  
و باین است که است بقرآن تفسیر قاضی بقیه ای قیام نموده آمد و بود این رویای صحیح  
در سوره انشأ من منة یا کم من و سبب ارسال بان اشتغال تفسیر قیام  
سیار بجای آمد و در مجامع قرآن بدست آمده مصطفی صلی الله علیه و سلم در آن وقت حضرت  
شیخ عالم یعنی شیخ سیف الدینی با خرنای رحمت الله علیه دیدم مرا گفت بگو لا اله الا الله

وجهه لا شریک له الملك و لا اله الا هو و کمال شرفی قدیر الحمد لله رب العالمین  
اَنَا سَأَلْتُ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا بدستی که می اندازیم ما بر تو کفر  
کردن یا بدینی و حی بر تو کتب بزرگ است بهای که در حکمهای بزرگست و حقائق  
و در قایق بسیار و در آن بر کافران و منافقان یا کتب که در روی معانی و وقایق و حقایق  
سیار است سبک بدینی نیست یعنی شب بیداری و در کارهای و در بکار قرآن در  
سایند حلم رحنی فرمانده و شایسته که ما را بکار بزرگ رساندیم و به سبب و عزت و  
سروری مشرف کرد و این در اول نبوة می بود و نصیب بر حقایق آیت شب بیداری  
استوار خود سازد و تلاوة قرآن و ذکر بسیار مقبول باشد تا شایسته بارگزار و ولایت  
وارث و کرد که با و در این بارگاه بمقدار است اِنْ تَنْشَأْ لَكَ الْإِيلَیْ بَدستی که بر  
خواستیم در شب بیداری اَمَّا وَطَنًا سَفَرْتَنَ سَفَرْتَنَ از جهت  
استادن الوخی کف بای بر زمین نهادند در شب یعنی استادن و نماز گذارند در روز  
و در وطن خود یعنی این باشد که نماز در شب سواقی تر است از نماز روز یا یعنی دل با گوش  
و در چشم و زبان سوا فقر است و نماز شب چون در شب خلق آرا میرد الله و خلق نیست



حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر از نماز روز و از حضرت عزیران علی الرحمة والرضوان  
نقل است که میفرموده اند هر چه کار که شبیه دل جمع شود کار نیکه مؤمن را باید دل شب و دل قرآن  
به انیس است فعل توستی که در داری و روز تو بر تو ایمنی شب بیداری است تار تار چشم به سر  
بازر منک کانیات اول آخر خبر داری چشم و واقوم قیلا و راست چشم در حضرت  
و گفت قرآن خواندن در نماز شب حضور دل خیزد که چشم و سر قرآن خواندن در شب  
بیشتر به یاد می شود و قيل فاشية الليل ساعاتها ی شب و قيل خیزد شب فعل الاول  
استنا شله مصدر که مصدر لاه و علی النبی اسم فاعل من انشأت اشجارا ظهر است  
و در آن است این بفضیلت نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است علیکم بقیام الیل  
فانه ذات الصلحان قبل لکم ومصریة الاربکم و مکمل لسان و منها عن الام  
و انشأت رب سجدی و اعاذت بعبادت ان لک فی النهار سبحا طویلا  
بر سبقت که برای خود در روز آمده شدیدی در روز و شغولی و تصرف در کار است  
چون تعلم الشرع بود احکام اسلام درست شود و غیر آن سبب رب بیداری است و تجوز  
قرآن و از یکو حضرت رحمتی چون روز فرصت نداری در شب عبادت کنی نهان و درین آیت  
انشاء است

این را گفت که محل از نماز شب است غرض تغییر روز شب باید خواست و در حدیث آمده است  
از صالح علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بنزل ربنا نبارک و تنح کل لیسه الی  
سما و الدنيا حیث یبقی ثلث الیل ثم یقول من یدعونی فاستجب له من یشال  
فأعطیه من یتغفرنی فأعقره حتی یتفجر الفجر و قال النبی صلی الله علیه و سلم انما  
فی الیل اساعت الا لو تعتار جلی سلم سأل الله خیر من الدنيا و الا فرغ الا عطاء ایاہ  
و الذلکی لکی لیل شیخ جنید حجت شد و در خواب رسیدند که حال حبس  
جلب کردند که ساعت العبادات و فی الاشرار فاستغنا الارواح و کتفها فی  
جوف و قبل بدرسیتی که ترا در روز وقت قبل و لم است یعنی پس بر روز رجب کبریا شب  
باشد فعل شد اسب النوم و علی الاول السبح السبح السبح و الا قبل و الا و با و فی الا  
و منه استباحه فی الا لان فیها اضطراب و اقبال و اود بارکی از الحار گرفتند که من هرگز  
در سفر و حضر قبل و ترا تمام شب جبار تو ام به و و دیگر نقل جنینی آمده است که حضرت سید  
پناه صلی الله علیه و سلم هم کارهای خانه خود کردی از بهر آنی گفتند که ترا در روز کار بسیار  
روز در خانه و ترا باید عایشه رضی الله عنہا مانا پیچیده گفت با عایشه باری می بینم ترا  
پاره خمیر گرفته و مانا سخت و در تنور بپختند مانا نا پیچیده و مانا نا پیچیده پیچیده

[illegible]

اترا که در برزخ و الا علیه انرا چه حاجت است به شیخ چهار حلقه الیه هم از وقت اسمی حذایت  
ما عقی مکر قبل تکبیرا مکان تکبیرا لان المعنی بتل نفسک بتبیل دینا لشرف  
و المغرب ایما نور سلطنت و المغرب آفرید کار اجابت بر آمدن و جوار آفتاب شستن  
لا اله الا هو افقد و کلام نیست خالق و او فخر خدای پس بگوید  
کار ساز خود یعنی کار خود را به سپاه القراءه برقع الیا مبتدا و معتد و معتدل  
من ربک و فی قوله و ذکر اسم پاک و کلیل و بیکر توانا و امانت نام کار باو مکن از این  
در حقیقت بجز حضرت جبرئیل قدرتی را نیست بدو که در اول سوره تا انجا آمد است به مقامات  
سلاوکت اول خلوت در شب بعد اشتغال بقراءت قرآن و ذکر در ضمن بعد از نفی ماسوی و الیه  
بعد توکل بخالف دینی و سخنان باز است به مقام اعلی که آن حضرت به بالا و جفا اهدا و  
و برین از الین اثر می بیند و این پس گفت حق جل جلاله و صبر علی ما یقولون  
و صبر کن ای محمد بر آنچه می بیند تا قرآن صادر شود و عین حق می بیند و توده تایلر  
و اما اثر انگاه می رسد به جمیع و کل گرفته و کار بگذراند و هم نمود اگر همه عالم به خضم  
نموده به پاک را بخالد جمال جانانه عاقل عالم همه در پناه جانانه است و آنچه بفرست  
همچو آجیل و نیز از الین بریدن نیکی یعنی تعرض بچوایان کنی و



ويعلمك انما ان مشغول شو اني آيت سيفه قتل المشركين مشغول نصيب  
و روئيت انك من مشركين شغل كند و باز ملاقات كند تا عاقبت ياريد و در غنى تو من بار ملاقات  
بگشتم و در جنگ من اين عهد غرامت بگشتم كه هر دو مان جفا باي نرود بركه زمان كه تا قيامت بگشتم  
روز بياين فقير را در خانه نشاند بود و قدحني بود و كجهم درني راه قدحني نرسيد و در رفتني به  
نشين شمع نگاه بجلي بود و در سحر بر سر مشغول بودم شغول اندور در راه و كاغذ باره  
بنی داد و در وحي اني ميت بود و جدی و عهد پاره شد حضرت خواهد ما مي فرمود و رحمت الله عليه  
مست بخانه و در بيان بخانه راه مقرر مي بودم و قدح عظيم در ششم و زهر بخانه در ادمم كشم اني  
در راي مني بگشتم و در شش مخلوق روم و خدمت حاكم بخانه كنتم بر و سحر حاكم و در سحر  
شونسته ديدم كشم قال من اين باشد كه شونسته اند چون ديدم اني بيت اي دوست بيا كه ما را  
بگانه منو را شناسايم: فرما در من صادر شد و روي در بيان نهادم عيني عظيم بيا  
شد و مني بشانه روز داشت سبحان مني بخلي مده لاحيان بالقبض والانفصال و با  
لبسط والوصاء هم روت خوش نعم سوت خوش هم به زلفت هم قفا و هم بشود  
خوش هم ميوه خوش هم لطف خوش هم جفا و نصرتي و الملك يان و بگذا و  
اي چه را مني كافران كه در اوج كوي ميدانند اولي النعمه يا سائرين تعجبها  
بند

نيد يعني تو انكر انرا اني آيت از بر مني شلي و مصطفی صلى الله عليه وسلم و الملك يان  
يحيى ان يكون مفعول من و محتمل ان يكون مفعول به و قدحها هم قليبها و مهلت  
داوه اني را اندكي تا وقتي مردن اني را و آني اندكي بود و اني در حق كلان تران فرست بود  
در جنگ بدر كشته شدند الفت استعجم بالفتح و بالكرمال والغنا بالظم السر بس  
بيان كرو غدا ليلنا را در قربات چگونه خواهد بود و گفت جل جلاله ان لك نسا السكالا و  
ججما و طعما و اخصه و عدل و آتش سوزان و خور و كلو كير و ان  
خازن قوم شد و ضيق و غسولين و عدل بالياء و كنجيه در دانه و ان اسخ و در شش  
نحوه يا الله من ذلك و در حديث آمده است كه چون خوردني بخور و نه بخور و در كوي الين  
سخت شود و بماند تا بعد سال و نه بريد و نه فرود و در و چون بفرما صلى الله عليه وسلم اني آيت بر  
خو اند بهوش شد اما حسن بصري رحمت الله عليه روز ميدانست چون نماز شام طعام شين  
او رزق داني آيت در شش ملدي آمد تا سر شب نه روز طعام نخورد و چون شب چهارم با نر بپني رخت  
او آمد گفت طعام بركيد و رستي گرفت فرزندان و بيا رخت بيا نه او را خبر كردن تا آمدند  
و بسيار الحان كردن تا يك شب آب بخورد و الكل نيد و قيل عليها كران و انكال جماعه  
القصد رفتني طعام در كلو و قيل كلو كرو يوم ترجف الارض و الجبال

بدوستي كراي كافران را نشود و مانده است و طرب است در روز كه جنبه زميني و كوهها و  
كوهها از براي سفي ان روز قيامت است و كانت الجبال كتيبا قهلا و بهند دران  
روز كوهها چو روان فرو رخته المهل فرور خفتي يوم طرف لما في الدنيا من معنى العقل  
اي شيت ذلك العذاب للكفار يوم ترجف الارض الايته انما ارسلنا اليكم  
رسولا شهيدا عليكم بدرستي فرستاديم ما بسوي اني اهل مكه نجار بر بزرگ  
معني و صلى الله عليه وسلم كوه بر شخ و در قيامت كلما ارسلنا الي فرعون و  
سؤالا جفا به فرستاديم بسور فرعون رسولي يعني مريخ عليه السلام را و عصي  
فرعون الرسول پس بفرمان شدند و سر كشت شدند ان رسول را فاخته فله  
اخته او بپالا به كنيتيم ما فرعون را كشتني سخت الويل كران و ما كوازه و يعني  
فرق كرديم فرعون را با كره و در ويا و سحر خود را باري و او بسور اهل مكه را كشتني بيا  
شمار نيز خدا بگشتم در دنيا و آخرت و نصرتي است كه بروي بفر خود كني و تمام بدعهها را بگذا  
و اگر كني بفر بيا شوي نمود يا الله مني ذلك فكيف تتقون بسجده بر بزرگ  
از عذاب قيامت و يكجا حاضر شوند ان كففتم ان كافر شويد و ايمان بياريد كونا  
و ذكر يجعل الولدان شيبا بگرداند كودكان را بزرگ و سفيان و سفيان و سفيان  
بونا

بونا مفعول لتتقون وليس طرف الكفر تم اي ان سم على الكفر في الدنيا فكيف  
تتقون في يوم القيمة في عذاب يعني عذاب بسيار و اندو هاي بشمار و ريت  
تا خاتمي كه كوه كران از ترس ان بپروند و اني حقيقت باشد يا برسل مي جازي به بر را  
بشدن كفايت باشد از بسياري و در حديث آمده است كه فرمان شود و مردم عليه السلام  
و در وحي را از بهشتي بخلي از فرزندان خود آدم كويد القلي از هم اني ان جنبه و رخت  
فرست فرمان آمد كه از هر يك به بهشت فرست و بايق و بركه و رخت كه وقت نصيب است  
و از ترس و رخت طفلان بپروند و مردم همچون مستان به خمر شوند حيا به بفر گفتند  
حال ما چه باشد يا رسول بفر گفت اميد بداريم از نگاه باشد و هزار از با حوج يا حوج باشد  
و اميد بداريم كه همه نگاهان به بهشتيان باشند اصحاب ما شادمان شدند و بگشتم و حمد  
نشد بسيار گفت و مريخ بماند را حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت شانه همچون  
تا رسولي سفي باشند و در فرخ شخ سياه و باقي كمانان باشد و در كشتن او در  
است كه شغول نشد بخواب رفت و جوان سياه مري فرما از عذاب بخواست  
برو سفي سوي شده از وكي برسيد اما چه بود ترا گفت قيامت بلوا بداريم  
و عذاب باي او را ديدم بترسيدم از ترس ان بپريدم بقول يعني اني بجان كاه كه  
بپروند حرام زاده كان بپروند و بقول بعضي فرزندان كافران باشند باز خفت و بگر



















والمفعول چون کافران کردن گشتی کردن و حق را قبول نکردند و طلب گاری که با حق  
 النبیان بنود کردند و حق را بخیر داد و گفت بَلْ یُرِیدُ کُلُّ اَصْرَیحٍ مِنْهُمْ اَنْ یُؤْتِیَ  
 حَقَّهَا قُلْتُ شَرَّهٗ یعنی نه چنانست که الین میخواستند و ایندو لکن کردن گشتی میکنند  
 و از حدیثه یک قدم پیرونی میباشند احتیاج کار بر کرد میکنند و میگویند بر کسی از حق واده  
 شود و او را نامه بدار کرده شده از حضرت بار سکا بنام وی و این چنان بود که کافران گفتند  
 ای محمد اگر از برای ما نامه بیاری از خدا میسازد ای فلان ایمان را در برابر ما بسیار از برای هر  
 یکی از ما که از زنده خدا میسازد ما ایمان داریم پس حق میگوید بیان کرد و حال اینها را گفت چنانچه  
 کَلَّا حَقَّاهُ چنانست که الین میگویند اگر ما این نیز میگویم الین ایمان نخواهد  
 آورد و از هر آنکه الین یقینی ندارد با غرض بَلَّا یَخْشَوْنَ الْاَحْزَنَ یعنی  
 الین از خدا بترسند چون از اینجا ایمان ندارند بَلَّا اَشْهَاتُکُمْ کَلَّا حَقَّاهُ  
 قرآن کریم است و قرآن عظیم نیست همه اخلاق را و سحر و سحر نیست فَنَنْشِءُ  
 ذَکْرًا پس هر که خواهد بر سر حق میا برسد یا دگر و دگر کند و بنده باری قرآن  
 ثُمَّ اَیْکَ کُوْنَنَّ اِلَّا اَنْ یَنْشِءَ اللّٰهُ و بنده بگوید بقرآن الین منکر و بنوا  
 حتی تنه یعنی بنده نتواند کفایت از قرآن منکر بتوفیق خدای بیت چون بنده از انانی

بیت چون بنده از انانی که بگویند تو نیست و رنج بانی و انکه ترا جویانیت  
 لَوَ اَهْلُ التَّقْوٰی و اَهْلُ الْمُحْسِنِ و بیست سترای بر ستر گاری که از  
 وی ترسد و از خیر وی نترسد و وی است سترای آمرزیده که انان بنده که انان یعنی  
 وی بسیار زد یعنی که از وی برسد و از وی آمرزش خواهد او را بسیار زد و اللّٰهُمَّ  
 اغفر لنا و لرحمتنا و ارزقنا التقوی و للعنفم لیسلم الله الرحمن الرحیم  
 لَا اَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ و بعضی میگویند کلامی است و بعضی چنان  
 میشود که گویند یا میگویم بقیامت یعنی بوقت روز قیامت و بعضی میگویند که لا اله الا الله  
 یعنی وی چنان میشود که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده نشدند و بنده روز قیامت  
 سوگند یا میگویم بر روز قیامت که زنده شد حق است و در کواشی آورده است که لا اقسام غیر  
 قرآن نیست و در کف آورده است که در مصحف امیرالمومنین عثمان بود و لا قسم غیر  
 نوشته است که تقدیر چنینی است که لا اقسام بر آینه من سوگند یا میگویم بر روز قیامت  
 لا انا من الله و لا انا من الانبیاء و لا انا من الرسل و لا انا من الملائکة و لا انا من السموات و لا انا من الارض  
 الا انما انا عبد لله و لا انا من الخلق و لا انا من المخلوقات و لا انا من المسموعات و لا انا من المسموعات  
 الا انما انا عبد لله و لا انا من الخلق و لا انا من المخلوقات و لا انا من المسموعات و لا انا من المسموعات

همه نفسهار و قیامت تقابل بنده اگر چه طاعت کرده چنانچه میگویم و اکثر  
 معصیت کرده است چنانکه میگویم و جواب قسم مقدس است انکم معیونون بر آینه شاه  
 زنده شود بعد از مرده و دلالت میکند برین مقدار انحساب الانسان  
 ادی بنده را وی قیامت ان لَنْ یَجْمَعَ عِظَامُهُ که هرگز گردن نخواهد کرد  
 بعد از مرده و متفرق شده استخوانهای او را یکی قاصدین علی ان تَسْوِیة  
 بَنَاتُکَ نه چنانست که آدم بنده را دگر با قدریم برابر است که دانیم انکشتن  
 او را بعد از مرده چنانکه در زنده که اگر بخورد و تر و متعین تر استخوانهای تن او بود  
 و قبل یک قادریم انکشتن او را جز میماند اگر چه بی چنانکه از ان شتر را  
 آخریم با چندین حکمت در انکشتن او نهادیم چون برین قادریم از هر آنکه زنده  
 ممکن است چند اول بود متعین نکرد و چون هم متعین نکرد و تا درین حال منی خیر جمع  
 بَلْ یُرِیدُ الْاِنْسَانُ لَیْفُیَّرَ اَمَامَهُ نه چنانست که الین کافران میگوید و انکار  
 قیامت میکند و الله قیامت حقیقت فاما الین فرستاده که حق و فساد کننده در  
 منبر خود یعنی و با حق کند و ایمان نیاورد آن غدا قیامت و جبراء اعمال را  
 منکر میکنند و طاعت کردن گشتی میکنند لیسئل و بطریق مسخره می پرسند  
 ایا ان

اَیَّانَ یَوْمِ الْقِیَمَةِ یعنی خواهد بود روز قیامت منی گنا کنیم چون زنده شد  
 خواهد بود و چون که ان اعتقاد ندارد برین قیامت خواهد آمد بود و نفوذ با الله منی و انکه  
 الاعتقاد و قبل لیقر لیکن بسا دروغ میسازد و امامه آنچه در پیش است  
 یعنی قیامت و حساب او و غدا را منکر میشود بسیار فاسقان میباشند درین دور  
 زمانه که گویند بیایا خود را خوش گذرانیم در حال که قیامت خواهد آمد و معلوم است که  
 خواهد آمد این سخن کافران شود و نفوذ با الله منی و انکه چون که انکار قرآن میکند  
 چون کافران انکار کردن قیامت یعنی انکشتن بندهای قیامت و اما و خبر کرد و گفت  
 فَاَنْتَ بِیَقِیْنُ الْبَصِی الْقَرَّاءُ بکسر اللام یعنی خیره شود و بنده چشم از سرش و بفتح اللام  
 چون تپای بازمانده چشم از سرش قیامت و خسف القمر چون باریک شود ماه و نور  
 او برود و دو وصف که فانی و جمیع الشمس و القمر و چون کرد و شد و انساب  
 و اما حساب را و از مغرب بر آید و بر کرده شود و انساب را نور شانه  
 یا هر دور که کرده شود سیاه همچون دوی و عقاب گشته شده و بی کرده  
 یا هر دور که بیک مرج جمع کرده شود و تا یکی بر آید بخلاف انکه حالیا بر می  
 برانند می بینند بینه یقول الانسان یوقظ الین



این فقره بگوید ان کا قرآن که قیامت کجاست جای نمیخانی یعنی  
از قیامت و پند پناه گیریم از عذاب کلاً لا و دوه حقا که نباشد آن روز  
بجز کز لای و نایحی الی ذلک یومضین المستقره بهر روز کار نباشد  
در آن روز جاه و قرار و آرام گرفتن از خدا بخدای یسوع بهر خبر پناه نیا برکت و بهر  
خبر پناه برکت گیریم فصل فی تبا یستوی الانسان یومضین ما قتل  
و آخر که خبر داده شود و آدمی را با نجه شش فرستاده باشد و با نجه شش انداخته باشد خبر  
کرده شود با همه مالها و در خبر حاضر کرده باشد و همه مالها را از پس و مانده باشد خبر داده  
شود و صاحب بکرده شود یا با نجه بوی اقدام نموده کرده باشد و با نجه شش انداخته و  
نکرده باشد خبر داده شود او و هر دو اظهار شود بل الانسان علی نفسه  
بجیاتی بلکه ای بخود گوشت و قیل نیک بنا و نایب یعنی جارت  
ویران حساب فی بیعی للمبالغه كما فی العلامت ولو القی معاذیر  
اگر چه بیشتر از پند پناه ای خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بسیار و عذاب ای خود را  
جمع المعذورات و علی النبی جمع المعذرات و علی الاول المعذرات یعنی اگر چه در دنیا  
کند

کنان نه پناه گرفته بود ای قیامت همه اعضا کواهی و پند بردن ان که کار  
لا آخر که به لستک مجیان بقرآن زبان خود را سبیل خارج شدن  
جبرئیل علیه السلام از سر ای که قرآنی کنی لتعمل به تا تجیل کنی بقرآن  
ان علیک اجمع و قرآن که بدست گیر است بر سر کردن قرآن در سینه تو و خوا  
نده دیگر با دیر تو تا نیک با دیر تو فانی قرآن که فاتح قرآن است پس چون بخوانم  
ما یعنی جبرئیل بخواند بتو بفرمان ما میروید و وحی کن خواندن او را نکر  
ان علینا بیانه پس بدستی که بر ما نرسید آن قرآن بر تو آنچه منحل شود  
بر تو از معایه قرآن ما آن را بر تو بیان کنیم کلاً بل تجیون العجالة  
حقاً جنات که شما کار قرآن میگوید بان کا قرآن میگوید که قیامت بخواب  
بود بلکه چنینی است که شی و دوست بسیار بد دنیا و قتل و ان الاخرة  
و ممکن از پند پناه پس از برای این معنی قیامت را مکرر کنند و شما را دوستی و نایب  
برین میگرد که کنان میکند که جبرئیل را سر کل خطی که قال لنبی  
صلی الله علیه وسلم من احب الدنيا و اخری باخترته و من احب

اخترته اخس بدنیاه فاشتر و ما بقی علی ما یعنی نصیب توانست که  
دوستی دنیا از دل دور کنی اگر چه و دنیا طلبی کا قرآن را بکفر داشته است  
نظم غم غنا و سلطت بر بقات میکند فقر و غنا و مسکنان سوی مات  
میکند اگر گشت ناکهان تا خبری بخود گمان بیک قبول ما ستان سوی مات  
میکند و یومضین فیضیه الی ربها اظلم روی باشد در آن روز مانده  
و تابان بخدای یسوع نکران دیدار حق است مومنان را خوار و زم نیستند  
و دوستان دیدن دیدار حق یقار و استحق است بخلاف معنی لان بیت  
برگشت از جوسها جان پاکه زو و بیند حضرت یونان پاک چون هم پاک شد زین  
نار و دود بر کجها نوز کرد و چهل نمون بر کمال باشد سینه فتح باب و اوزهر  
نده ببیند آفتاب چون بهشتیمان خانه مومنانست و مهمان بهر دیدار  
دوست یک نشانه بیت اگر دیدار شما ای و جنت بسیار ای برای همیزم  
و در نه کشند از روضه طوبی اللهم ارزقنا القائل قال النبی صلی الله  
علیه وسلم انکم سترون ربکم كما ترون القمر لیل البدر لا انصاف  
فا و بسیاری از صحابه روایت کرده اند که سحر صلی الله علیه وسلم حق است را و یکه و جوه  
یومضین

یومضین باسرة و روایا باشد در آن روز سرش و سب و از پند پناه محرم  
مانده نوز و الله منها اظن ان یفعل یا فقی و اگر کرد و نبی و بالین کای  
انکه سخی انها یستلین را بشکند یعنی دانسته که عذاب بزرگ خواهد کرد  
ایشان را القافه سخت نیست شکند من الفقر الفقر نیست شکند یومضین طرف  
للخروج و خرقه کلاً انما بلغت الثانی چون بر سر دست بخیر ای  
کرده الی ان من یک شود بمرکز و قیل من رانی چون گفته شود کیت که  
افسوس نماند ای تن بهار اما صحت به و جاده او بقلب باز کرد و الرقیه افسوس  
کرده و قیل فرشته که گوید که کیت که جان روح بدو را بسمان بر دفرشته که  
رحمتش را فرشته که عذاب تا فرمان که اسود الرقیه بسیار شدن یکجا اندیشه که  
کانه و میگوید دوستی داشتیم فرشته شد در شب من ان شب در خواب چشم  
دیدم که فرشته که عذاب استاده اند تا فرمان شود که روح او را بردار و از شنویم  
که بیکر بدیدیم عمل با خلاص کردیم بانه اگر یک عمل با خلاص کردیم حلاص یابد  
و کره فرشته را دیدم که دست یار بوی کرد و گفت ما و جدت یعنی نیافتم کرد و  
با خلاصی که از دست خود گرفته پند بختی باقی او را و تمام اعطای او را چون بر پیش



رسید بوی کرد و گفت و جیت ایایتم که یکبار با خدای گفته است که و  
 خد لا شریک له الملك وله العجل وهو على کل شیء قدير فان الله که و یا  
 بنی بر میوان قصه در نوادش خود بهر چه که میسر شدی بهت بطریق از دست  
 ظن آنکه انقدری و چون بایند به یقین که مردن جدایت از مال و فرزندان و  
 و التفت الساق بالساق بحببه نود ساق بای با ساق بای در رفتن  
 در سختی و قبل سختی بسختی باد و قبل رنج دنیا رنج اخره هیچ نشود و  
 عوب سختی را ساق کوید ایایتم که یومئذین المسق بهر دوری رتو  
 بنه دران روز راند بنه سر خلی را یعنی خلق را بخدای بجا برانند روح بهشتی  
 بعلمین یعنی آسمان و ابرو و دوزخی بسجین یعنی زیر زمین بنعم چند فکله  
 صلی که بسر است که نداشت سول خدایا انا اذی و لا صلی و ناز  
 نکره و لکن کذب و تولی و لکن دوری که کوی رت رسول الله  
 و رویا که و اندازنی ثمر نصیب الی اهل یم طلی باز رفت بسوی  
 اهل خود و میفرماید الضمایر لجمعه الی الانسان فی قوله  
 احبب الی الانسان مراد اوجهر است یا کاف و کفر الظمی فرامیدن پس  
 دعا بد

دعا بد کرد برین کاف و گفت جل جلاله اولی لك فاقلی ثم اولی لك فاقلی  
 و ای بر تو باد پس و ای باد بر تو ای کافر و قبل معنی الایه بنزدیک بر تو انچه را که  
 کنزت بلای تو بنزدیکت بنزدیک اولی مبتد و لا خیر الا بحبب الانسان  
 ان یا ثلک سدی و بنه برانی اذی یعنی اوجهر که در اندیشه نشود  
 و بر اوجهر یعنی در امر و نهی و قدس و رحمت دنیا و معنی کسی را بوی کار باشد  
 و چون بحد و باز زنده نشود این چنینی میباشد کافر فاما این چنینی نیست دلیل  
 بیان کرد بر قدرت و گفت جل جلاله المربک نطفه من نبی فی و بنود  
 این آدمی از باره آبی که در ریخته میشود در رحم مادران الاستاقه و آمدن این نعم  
 کان علقه فخلق فسوی باز بود این آدمی چون بسته بسبب از آب بیافرید  
 او را خدایا بسبب است که در ویرانند امهائی او را چون سرور و بای و دست و اعضا  
 تجعل منه الذی یحب الی ذکر و الا نثی بسبب از آب بیافریخت  
 یکی نزدیک مایه اگر خواهند که و اگر خواهند که بگویند لیس ذلک بقای  
 علی ان یحب الی الی ایانیت خداوند یک چنینی کند از آب بیی قادر و توانست  
 بر یک زنده کند هر کانه را یعنی همیشه قادر است که همیشه و بیک رسول گفت سبحان

الله بوی چونکه تمام شد سوره و سنت اینست که بنی باید گفت بسم الله الرحمن الرحیم  
 هل اخی علی الانسان خیر من الذی یقر لکم یکن شیئا مذکورا  
 بدستی که اندر آدم روزگار یک نبود و چهر که یاد کرده شد بقول سیدی کالدیوم  
 علی الدین چهار سال میان مکه و طائف نهاد و بود و سر بسوی مکه و بای بسوی طائف  
 اول خال بود ابری بروی یاد تا که شبعه افتاب بروی قامت تا بسوی کربلا  
 و حما سنون شد حما سنون کل سیاه گویند باز و خوشکند مانند سفال شده که  
 آواز بکند و سبب بروی کمال اتصال و کل فجار و قبل المراء جمل الناس  
 یعنی همه و میان انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج بدستی  
 که آفریدیم فرزندان آدم علیه السلام را از آب منی آمیخته آب سرد و آب نارا  
 مستخرج من کل طایفه و خلطه متبلیه تا باز ما نیم و بر به کار نای  
 شریفیت جاسده شود و از وی که با حق خود خیر میکند یا شر میکند و انشیتم از  
 وی بعلم قد بخود فجعلناه سميعا بصیرا پس در اندیم آدمی را نشنا  
 و بنی از قطر آب منی انا صدقنا السبعیل انا شکر و انا  
 کفورا بدستی که ماه نمودیم آدمی را نیکه بدستی و باطل تا شکر گوید یا نیکه

ایمان آورد و عمل نیک کند راه نموده منی و اگر شکر گوید کافر شود و کینه کند راه  
 نمود منی از ما میسر و آدم نبود هست که در منی از جان و فرزندان او را از آب منی  
 آفریدیم و نشنا و بنی که در اندیم این را عمل نیک کند سزا ی الشان دو  
 نوح بسبب چنانکه بیان کرد حال طایفه را آخر سوره و گفت جل جلاله انا اختلنا  
 لکافورین سلاسل و اغلالا و سحیرا بدستی که ما مایه کرد و اندیم  
 مرا کافران را به زنجیر و غللهای کران و آتش سوزان بعد ازین حال سوسنان را  
 بیان کرد و گفت جل جلاله ان الالبه منی یون من کاسی کان من لعلها  
 کافورا بدستی که چنان یعنی سوسنان نیکو کار بیانشند در بهشت از شراب  
 قد جعلا بهند امرش او یعنی آنچه در و کما میزند و برخند و میفکند بهر چنانکه  
 در شرابها یا آنچه میامیزند در دنیا و در سحیرا و در روی و خوشبو یا همچون کافور  
 و قبل کافور چشمه است و در بهشت عینا یشرب بها عباد الله آن  
 کافور چغندر است که بیات منار و زوی بنده کان خاوره الماء یعنی  
 منی او را بنده یقین و ثباتا تقییرا برانند از آب در منیهای خود  
 هر کجا که خواهند در بلندی و سببی میخونی سحلافی دنیا خبر کرد



که این بنده کار نکند و حقت این حاجت گفت جل جلاله یوفون  
 بالمثل و وفات این بنده کار نکند که کند و طاعتها و فرضها  
 و سننها و یخفون یوما کان شاقا مستطیرا و میترسد روز را  
 که بدی بر او کند بنده یعنی بدی و عذاب بی انگار باشد و بر همه گناه  
 کاران رسد و امام قتاده رحمت الله علیه گفت از سختی آن روز آسمان شکا  
 فته شود و ستاره کان بریزند و کوه ها همچون گرد مهوار گردند و آفتابیه مهتاب  
 را نور ندارد و منی جنبه آب ها بر زمین فرو ریزد و مقدار چهار صد و چهل و دانی  
 که حال ایشان را چگونه باشد زمی غافل که از آن روز نترسد و در کوشش کوششی آورده  
 و بسیار از تقاضا کرده است که این ائمه تنیها در ستاره امیر المؤمنین رضوان الله  
 علیهم نازل شده است که ایشان روز نذر و نشت از برای حجت زاده کان  
 و در شب طعام دادن مسکن و یتیم و اسیر امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ایشان  
 ملک دنیا گرفت و پسران ملک عقی گرفت مسکنی توندن تان واریا و سر  
 تان و این قصه با لغت بسیار کرده اند که آن لایق باشد نیست و محققان  
 نیز پسندند بقصه عثمان امینه که حجت اهل بیت در مظهر و اصحاب او را نذر  
 خود سازد و قال النبی صلی الله علیه و سلم قل مؤمن تقی فلهو آلی و دوز

و دوزخ امام و اولاد ایشان و سادات حج است دوست و اهل بیت  
 است ایشان را شادی سراده کای کش و اندر کش و اندر کش و صندران  
 آفرین بر جان او و بر قدم و و فرزندانش و آن خلیفه از کمان مقابش و ا  
 و اندر و حرا و لشی که از بغل او بر آید از رینه بی و ریخ آب کل سنبیل  
 و نیند: شای کل بر جا روید هم کلت: ختم کل بر جا روید هم کلت  
 که از غروب بزرگتر شود بر سر: عینی خورید شد نه خبر دیگر: و بقول مقاتل  
 این آیت را و حق کی از انصاری آمده که در یک روز طعام داد مسکن و یتیم و اسیر  
 و صف و یکرانی بنده کان آیت که گفت و یطعمون الطعام علی  
 حیة متکینا و یتیم و سبیه و خور و بی سینه از برای دوستی  
 حق یگا با وجود دوستی طعام و حاجت یوی که ای و یتیم بی پدر  
 و اسیر را و یکنند آن ما نطعمکم لوجه الله لا نؤید منکم  
 جزاء و لا شکورا بدرستی که ما میل یتیم خوردنی ننهاد از برای  
 رضای حق یگا و بخواییم از شما چیزی را انا نخف من ربنا یوما  
 عبوسا قطریا بدرستی که ما میسریم از خدای خود آن روز را که

که در آن روز رویهای گناه کاران را سیاه شد و سختی نوار شد آن روز بر کلاه  
 فوقهم الله شوق ذلک الیوم و لقیهم نصی و سرور له بسبب  
 این کارهای نیک نگاه داشت این تراقی یگا از بدی یگان روز داوود  
 نماز رویهای و شادی و لها و دشمنان را و ادسیا بی روی و غم اندوه  
 بخشد و اندازد الوقایه نگاه داشتی اشلیقه جزای بی گس و بر دانه و دانه  
 فوقهم الله و لقیهم معنی استقبال شد بقول بعضی نگاه خواهد داشت  
 ایشان را خواهد داد ایشان را روز قیامت و جزایهم بما صبر و لیلة  
 و جزای و جزا داد ایشان را بسبب جبر کردن ایشان در طاعتها  
 و بلا و پلشت جا و دایه و جامهای حریر نرم چون در دنیا وستان  
 او را بلا بود و در عقبی عطا خواهد بود و در دنیا ایشان را غم و اندوه بود  
 و در عقبی شادی خواهد بود و در دنیا ایشان را زندان بود و در عقبی بهشت  
 جا و دایه و در دنیا ایشان را جامه ها نر شده بود و در عقبی ایشان را جامه ها  
 حریر باشد و در دنیا ایشان را سختی و در دنیا ایشان را بهشت و در دنیا ایشان را  
 بر یکی چون دیگر و تنگی بر یکی همچون تنگی بر یکی چون از جای و جای

الین یا کرد و باز خست و خست ایشان را نیز خبر کرد و گفت جل جلاله متکینین  
 فیها علی الاکرام یکب زده باشند و ان بهشت بر خست ای راسته  
 در پیش رخت بستان بی و در پیش بکوشی کلت فی چون در دنیا بر سب ط  
 فقر و فاقه و قناعت کرده باشد و در خانه ها محقر بسر برده باشند و در بهشت  
 جنبی منزل های باشد متکینین من الضمیر المنسوب فی جزایهم و گفته قول یگا  
 لا یوفون فیها شمساً و لا زهراً حال من الضمیر الموقوف  
 المستطرفی متکینین یعنی نه بینند و نه بهشت آفتاب را و زهر را  
 یعنی کرمان و سر مال چون در دنیا کرمان تابستان را و کرمان زمستان دیده  
 بودند و طاعت ترک نکرد و انجا از کرمان و سر مال را مان باشند و کاران چون در  
 نعم بود و بهشت در تابستان و زمستان و در کرمانی و دوزخ در مانده چون از  
 جهانهای و جامهای ایشان خیر کرد از بد و سیوه ایشان نیز خبر کرد  
 و گفت جل جلاله و ذنیه علیهم فلا لها و شریک به بان بهشتیان  
 سای درخت بهشت و ذلک و طوفان تان لیلای ای قریب  
 منهم یعنی نزد یک کرده شود بان بهشتیان سیوه ای بهشت نیستند و خفته



والتاوه ان سیه بافتن میرسد و نیز دیکه شود احتیاج بر اذن نیست امام  
عجابه گفت رضی الله تعالی عنی نهفتن فقره باشد و خاک او از خاکش و تنه درختها  
نشان از سر و فقره و شاخ باز مرور پذیرد و از زیر جبه و یا قوت و سیه های  
او بتو نیز دیکه است و دست بموی جبهی برین از درخت بگرد و بخورند چون درستان  
او در دنیا پوست آنها و سیه های لون بون بنور در معقی داشتند و در اختیار  
درخت قوم و ضریح داد و دانسته و طلاها و شجره آنها را باطلال جمع  
الظل التلیل را مگردان العلوق جمع قطف سیه درخت بدانکه اول  
سوره عطاها بود فرمود فو قیهم الله بعضی نگاه داشتند و دوم الیث ترا  
عطا کرد اول آن نازکی و روی های آن از تجلی جمال من است دیها که از  
من است چهار نور صفات فاعل من چون الیث که گردند من نیز احسان کردم هل  
جزاء الاحسان اللاحسان و محقق توفیق و اندک این که هر چه  
در دین و عقبی همه زود بود که طاعت و توفیق او دارد و جزاء طاعت نیز  
داد هر که قبول مردود نکرد هر که رد کرد مقبول نکرد با عیبی از اطف توفیق پذیرد  
نویسنده: مقبول توفیق مقبل جاوید نشد: وصلت یکدم زرد پوستی  
کاغذ

کافران و کفار هزار روزه نورشیده شدنی قبله بلا علة و من ساربه  
رود بلا علة از نقره و دیگر که داد و نمود و شربت های شیرین باشد و گفت جل جلاله  
وَيُطْفِئُ عَلَيْهِمُ الْبَارِئَةَ مِنَ الْفِتْنَةِ وَكَرِهَاتِهِمْ وَنُورِ بَرِّهِمْ بِهَيْشِيَان  
اب جامها یعنی شربت نقره و الکواب کوزه نقره و دست کاشته  
قَوَارِيرَ قَوَارِيرَ مِنَ الْفِتْنَةِ بِهَشَان کوزه ها از شیشه ها از نقره باشد  
یعنی صفای آب و شیشه های نقره که برچ و درون او باشد از شربت های رنگ برنگ  
از برون او بنماید عبد الشان عیسی الله عنه گفت که اگر از نقره و بنای قاجی  
سازند مشک تر از هر مشک آنچه در درون است بنمایند فاسا قاجی بهشتی اصل  
دی که از نقره باشد چنانچه با صفا بود که برچ در روی باشد از برون بنمایند مثل  
شیشه و شیشه دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشتی اصل او از نقره باشد  
قَوَارِيرَ امیتا قَوَارِيرَ خجرات القرات بتنویسها او ترک فیلهما و تنویس  
الاول و ترک فی الثاني فضا بیان الاصل اتوا سید کند فی الکواب  
فَكَرُّوا لَهَا اندازد کرده باشد شربت های بهشتی را یاد داری کوزه ها  
اندازه کرده باشند فرشته گان سبیل را آمدن ایشان در بهشت تقدیر یوه

اندازد کرده که شراب یکبار بر بنشیند یکبار بر بنشیند بنشیند  
نه کم آید و نه زیاده و بالذات نشاید که این اثر را بشود که اولی و راجع بقدر  
حوصله روح باشد در معارف الهی و الله تعالی اعلم و یستوفی فیها کمالاً  
و او بنشیند آن بنشیند و در بنشیند شراب کان من اجدها بنشیند  
بنشیند امیرش و یا بنشیند از بنشیند بوی خوش باشد در عرب و قیل جنبه  
ست در بنشیند عیناً فیما تسمی سلسبیل آه جنبه باشد که نام بر  
ده میشود و یا سلسبیل یعنی خوش بوی به کلو روزه و فرغانه برادر و لیسقی  
متعدی بمفعول این بقال اسقی الماء مضاف بنشیند و ف بنشیند از کمالاً  
ای شراب کمالاً چون صفت لیسان بنشیند و منزه لها و میوه با و منزه لها و منزه  
با ایالتان کرد صفت خادمان الینان کرد و کف و یطوف علیهم و میگرد  
بایشان و لذت کو کمان و حبه کمان و غلامان مخکد فن و جاوید  
شدن کمان و کوش واره داد کوش کرد و منزه کمان که هرگز سیرت نموند از وصال  
و جلال و وصال خود و بر کمر در بعضی گویند این خادمان بنشیند کافراً باشند که  
خود در دنیا باشند که حق سبحان را در بنشیند و انسته است و آفریده است و باز  
صفحه دیگر

مفت و میگردد اذ اسما یستهم چون بیای تو ان خادمان را حبستهم لؤلؤا  
منورا و بهنداری و بدایه که مرواری های سفیدند که ریخته شده اند یعنی  
در غایت سفیدی و پاکیزگی مروارید مانند پخته دور از یکدیگر در بطله برای خدمت  
کردن به پنهان استاده پخته خادمان این چنینی خوب پخته تا دانی که  
مخدومان این چون پخته و اذ آیت قم قم چون نگری انجار پخته  
و آیت نعیم بیای تو خوشبها و نعمت بسیار به بیای تو خوشبها و  
نعمت های بسیار و ملک کبریا و بادشاهی بزرگ قال النبی  
صلی الله علیه و سلم ادنی اهل الجنة منزل من تیغها الی مملکه  
میسره الف عام یزیه اقصاء کما یزال الداء یعنی کمترین پنهان  
هزار ساله مملکت خود را بنید و در همچون نمره یک بنید که انرا زوال نیابد  
ملک بزرگ بقول خواجہ محمد ابنی اعلم حکیم تو مزی رحمت الله آن پخته که هر چه  
او پخته خواهد همچنان گردد و بقول ام تقاقل رحمت الله علیه ملک کسب آنست  
که پخته او هزار فرشته حاجبان و دربان پخته به پنهانی را چون فرشته کافه  
بیایند ازین همه دستوری خواهد بعد از آن پنهانی در آید و سلام  
خدا ی بخواهد بر یکی هد بدید بسیارند که هر چه کس را بدین ندیده پخته



و این کوش نه نشویده بند و در خاطر کسی نگذشته بند و فرشته گمان گویند که خدای  
تبارک از خوشنود است و این بدول بهشتیان خوشتر از همه نعمت باشد که قوله  
دعوان من الله اکی و علی کبیرا و در قراوه اعاشیه رضی الله عنه آمده  
است یعنی سببی تو باد که ای بزرگوار یعنی خدای تبارک را صفت دیگر در بهشتیان  
و جایهای ایشان را گفت غالیهم بر بالای بهشتیان باشد بنیاب سئل  
جامه های دیبا تنگ حضرت جامه های سرفراست سئل سبب است بر حق  
جامه های و بیای یعنی حریر بر روی بند سبب در حله یکی دیگر و جامه ها از برین  
ایشان باشد و بیای سبب تنگ تنگی در حله یکی بر کمال القراوه سکون الیه عالم  
مبتل اخبر بنیاب سئل من الغدای ثبته عالیهم او حال من خیر علیهم  
وصفت بهشتیان کرد و گفت و خلقوا اساکا و است و آراسته شود و این بهشتیان  
پدرستوانها من فیضه از نقره و عاده ملوک عرب و اندر این بود یک  
و دستوانها در دست خدای بانی حق بهشتیان را بان صفت یاد کرد و باز صفت  
دیگر و سقیهم بقیهم و پدید ایشان را پروردگار ایشان شقی با طعم  
شریعتی پاکیزه که خورده شود بول نکرده و ملک عرق از ششهای ایشان بیرون  
آید بوی وی مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی و دوستی  
خبر حق بود

خبر حق میا سباقان و مقربان و مقبولان حضرت عزت از جلاله از ابطان  
یعنی عرض قیامی شراب از بر جبر و با قوت سرخ و از نقره سفید بر ساندی  
وسطه دستی بالبالین و مقصد از او و بعضی میان روان را فرشته گمان دهند  
و عاصیان را عاصیان دهند بعضی دمان دهند چون از شراب بهشتی بخورند و دست  
جمال و دلجلال کرده بر میگردد و بچگون و بچگونه و با جبهه مکان حق سبحانه و تعالی  
بنیت اللطیف از حق بگردد و جعلت من المقربین اقی لکل کائن لک  
حق که بدستی که این نیکیها که یاد شده است بود و در شراب با ویش کار نایک  
شما و کائن سعیدکم و بود و دست کوششهای شما مشکور که پذیرفته و  
قبول کرده شده و کار نیک شما خالصت علی اندک پذیرفت حضرت تبارک  
انا نحن نزلنا علیک القرآن تبارک و تعالی بدستی که ما فرستادیم قرآن را  
بر تو فرستادیم و پراکنده اگر یکبار فرستادی یا گرفتاری او و نوار باشد تو چون ما  
فرستادیم قرآن را و ترا بفرستادیم و بختی عالم فرستادیم اگر ترا بفرستادیم  
و سار و شغرت بر جفا فی الین صبر کن فاصبر لحکم ربک پس صبر کن  
از برای حکم خدای تبارک بر تو رسانیدن حکم شریعت و احکام و بر سلام و بر  
و رحمتی و داشتن خلق متر را و بر معیبتها و بر ادای طاعتها و لا قطع

و قرمان بر روی من منهم اثما او کف قوراه و قرمان بر روی من  
از این کافران هیچ بدکار و ناسپیدی یعنی و لیدین بی مغیره و عتلا اگر  
ایشان گفتند ایما ما تر مال بسیار و بیم و عروس صاحب جمال و تو از این کار  
برگرد و ببول دیگر را و بوجهی که سبب از این کار که از این بدکار بود و آن  
گرفتیم ربک یاد کن ای محمد نام خدای تبارک در نماز باشد و بعضی نماز باشد  
بکبار و اصیلا و و شبها نجاه یعنی نماز بهشتی و نماز دیگر بکبار و وین  
اللیل فاستجد له و از بعضی شب سجد کن پروردگار خود را بعضی نماز  
شام و نماز حفتان و نماز تهی بکبار و سجد و بپای یاد کن پروردگار خود را  
لیلا طویلا و در شب نماز یعنی نماز شب بکبار و ببول دیگر مرد است  
که کنی خدای تبارک را و فاستجد له بدستی که این کافران بخورند  
دوست میدارند بدل خانه المعاجله دنیا و یکنه و و یکدارند  
و انهم از پس خود یوسف ثقیلا و روزگاران را یعنی کار ایشان همه  
از برای دنیاست غم که در دنیا و اغل جنبدان باشد که شای نیمه یک از ده  
بخش تا یک بخش غم برای آخرت باشد فاما مؤمنان را غم آخرت نیست  
تدبر دنیا

تدبر دنیا بقدر حال کند فاما عاشقان را خرم طلب دوست میباشند  
نظم ملک و نیات برستان از احلال ما غلام ملک عشق جز و ال عاشق کند  
عشق رضی خور قو و صد عدن پیش نیز و توت شبت جنت کردارم  
در نظره و رکن خدمت از خوف صفر و موی باشم سلامت چو می نی زانکه باشد  
این همه خط بدی و بطریق تعریف و تفسیر و تفسیرش را کرد و گفت جل جلاله  
نحن خلقناهم افریم و خلق کردیم ایشان را و پس و شکر دنا و ما  
استوار کردیم استقامت استخوانهای ایشان و در گهای ایشان ببول  
و دیگر ما افریدیم جای پیروی آمدن بول و غایب را یعنی پس و شکر را چو  
خبر برون آید تا مدد و هم قرار آیند چون چنین است چرا باید که شب و روز  
عمر خود را بطلب کردن دنیا و دوستی انی شقی دارند چه قدم به طلب دنیا می  
نهند و از خالق و از حق و جبار روی گردانند و نیان کرد که ما فرستادیم  
برین که کافران است که و نیم و بدل ایشان و دیگر از براییم و افریدیم  
و چون خودیم که هلاک کنیم ایشان را بک لانا آمننا لهم بمثل بلاد بدل  
کنیم ما بنده های ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان بسیاریم و ما تا ویم

متفرق



تختایم و حکیم و غفاریم و کریم ستایم و الینار بکار یکیم بکار ایمان  
 آمد الهی بدینکه ای موره تکی که پندیت سر نهاده و لطف است  
 مرد و ستان را چونکه در حال بهشتیان را و بیان رفتار ایشانست من سنا که نقل  
 الی تبه سبیل است پس که حال ایشان را و اعمال ایشان را و جزای ایشان را  
 اتحد الی تبه سبیل است که بکار خدای خود را معنی و معنی نبی کی او است و س  
 خوار او و چه و هوای خود را بکنند و بیت با و نه دور از توحید نتوان رفت است  
 بار خا و دور است یا و این غایتی و ما کنش و ان الا ان یشاء الله و  
 نخواهد شما جزا کرد و وقت خواستی خدای یا بکار خواستی حق میا ان جزا است  
 الله کان علی حکیمه بدینکه خدای یا بکار است و و نه سبیل و سبیل  
 استوار که کار خدای بر وی و است یکنعل من یشاء فی رحمتی و بکار خواست  
 در وقت خود و در معنی ایمان و در بهشت جاودان و در و الصلین اعد لهم عمل با  
 الیمان کافران و ستمکاران را از اعماله که در شکنجه و در ناک معنی کفر و کفری بکار و ان  
 و در دور و بران و لاء و الباء الا ان یشاء الله طرف و احوال و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم و التسلکات و قدرت با دای فرستاده  
 خوفاً به در پی بچون بال سبقت العرف بال اسب اشخاص علی الحال و  
 قبل فرشته که فرستاده و بکار بگو فالعصفت عصفاً سبقت  
 یا دای سخت روزه و سخت رفتن و القفرات نشتر و بجزت با دای سخت  
 که بر بار بر اندر کند بر بار کند فی قال الفارقات قرناً سبقت استیانی قرآن  
 که جای کند از باطل فرق جدر و فی قال الملقیات تذکره سبقت فرشته که  
 که وحی را در دل بفرمان اندازد و علی را از برای سبقت کردن بجهت او نکل و ا  
 یا از برای رسانیدن معنی حق میا کتابهای خود را فرستاده و سبقت آن تا ایشان  
 استان خود بر نند و علماء ایشان بکار و ان بر نند تا خدای معنی بجهت  
 پیدا کند که خلق گوید ما منعمویم و ما نستم و ما که نرساند که از برای دور  
 خبر کند بجهت این خبر استیانی تو عک و فی بدینکه را آنچه ترسانند و سبقت  
 و وعده و در مینودن العباد و الوعد لواقع بر آید است و با شسته است  
 معنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود و فی عک فاذلجهم طمیت بچون  
 ستاده که نور برده و مینود و فرور زنده الطمس تا بهید کردن و اذ السماء

فرجبت چون آسمان شکافته شود اول پیکر شود و پس شکافته شود و بعد  
 از ان از هم جدا شود و پاره پاره شود و زرد زرد گردد و انگاه غیت شود و در کمر  
 فی القیران و احوال السماء الوست شد بعد الا شاق ثم الانقطار ثم انظر الانظر  
 حتی تلتا شاف مرگانهها المکین و اذ الی الجبال نیست و چون گویند  
 بر آید شود پس بماند شود در هوا بچون بستم یکی و در تر شوند همچنان که در  
 تا خبر شود و بکار بهیج بود و انزل ازل اقیست و چون بفرمان شود کردن شود  
 سر کردن شود جواب و اذ اجموم طمیت تا اینجا خد و وقت معنی چون  
 کار و وق شود قیامت بیا لای یوم اجلت مرگم روز را تا خبر کرده  
 شود استیانی کارهای بزرگ استقام از برای قهر به لیوم الفصل جواب  
 گفت که تا خبر از برای جدا کردن حق را از باطل و اما انما یات ما لیوم الفصل  
 و تو بدانی که بدو روز بزرگ است یعنی بزرگی روز قیامت چون نفع صورت و در معنی  
 بر خود لرزیدن و آسمان بر خود تر قیرن کرد و کوههای از برای خود جدا شود و در هوا روند  
 و ستاره که فرو ریختن کرد و بفرمان بی کرده شود و خصم خصم او خنق کرد  
 و ای از ان روز و بکار کی آنروز با و بر کافران خیا که لعنت است و یل یومین  
 الی کل بی

لایمکن بیان و ای در ان روز مرد و رخ دارنده کار و قبل با دایده است  
 در و رخ را تر و اول کیند که اگر کوهها در ان اندازند بکار و ای جایی کافران بنده  
 نعوذ بالله من ذلک الکه تمکک الا لای ایا نیت که در انم قوم  
 سبقت از برای قوم فی را ثم نفعهم الا خیر من بهار از ایشان در آور  
 ویم و غیت که در سیم استان و بکار معنی قوم ما و مینود و قوم کوه و قوم  
 فرعون و غیر ایشان چون ایمان نیاورد و در بفرمان خود کذالک تفعل یا  
 المجرمین و یل یومین الی کل بی و بهیجی کشم که بکار از ان  
 معنی کافران و امت ترا نیز بگیرم بقره و غیت که در سیم و ترایان غیت  
 و سیم چون شکران قیامت را یاد کرد و از بهار کردن ایشان خیر کرد ایشان را  
 قدرت خود کرد که ما قاریم که قیامت بیا سیم و همه سرده که انرا نند که ما نیم و در ستان را  
 بهشت سیم و نعمان را در و رخ بریم چون این هم حاکم است بکف الکه خلقکم  
 آیا نیا فریدیم شما من ماکه نهانی از آب است یعنی خال پاک که آب  
 بهشت و عا و سبقت بکار که بکار و اندر سیم آن ابر و انها و میشت فی قرآن  
 سبکتین و در انم سگاه استوار کردیم آن هم ما در است الی فکره و تعظم







میکنند و میگویند که اینها از جمله کفارند و از تفرقه کرده و گفت  
 جل جلاله عن النبأ العظيم الذي في الخبر بزرگ که تفرقه کردند و گفت  
 ان خبر که اینها در و مختلفون اختلاف میکنند اختلاف خلاف کردن  
 یکدیگر آمد و دشمنی مؤمنان که قیامت بر حق است و خواهد بود و چون کسی از حق خبر  
 گرفته اند و به حق خبر بزرگست چون خبر کرده خدای بزرگ که کفران میکنند و نخواهد  
 بود و بعضی گفت اند که خبر بزرگ نبی مبرور است و علیهم السلام است که مؤمنان میکنند  
 که حق است و کفران میکنند که حق نیست و بعضی گفت اند که این خبر بزرگ قرآنست  
 مؤمنان میکنند که حق است و خدای حق راست و کفران میکنند که حق نیست و سخنی  
 خدایت بشکی گویم از مؤمنان ایمان از کفران حق سبحانه و تعالی نام ما در  
 دیوان مؤمنان بنویشتند که از ما طاعتی نه عبادتی نیست در و زایل است  
 که داریم بگویند و فکر و مشغول باشیم رباعیه بخواهیم قرار توان کرده احسان ترانار  
 نتوانیم که حق سبحانه کافر از جواب داد اشکار این را در کفر و کلا سيعلمون  
 حقان که در و بهانه بداند این کفران خبر بزرگ راست بوده است چون میگردید

در کفر در اند و خطاب کور بچشت فم کلا سيعلمون زود بشنیدند  
 این کافران که خبر بزرگ حق بوده است چون که بقیست زنده شوند و خطاب فرستادند  
 و بعضی گویند که تکرار از برای تاکید است و بعضی گویند که از برای تکرار است و در کفر  
 بنده و یکی در قیامت و این عام کلا سيعلمون بنا خطاب خوانده است و  
 معنی این بنده که زود بداند که این خبر بزرگ حق است برین معنی است که بنده یعنی  
 حق که قیامت خواهد بود و این سوگند است که اگر حق بود معنی کلا ای بنده باز شنید  
 ای کافران ازین اعتقاد بدینان که قیامت نخواهد بود و سيعلمون زود بداند که  
 بداند چون حضرت جل جلاله در کفر اشکار کافر از امر قیامت و قدرت خود را یاد  
 کرد و دلیل باری که بدست و اشکاران نمیتوانند کرد چون که بعضی از برای این است  
 و بعضی برای این است و بعضی در ذات الیقین است و گفت جل جلاله الله المانع  
 الارض و حیاتها ایانکر و ایم معنی رابط شما که درونی می باشد و زراعت  
 میکند و تجارت میکند زنده نماید و مرده نماید در وی است الهی که زنده و الهی  
 دارم که الهی خدای یگانه در است که هرگز نمیرد و قیامت را در بعضی

همین کردن چنانکه قدرت بر آفریدن آسمانها و زمینها و قادر است بر همه شکران  
 شما و الجبال اوقاد ایا نمیدانیم که ما را اینها می دانند چنانچه و در  
 تفرقه است که زمین را با فرید و زمین را با جیب که ما را با فرید تا زمین تفرقه است  
 آفریدن زمین و آسمان ندیده ایم قاسما اعتقاد کردیم که چنانچه است قاسما آفریدن خود را  
 دانستیم به پی و به اشکار نمیتوانیم که در و نیست و ایم است ما کرد الیقین که کرد و  
 گفت جل جلاله و خلقتمکم اذ کما و کرد و آفریدیم و آفریدیم شما را جفت یعنی  
 جفت جفت نر و ماده و یفر و یخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه و غیران از ازل و  
 زود و جفت جفت و کونه و جعلنا نوره کما سبأ و کرد و آفریدیم و آفریدیم  
 خوب تر و راحت تر و جعلنا الیل لباسا و کرد و ایم بسا به نشانی نمی آید  
 است چنانچه با یونان و در تاریکی شب فایده بسیار است اسباب اسبابش تن و راحت  
 است و جعلنا انهارا معاشا و کرد و آفریدیم روز را و قیامت را و کلامه  
 تا گیسو و چون مانده نمیدانید در شب اسبابش کنید و این معلوم شماست که اشکار  
 بر پیچ و مهر نمیتوانید کرد و المعاش زنده نماید که در و معاش ای و المعاش العیش  
 و المعاش یعنی زنده نماید کردن و بکنینا فوقکم استیعاشا کذا  
 و ما بنا کریم

و ما بنا کریم باری نمی خفت آسمان سخت و محکم که در زمین و در آسمانها و  
 جبهه شد و جعلنا سراجا قلیا و کردیم آتش را با چراغ تابان و سوزان اوده  
 جان و خشنه کان و انزلنا من المعصرات ماء خلتا و فرستادیم  
 ما را باران که تری میکند بسیار در آن آب بسیار بزرگ اینچ بزرگ زمین و قبل فرستادیم  
 به باد و ابر و عصر و غش و غش میکند تا باران بسیار و از وی بیرون آید باین  
 قول من یعنی یا بنده و قبل فرستادیم باران را از آسمانها و در کثوف کواشی  
 اوده است و در کثوف سبب بهمان اوده است که باران از آسمانهای آید و در تفرقه  
 صاحب مظلوم اوده است که عبد الله ای یس که استغفره گفت است که از زیر عرش خود  
 بجای از ارق المواتات و در شود در شیخ بزرگ محقق قول عبد الله علیه حکیم ترند  
 چنانچه گفت است که بوحی حق بیا باری آید از آسمان از یهر الحیلوه که از عرش تا با  
 آسمان و دنیا برسد و باران می شود که باران را در بر بکنند و باران را فراموشند که  
 همچون خزیمیل سینه و ابر و باران و فرشته کان در موضعش می نهند و ازین سخن  
 معلوم شد که قول سبحان باطل است که میگویند که امر را از برای آید و این قول مراد که  
 معصرت از آسمانهاست قول امام حسن علیه السلام رحمت الله و امام قساده رحمت الله







حَسْبَا وَكَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ كَلَامًا  
 بود در دنیا که تیر سید از شمار روز قیامت و قبل امید نمیداشتند  
 حساب را اگر چای امید داشتند و ترسیدند بود که دروغ گو می داشتند  
 قرار و حجت های توحید را دروغ داشتند بزرگ یعنی چه مویه دلائل  
 عقلیه نقلیه نمیدادند در کار کفر و کفری در آمدن اتهام تمام داشتند و  
 نصیب من اینست که حیدر بگوید استغفار و توبه ای بکنید بعد  
 از نماز ششم دیگر نماز ششم بخوانید استغفار بدهید حکمت خواندن سوره حمد  
 بعد از نماز دیگر یعنی عصر از نماز عصر این باشد و التماس و کاشی احصای  
 کتب و بریزد و استغفار و توبه ای و نوشته ایم در لوح محفوظ یعنی  
 سوره کرده ایم الاحصاء شمرن و دانستن و نوشتن فلان واقعا پس  
 بخشید جزا کردار ای بنفوس فلان توبه کفر الاعدا یا پس بزرگ  
 زیاده نکند نماز مگر غدا و این آیت سخت تر و عید است سرور خیب ترا و  
 این آیت معلوم نمیشود که سرور از احق با بدایا است و عدد مخصوص در  
 تنبیه

در تنبیه الغافلین آورده است که روز حسابی یاران طلبند ابریه  
 سید نشو و از روی یاران چون گردانایا شتر از روی باید که بکشد و مان  
 همچو شتران بایردن کبیر چون بکشد شتران را از اسل در بگیرند و دور  
 کند که آن پیغمبر خبر کم نشود بعضی این آیت که زدنا هم غلاب فوق  
 غلاب اینست که زیاده کنیم اینست غلاب بر بالای غلاب و قوله یساکلی  
 فان تنبیککم الی الاعدا یا شاهد که اینست بر بالای غلاب باشد  
 نعوذ بالله من ذلک و از حال دشمنان خبر کرد و از دوستان خبر  
 خبر کرد ان للثقیین مقارن حدیث و اعتنا بدستی که مانده  
 بهین کاران رسته کاری و یافتن نیست جو او بدو با غله های راسته بر  
 نعمتهای و انکوری الوافی در حدیث آمده است که یک شوشه انکور بهشتی  
 چنان کلان باشد که تراغنی اگر یک ماه بهر روز از پای او در میان نرسد  
 و مویس چون بهشت را دید تراغنی بیند و تراغنی شفا هزار درخت باشد  
 و بهر درختی شفا هزار درخت باشد و بر هر درختی شفا هزار درخت باشد  
 که لا اله الا الله محمد رسول الله امه من نبی و رب غفور و دود و در روایت

و کرامه است چون مویه بهشتی را ببرند در حال مویه دیگر مویه آمد بفرمان  
 خداوند و اویت کرده است از غیر و کوا عیب انوا با و مران  
 بهشتی یا ترا باشد عروسان انارستان و بکران و همزادان یعنی حوران  
 بهشتی که بزرگ تر از بکران و کاسا در بقا و قدای بهشتی بهر بسیار  
 به بدست علان شراب بهشتی بهر مکه ای لا یسمعون فیها لغوا  
 و لا کلاما و نشنوند این بهشتی یا در بهشت سخن پیورده و  
 دروغ و دروغ بگوید چون در دنیا مجلس های ایشان پاک بود بهشت از سخن حق  
 و دروغ و مفرکی و خبر چینی و در آفرت غیر به سجده من و ذلک  
 عطاء احیایا این را حجت اجرا طاعتها باشد و عطا دادند  
 بسیار به از پروردگار تو و قبل عطاء کافی باشد یعنی حق یا جنبه ای به  
 که گویند ای سبب نصیب ویش اینست که باید ایمان بطاعت و مراقبت  
 و مجاهدت و مشق به اشتغال غلبه و از هرل و غفلت و تکذیب اخبار  
 و اولیا خبر کند و از منافقان و هادان خدکن چنانچه از خبر درند و با عی  
 هر ذل شقی و هر ذل پرست و نیا در عیان بزرگی بدست بهر که نشستی نشد

بهر که نشستی نشد حج دلت و ز تو سر میزدت آب کلت از نهان از مجلس  
 صحبتش که زبان می باشد و در نه کند روح عزیزان بهشت صحبت سران از مردان  
 کند ابر که این را خشنود کند با بدنام شقی که صحبتش که گویند باکی ترا  
 بید کند آفتاب بدین بزرگی را دره ابرنا بدید کنند رب السموات و  
 الارض و ما بینهما الرحمن لا یملکون منه خطیاه نتواند  
 خلق با وسع کردن از برای خود شفاعت کردن مگر بفرمان حق القراءه  
 رب السموات و الارض یوم یقوت الروح و اللئیمه صفاء نتواند  
 که سخن گویند عجز خداوند در روز است روح و فرشته که صفه ده یوم  
 ظرف لا یملکون با ظرف لا ینکحون یعنی در روز که سخن گویند  
 خلایق الا من اذن له الرحمن مگر آن کسی که دستور داده و زبان  
 و از کند سخن گفتن و قال صوابا و کتب صواب یعنی لا اله الا الله  
 محمد الرسول الله گفتند با خلاص در روز قیامت شفاعت بکنند و  
 من را به شفاعت حقست پیغمبر از اولیا و علمای را و شهیدان را و برادران







او بنی اسرائیل کثرتاً عظمتاً اخذ چون ما شویم استخوانهای پسته  
 میدان کار که مار در وی نهد و او از مشقش شود القوه مخرجه نجره العالمی اذا  
 تخلفنا فی اتباعنا انکنا عظام قالوا انک انک کف کافرا  
 یعنی زنده شدن ما و باز کردن بازگشتن نیست شخصی از زمان کار یعنی احوال  
 جینی باشد که ما باز زنده شویم چون کافران شکر شدند آمدن قیامت را و دور  
 نشدند حق سبحانه بر این در کرد و گفت جل جلاله قاتلای نجی و کذلک  
 بدستی که نیست این زنده کردن و در کردن بحال دیگر یکسان که بر زنی  
 یعنی یکمیدن در مورق فاحص پس افکاه این با المشهقه باشد و  
 زنی قیامت که آن نزدیک است المقدس باشد چون مکران فی صل الله علیه و سلم ماکرد  
 انزال فرعون و الشکار او موسی علیه السلام را خبر کرد که با و برسد باینست نیز  
 خواهد رسید پس گفت جل جلاله قل انک کذلک موسی بدستی که  
 بتوای علیه السلام رسید یعنی موسی اذنا لیه نبیه چون خواند او را  
 خدایا و بالواد للقلس طویه در جای پاک که نام او طوالت اذ  
 نصب الی فرعون انک طغیاء فرعونی یحمر موسی را که بر موسی  
 فرعون

فرعون لعین و او را بدین خود بخوان که وی از حد گذشت است عیای  
 بل یکند خاک برهن وی که خدا را میگوید لعنه الله علیه قتل بس که فرعون را  
 قل لک الی ان تکلی به رغبت استرا له پاک نوی از کفر و کت  
 و ایمان آری بخوانید به ستی و اقلید ملک الی ربک فتنی و  
 تخیم ترا بخدایم که بترسی از کفر و از کت و در باشی قاریه الیه  
 الکبری الی و بس و موسی علیه السلام فرعون را نشان بزرگ یعنی  
 عصا و دید بپشیمانان روشن بود که دست خود را موسی در بغل می نهاده چون  
 آفت بر روشن می شد در عصا او هزار حجره بود و دید بپشیمانان و عصا  
 او درون فک کتب و عصی پس در رخ کوی و دست موسی را فرعون لعین  
 و عاصی شد ثم ادب لیسعی و پس رشت فرعون لعین از قبول کردن ایمان  
 و کوشش کرد و در و درون و دشمنی بر موسی فخر بس که در فرعون لعین  
 جاد و وان و لشکر خود را قوم خود را قتالی پس گفت منم خدایم بزرگ  
 شما لعنه الله علیه یعنی بیان خدایان خوردن و منی کلا انشربتم فاحله  
 الله پس رفت خداوند به شکل الاخن والاولی بر سوی افرات

فرعون  
 موسی  
 علیه السلام

و در دنیا هر دینا غرق کردی در آیه و در آخرت بسختی آتش آتی  
 ذلک لعین لمن یخشی بدستی که در دینی عزاب که در آخرت بدست  
 مکی را که بر سر از خدای تنگ و العیرت بند و انکنت شما هم خلق شده نصیب  
 توانست الهی انتقاد باشد و باینست و سختی کن تا بهیچ محرم نماند بشنوی  
 این رسولان فحیر از جوی متع خواهند اسرافل خوی نه خوی خواهند کبری  
 چون شهادت جاگزین خواهند از اهل جهان قصه فرعون را عالمیان را خدای یحیی  
 غیرت کرده است و انکنت تا گردانند عالمیان را ما نیز ما و کنیم که تا نیست با  
 باشد و با الله التوفیق و علیه السلام ان بداند و هیلنی منیه روایت کرده است  
 که فرعون علیه العنه و خواستید که کسی بداند و از بندگان او که ملک تر اخرج کند  
 و تراد آیه غرق کند و لشکر می ترا نیز غرق کند یعنی از بنی اسرائیل بهیچانی  
 کسی پیدا نشود چون پیدا شد غرق کند و قوم خود را خبر کرد هر گستی و تفرقه  
 کردن و فرعون را هزار جا داد و در هزار گاهی بود یعنی فال بانی و مال و هزار  
 منجم اهرام کرده و خواست باینست گفت همگفتی که ما کفایتی ای مهم

و بهی

بکنیم ما را چه روز فرصت ده پس باینست فرصت و الی ثانی رفقه کلیم  
 بوشند و نان جو می خوردن و بخاک خفتند و شب بیداری بودند و روز روزی  
 می داشتند و زاری میکردند بشنوی و بانی که میسر شد این را تا خبر گشته از خواب  
 فرعون و در آن وقت یوان با آسمان سیرفتند و از فرشتگان مستحق بانی شنیدند  
 چون مار در دنیا بیدار شدی حق یاسچله عرش خبر کردی و الی ثانی با اهل آسمان  
 گفتند ی و ایوان در آن آسمانها نشاندی چون وحی امیچله عرش که در بنی اهر  
 یل بفرمایم و افرید که ملک فرعون را خراب کند و بر اندازد و در اسکندریه  
 ریخته یعنی در مصر خواهد بود در شب جود در فلان صاع یعنی چون که صاعی از شب  
 بگذرد از پدر در جسم مادر رسم و بر این چون شیاطینی این وحی را در آسمان شنیدند  
 بر زمین بجهان و سحران و کاهنان خبر کردند و بهیچ وجه خبر پیدا نخواهد  
 و اینست بشن فرعون آمدن و گفت حال جینی است و فرعون افسه و حلیه کند تا مادر  
 و بر اینست و بکنیم تا این فرزند موجود شود و گفتند اینست و تو شیم کرد و اما مردان سیتی  
 اسرائیل را در شب چهارم از زمان جاکنیم تا این شفوی موجود شود چون شب چهارم جینی  
 کردند و مردان سیتی اسرائیل را در جای حیاتی کردند و در یکی را خبر داد و دادند و



وگفت انبیا هم انچه بشنید و با یکدیگر صحبت دارید تا روز شود و بخت آن شب  
به یاری یودند فرعون و عمران آنکه وزیر خای او بود و در بان وی بود و در شهر مصر  
و عمران از بی بی اسرائیل بود و فرعون نمیدانست و هم بی بی اسرائیل و لشکران فرعون  
به روز شهر ماندند و فرعون و عمران را گفت که از در که شکفتی جای ترویج و یا جاسها  
خواب کنی عمران چنان کرد تا آن وقت رسید که خانه جلی میخواست بود و عروس عمران  
بیل جلی شد و بر وجهی که بی محل گشت نزد یک عمران آمد و هر دو وجه شدند یکدیگر  
و موسی علیه السلام از نیست به در رحم مادر آمد عمران گفت نزد عروسی خود را گفت با آنکه  
آنکس که از فرعون میترسید این فرزند خواهد بود و زمینهار بنهان بداری سپهر را  
چون بختان در آسمان نظر کردن گشت یا فخر موسی از نیست به در رحم مادر آمد  
فرعون و نوره بر آوردند و از بلند که فرعون نمیشد و به در گشت و به ترسید که این  
به حالت عمران گفت او از بی بی اسرائیلیان باشد که یکدیگر بازی میکنند بخاطر  
فرعون مکران شد چون با آمد و در بختان باز و لای سیاهی و جامه های پاره بیش  
فرعون آمدند و گفتند آن دشمن تو و جهان در شکم مادر سپید شد فرعون خشم کرد و با  
ایشان و ایشان گفتند ما شد بر کشیم چون از مادر بیاید بکشند که آن  
دشمن تو

دشمن تو خا بر شد فرعون گفت که من گفتم بعد از آن بی بی اسرائیل را چه کنی  
فرزند ان ایشان را بکشی سپهر او و دختران را بکشد فرعون لعین بختی کرد  
نزد به در سپهر گشت از بی بی اسرائیل و بی بیها را نگاه داشت با یک قصه  
در آن بهادر کرد و سپهر است پس عورت و نند و در بی قصه است که بی بی تقدیر شد  
و ننداد و دیگر توان کرد و رضا و یقین و باید داد و با بی قصه ارف و حکم شد تقدیر  
و دفع انکار ابلهان باشد و چون کار فرات قیامت شد و حق جلی جلال قدرت  
خود را بیان کرد بانی که وی قادر است بر زنده کردن لا بهر بهر خواهد گفت و انام  
است خلقا آیا ساقوی ترید از جهت آفریدن آهر انما با آسمان  
بختها و فتح سماها بنا کرد او را خدا و بر داشت تقوا و قسوا لها پس است  
کرد او را در وی به شکافی و عیب نیست یعنی آن خدای که قادر است بر آفریدن آسمان  
نهاده و غفلت و نادانی ترک نماید و در دست آفریدن و زنده کردن خلق بسیار مروت ایشان  
و قدرت خود را باریاد کرد و گفت جل جلاله و اغطش لیسها و تار یکدیگر و شب  
خدای به که از آسمان پیدا شد تاریکی با قدرت خود را یاد کرد و گفت و الحج  
قصیها و بدون آن و جانش نگاه او را یعنی نورانی است پس تاریکی پیدا کرد

در آسمان پس شب و روز میزدند و زنده کردن است پس بهر او شب بخوابد  
چند روز شود بهر اید سازد و الارض بعد ذلک حیها باز قدرت  
بر آفریدن یاد کرد و در بر روی آب عبد الله ابن عباس رقی متعنه گفت زبانی را بنیاد  
و لکن فراح مکرش تا آسمان را بیافرید اندازه که بهر سو بروی آب بنها و پیش از  
آنکه آسمان و نیا آفرید و بعد از رسال آسمان و نیا را از ان زمینی که گوید  
بود بیرون آورد و بروی آب گستراند اخراج منها ما اثمها و بیرون آورد از  
زمینی آب و نخلها و جراه کاه او را یعنی و به آبی و ستون خوردند  
از زمین و الجبال ارسیمها و کوهها آفرید و فرو داشت و استاده کرد و الا  
رسال استاده و استوار کردن متعالمکم و لا نعیمکم این بهر  
آفرید تا بیخوردند و منفعت شما و بر خورداری ستوران شما باشد چون بدین نعمتها  
شکر نداشتند و بدین دلائل عظام التفات نه نمودند و ایمان نیاد و در غدا  
بر آن خبر کرد و گفت جل جلاله فان لکما ات الطامنه الکبریٰ پس  
چون بیاید بلای بزرگ بپوشند عقابها و قبل غلبه کنند و قبل بپاشند که و آن او از  
اسرا قبل باشد که در صورت یعنی چون بیاید قیامت و خلق یکی زنده شوند یکم

یوم یسئلکم عن الایمان ما سعی و در آن روز بپوشند که در آفریدند  
یعنی بپوشند آنچه کرده اند و بپوشند در دنیا از نیکی و بدی و یوم یسئلکم عن الایمان  
و پس راه کرده شود و در آن شب جمعی بپوشند و در آخر روز خبی بدو رخ و بهشتی  
به بهشتی را بهشت برین نامند طغی و در که به فرمایند که حق را و از او ایتر فرمان  
در گذشت فان الیقوت الدنیا بر کزید زنده لایق تر از یعنی دنیا را بخرت  
فان الحجیم پس بدستی که در رخ یعنی آت و بی است جای باز گشت او  
در این آیت و عید زکریا را و نیا را از احرام بهر زنده ماند و آتیا من خفت  
مقام در پیک و انانید بر سر جای استاده و از برای حساب بهر کار خود و قلی  
النفس عن الهوی و یاد دوشن خود را از آنچه میل کردن است به یعنی مراد  
نفس که بی حکم شرع به نفس خود در اندازد و بنفیس خود از هوا الهی میل کردن  
دل آنچه منت مید و قبل مراد نفس و قبل لام و لم کردن فان الجنة هی الآوی  
بدستی که ولایت جای باز گشت او یعنی که بهای نفس خود را و به فرمایند خداوند  
نکند بهشت جای بد جای او باشد که هرگز از وی بیرون نباشد خواه بود بر رحمت الله علیه



که حقیت در دنیا و آخرت چیست از هوای نفس که مخالف حقیت است یا فریده است  
و بشن اهل طریقت مرد و قتی بالغ شود که از هوای نفس خود خدای نیاید و به خلق  
اطفالند چیز است خدا: نیست بالغ چه رسیده از خدا بداند که مقرران گفته که این را و  
در حق معصیت بنی عیسی و در ادروی عامر بن علی که با و ده زاده بود که آن طریقی و ده  
در روز جنگ بدر و برادرش معصیت بنی عیسی که ای آیت الله فاسان کفایه ای  
آفریده و بیم امانی خاف مقام زنده در حق معصیت بنی امرام که در جنگ احد شهید شد  
رفیقه اش منتهی آن جهان بود که او صفیان بر پدر معاویه بود و لشکر عظیم آورد در احد  
و احد بویست و در نزدیکی عیسی رسول صلی الله علیه و سلم و در آن جنگ علم اسلام بدست  
معصیت بود و در این قید لشکر کفار که به سلوان لغت اندر تمام که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
نیت و انداخت معصیت خدا را بشن کرد تا نیزه با و بی رسید و پیغمبر بسلاست ماند  
و علم اسلام را فرشته گرفت تا معصیت بر بنی افتاد و این تا قیامت گفت مرا و با و نمره  
زد که در کشتن و امیر المؤمنین کرم الله و به او را کشت و در آن جنگ حم رسول الله صلی  
جزه هر سرباز کشت چنانکه در تواریخها مذکور است پس ای آیت الله که اما من  
خاف مقام زنده تا آخر در حق معصیت چون پیغمبر معصیت را دید در خون افتاد و در حرم  
بسیار خورده گفت صحابه را که دیدید او دیدید به نوع جامه داشت در مسکه

در مسکه و تعلیق او از زبده و در مطیع عشق جز بگو را نکند لایط صفتان زشت  
خوار نکند: که عاشق صادق زشتی مکتب: مردار بود و در مسکه او را نکند  
حق مؤمنان و کافران قال الشیخی صلی الله علیه و سلم بشن العبد عبد بعضی  
به بنده است هوای مکرای کشته و خواجعه علی حکیم ترندی گفت است که هوای  
فصل ترک حق است و کار و عبادت های این فیکر مگوید که در بنار بودم و در خود کار  
یکی و تیرگی منتهی که در دم روز میا روزه و ششم باشد که ای تیرگی دور شود و  
در خدمت خواجیه ها و الهی و لدی رستم چون حضرت شیخ سر اویدن فرمودند تا طعام  
بیارند چون آوردند گفت ای ضعیف که طعام بخور و این حدیث را خواندند پس  
العبد الخ و معنی جنبی باشد که تقریر کردند گفتند که ما تجنی بر کردیم خوردن  
اولیست از روزه به هوای نفس و اشتیاق و گفت شمر دو بار است تا بندگی  
تجربه کند و بار دیگر عمل کند از این ارشاد و فهم شد که در عبادت تا فله نیزه ها  
میرود و میگفت که عبادت نقل باید که با و ن شیخ فانی قال الله که و عیاز  
هوای حلاص نه است به هوای دور کرده نمینود مبت پیغمبر انور و دیگر خورده نشد  
پیغمبر میوه بخشد یا کوره در شد و میگفتند که اگر جنبی شیخ یافت نه شود چکنم

میگفتند بر عبادت که بکنید بعد از آن استغفار بکنید و حضرت خدیجه خرم علی  
والدی عمار رحمت الله علیه ای فقیرا فرمودند که بعد از هر روز میت مرتبه را  
استغفار بگوی که استغفر الله الذی لا اله الا هو العلی القیوم و استوب الیه  
صبر و بشود قال الشیخی علیه السلام ای لیغان علی قلبی فاستغفر الله  
لکل یوم مائة مرتبه یعنی در دهن برود و به شود همچون ابرینک  
پس استغفار بکنم در هر روز صد بار لیستگفرتک عن السعة آیات  
مریمها ای بر سر ترا ای که از قیامت که خواهد آمد فهمی انت من  
نیکوایا در جستی تو ای که در یاد کردن بعضی تو ندانی قیامت  
ای دیک منتهیها بخدی تست یا ای او ایما انت منکر  
من تخفیهما بر آینه تو بهم کنند انکسی را که بر سر روز قیامت  
بعضی تو نمیدانی که خواهد آمد فاما بنده نمیدی کسی را که از روز قیامت  
تبر و تو به کند کاتقم یوم یومها تو یا که الین آخر روز بنده قی  
مت لمریکو الاله عشیة شبانه اند و دنیا مکرشبا کما هی  
او صحابه یا چاشنکها ای یعنی هر دنیا هر دنیا در پیش الین کونا  
نمید

گو تا نماید بمقدار روز با اول و در چون درازی قیامت را بشنید و در با بچشده  
ام لم و دنیا بر این که گو تا نماید فعدو بالله من ذلک خدا یا ما را از خواب غفلت بیدار  
کن و ختم کار با خبر کردن لیس  
عَلَيْسَ رَوِي مَرَّش كَرَّمَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَوْنِي وَ رَوِي كَرَّمَهُ اَنْ جَا نَكُهُ  
که آمد مجوی الاعی فی قابتنا یعنی عیبه الله بنی مکتوم رخصی الله عنه  
و سمیست و دل آن بود که تا بنیای بود در مسکه در و بشن عبد الله نام روز در مجلس  
حضرت صلی الله علیه و سلم الشان را بدینی بخواند تا بنیای گفت یا محمد علمای ما  
علمتک الله بیا من مر از آن عالم که ترا خدای سبحان آموزاید است و ندانست  
که سرور چه کار مشغول است رسول صلعم روی از وی بگردانید و ترش کردند تا بنیای  
شمرند و از مسجده برون آمد جبرائیل علیه السلام اند حجابی میان رسول الله و کلا  
ترا گفتند تا رسول صلعم ایشان را و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز  
حجاب را برداشت و این آیت آمد در حال پیغمبر علم داشت این که از جهت تابش او  
و در عقب تابش داشت و بر یافت و عذر برخواست و گفت زنده باشی نفقه تو بر  
مانند و بر باریک او را دیدی گفتی مرحبا یا اندی غاشقی فیه و بی یعنی

برداشت



یعنی خوش باشد با فضل کتاب کرد برین از برای من خدای من بهم حاجت داری  
 تار و کسبم و درین آیت اشرف اهل اسلام و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر  
 و علم باطن فهم ایشان میشود نصیب تو انیت که بفرقان صالح کرم کنی و بانی  
 تقریبی نغم یادش بی زایل فقر طلب زان سبق تو دکان عالم خود  
 کثیر و نیر و هفتشان همه که موجود و فی وجود این فقر خوش نفس کنی  
 تعظیم کنی آمد عیس و مایه یکتا تو به دایه ای که لعله مکیا بود که  
 وی یعنی آن نابینا یکتا پاکیزه شود با نیر تو بشود و عمل کند او یکتا  
 و جان بکشد و از کت به بریزد اصل یکتا کی او یکتا اول اشاره الی  
 الله لب نفس من الخصال الذی بقاء و الله اشاره الی الله لفاظ با هو  
 عطف المضاهیه و تظهن ظاهر و درین نیز اشاره است طالب علم باید که  
 و با طلب علم ظاهر به با طلب علم باطن مشغول باشد تا زجله اهل حق باشد  
 ربانی تا در طلب کمال جائد : تازنده بهی و صل جائد جائد : فی الجمله حریف مطلق  
 از من بشود بر جبهه در جبهه آیه : فَنَقْصُوهَ الذِّكْرَ اِیَّیَّ تَالَهُمُود  
 کشش

کشش بند و وعده اما من استغنی و اما که تو انکر شدت و پروای علم و ایمان ندارد  
 فَاَنْتَ لَهُ تَصَكَّلَ عِندَهُ پس تو پیش یاری مرا و روی بوی آری و خوشی به  
 سخن دی میدی و ما علیک الا نیت کنی و حجت بر تو یعنی بر تو به بند اگران  
 کلان تران و تو انکران پاکیزه نشود و ایمان تیارند و بحالت فقر خشن باشند و بر تو  
 بیت جز نیست جز رسیده فرما تا ایمان و عرفان بالیضا نمیدیم چون ایشان را بر روی  
 مانیت و اما من جاکتک یسعی و اما انکر تو امد وی شتافت یعنی  
 ان نابینا که امد تا علم آموزان تو و نفی تحفی و او میرسد از خدای یکتا  
 و قبل مترسید در راه وقت آمدن چون راه را نمیدید فَاَنْتَ عَنْهُ تَاَلَهُی  
 پس ای در روی روی میکردان و بیک فران و کلان تران روی آری و بانی  
 مشغول شوی خوش ای درویش طالب صادق که از برای نابینا بخت خود  
 همچنین عتاب میکند معلوم میشود که کرم و لطیف حضرت یاری بختی فقران  
 و طالبان بسیم است و بسیار فقیر حقیر باشد بصل خوار و خاک الوده روی  
 از دوستان حضرت باشد و بجهاد بوی نظر کنی تا هلاک نشوی تو ز صفت خود کنی

بر روی نگاه بر تو شمع و می مانند جانش که چشم و می خفت و لش سپردان  
 شکل بیکاری و زود کاروان : حالت او خواب را مانند کی خواب بند است مرانی که  
 نگارنجانش که تو کردی ای کار کنی مثل آن به کردی ای کار کنی که آیتها می قرا  
 این تذکره : بندیت خلق را من شانه بس که در خواب در کتب بند کبر در  
 توان کن و فقران و بندیت خلق را به بقران ایمان از و علی کنده دولت و سعادت  
 باید و هر که کند زبان کار بند و از بندگی قران خبر کرده گفت **صَفْحَةُ تَكْرِمَةِ**  
 این قران در کتابهای بزرگ گواهند شده است و قوه علیه بلند گردانیده شده است  
 یعنی در لوح محفوظ است در آسمان هفتم است یا در آسمان چهارم در بیت العزت و بیت  
 العزیز خانه است در آسمان چهارم **عُطْفَانِ** پاک گردانیده شده است از اتفاق و روح  
 یا یکی است **سَقَرُ** بدست نبوده گمانست که چه نبوده گمانست حق تا قارا  
 که کرام بتوجه که گمانست بعضی فرشته گمانست که از انزوا نشسته اند از لوح محفوظ  
 و قبل یعنی صحابه و غیر علم که قران را نوشته اند و یاد گرفته اند و عمل کردند و  
 بنحی رسیده اند قال النبي علیه السلام ما هم الا قران مع الکرام المراد بعضی  
 بلکه ما هم به یقران یعنی قران دان باشد و با کرام باشد در مدینه یعنی فرشته  
 فرشته گمان

فرشته گمان مقرب باشد قتل الانسان ما اکتفى لعنت کرده شده باوان  
 آری چه کافر کرده او را بخدای یکتا مر و از همه کافر است و بقول امام مقاتل  
 سر از این انسانست علیه سیر الوهمیه و قصه شهوت که و اما رسول الله  
 بود و سفر سیرت امد در پیش رسول الله و خضر مغیر الطلاق داد و آیه ثان ان شدت  
 بر روی سیر سیرت و گفت او کافر است یقران سوره و بنحی فافهم رسول  
 الله هم ساطع علیه کلبا من کلابک الی یار خدا یا من بیکار سکی از سگان خود  
 و در آن سقران ملعون را شرب باره باره کرد و می خوردان چنان بود که در میان رسید  
 که کافران مک کسی گفت که اینجا شیران دارند بسیارند و واقف باشند چون شب  
 شما بولعبت من میترسم از دعا چه که بر من کردی است که کاروان یکجا می نشینند  
 عتبه در میان خود خوابانیده اند شب سیرا به چشک را داشت مگر عتبه باره باره کرد و خورد  
 من ائی شیخ خلقه یا کنی آخرین خود را ای کافر از به افریده است از خدای  
 سقا بیا که در وقت جل جلاله من نطقه از اب منی خلقه افریده است بیا  
 فقل ما پس ناز نه کرد و افریدن و بر جبهه روز آید و در شکم ما و جبهه روز دیگر



حقان بسته بود و چهار روز دیگر گوشت پاره بود و بعد از آن روح در وی درید چون دست  
 شاه گذشت **ثُمَّ السَّيْلُ** پس راه پرون آمدند از کیم ماوراسان کرد  
 پس دست در او کش کردند **ثُمَّ أَمَّا تَه فَاقْبَلِي** پس عیمر استندش بعد از آن  
 بگوش بر بندش یعنی بنسبت کور کردند و کفنی کردند و شستی و نماز خانه کردند  
 را شروع کرد و همچنین غزه و او ش در صورت و مهات و همچون عزت و حرست او ش  
 در حیوة و مهات و مثل حیوة مات نکرد اندیش **ثُمَّ إِذَا سَأَلُوا عَنْهُمْ** پس  
 چون خواهد زنده کردندش در روز قیامت و آن خدای که در آفریدن اول قادر است  
 و بر فریدن دوم **ثُمَّ كَلَّا حَقَّ لَنَا يَقْضِي مَا أَمَرَهُ** هنوز نگذاشته است و  
 بجانیا در دست آن کار آنچه فرموده است حتی تیرا که در بکشد با وجود خدین و  
 لایلی آن کار نکرد و علی حاج کند بازو بیل قدرت خود را یاد کرد و گفت **فَلْيَنْظُرِ**  
**الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** پس بگرد آدی طعام خود که چگونه آفریده او را پس  
 کرد و گفت **يَا أَيُّهَا صَبِّحْنَا الْمَاءَ صَبًّا** باینکه ما اینچم از ریختن از آسمان  
**ثُمَّ سَنُقَاتِلُ الْأَرْضَ نَقَاتِلًا** پس شکافیم زمین را بشکافتن **ثُمَّ قَاتِلْنَا**

**قَاتِلْنَا** اینها پس برویاندیم حیات و قوت شهادت یعنی در وی شفقت  
 بسیار است یعنی جویند و قربان و عینا و انکودا و آن خوشی شهادت در وی  
 نیز شفقت بسیار است و **وَقُضِيَ** و بخت و احسان شهادت و  
**وَيُخَوِّنَا** و زیست و انکودا در وی روحی شهادت در وی شفقت بسیار است شهادت  
**وَنُخَلِّدُ** و درختان خرم را آفریدیم و رویا شدیم و حکایتی و پوستها  
 بود و **عَلَيَّا** یا بسیار درختان مسجی ساختها در یکدیگر می نشاند الا  
 الا غلب سبطی کردن ای عظیم العقی و فی الا شجار سجاد و قاتلها  
 و میو را آفریدیم و آبها و جبال استوار را آفریدیم **ثُمَّ تَعَالَا كَلِمَةً** از بهر  
 بر خور ای شهادت و شفقت شما **وَلَا تَعْلَمُ** و از بهر شفقت شما و بر  
 و ای شهادت سب لطیفی نموده کاف صتم خوشی نموده و ما را به جرم کمرش  
 با شما کرد یعنی همراه آفریدیم و مرید کاف خور اما شاعت ایان مرا نزد آن را نداد  
 و مؤمنان را و اما مؤمن فراتر و ایمان را قبول کرد و یکدم او سر زد و کافر قبول

بقی خدایان و اولادش چون نعمت خود را دید کرد و ایمان نیورند قیامت را خبر  
 کرد و گفت **يَا أَيُّهَا صَبِّحْنَا الْمَاءَ صَبًّا** باینکه ما اینچم از ریختن از آسمان  
 یعنی زمین در صورت قیامت و قبل قیامت اصرار کردند **يَا أَيُّهَا صَبِّحْنَا الْمَاءَ صَبًّا**  
**مِنْ آخِرِهِ** که قیامت روزیت که بگردد و در وی از برادر و قاتل از  
 ما و خود و آبیه و از برادر خود و صاحبیه و از زن خود و بینه و از برادر  
 خود یعنی روز قیامت بکس را پروای یکدیگر ندارند و بقول بعضی این در حق  
 کسی نیست که او مسلمان نباشد اما مؤمن یکدیگر شفاعت کنند قوله تعالی  
**الْإِنْسَانُ يُوَدِّعُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا** الا متقین یعنی بر دوستان  
 در آن روز مؤمن باقی یکدیگر را که خدا ترسان یعنی مؤمنان خدا پرست که  
 یکدیگر دشمن نباشند و شفاعت کردن حق است یا ذر است یا انبیاء او او  
 لبیا و صالحان از شفاعت خود اندر و مذاهب اهل مستجماعت آیت است  
**لِكُلِّ قَوْمٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَاقٌّ** یعنی در روز قیامت  
 می باشد که مشغول گذشتن از خیر خود و قبل این عام است در حق همه کافران و در همه

حقایق قیامت و خاص هر حق و شان و در بعضی مقامها وجود  
**يَوْمَئِذٍ** رویا شد و آن روز مستقیق و شقی تیان صاحب که خشنود  
**وَيُسَبِّحُ** ط شادان یعنی رویای مؤمنان چنانچه از اثر و خود بیداری  
 شب از خود بخار و در راه قیامت که روی این نشسته است و آن روز بیدار شود و وجود  
**يَوْمَئِذٍ** علیها غنیمت و روی این در آن روز گردن نشسته است و تحقیقها فرو بود  
 شیشش الرقی پوشیده قیامت که در سیاه قبل تاریک چو دورا و **وَأَمَّا لَكَ الْيَاسَاءُ**  
**لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ** و آنکه در آن نایکا رانند یعنی بد گفتار و بد کردار رانند  
 نعوذ بالله من ذلك **لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ** و آنکه در آن نایکا رانند یعنی بد گفتار و بد کردار رانند  
 کتاب کویت در بجهت شهادت یعنی خوشی و بر گرفته شود و **وَالْقَوْمُ** انکدر  
 و چون سارده گان فروزند و نمانند و **وَالْقَوْمُ** و چون کوه از بجای  
 خوارند نموده و با خیر کردند و **وَالْقَوْمُ** و شتران را استیاده ماهی که  
 بهتری مال غریب غنیمت که گذاشته نموده و خود و کس را پروای این نباشد  
 از ترس قیامت اهل دنیا را از مالهای خود بخیر شوند و ما بهار یکدیگر دهند و **وَالْقَوْمُ**



خوش چون چهار باقی درخت در مردم خست کرد و بعد از آن زنده  
 شود ایشان را تا در میان ایشان داده شود و اگر کوفت خلد پخت رخ رانج  
 زنده شود و بر اقیامت شمع دهند تا ویران شود و ای بر طمان که خون مردم را بر  
 میریزد و مال ایشان را تنق میکند و آنرا آبیاری چو دریا را سحیرت نقشا  
 نیده شود تا برانش شود و قبل نفق بنده شود با جیم شود یعنی آب کم شود و شراب  
 و دوزخیان شود ابی که بر روی زمین کفشد و شنی جز پیش از قیامت بد نشود آفتاب  
 و مهتاب سیاه کردند و ستاره گمان فروریزند و کوه را از جای خود بر خیزند و خیزند  
 پس زمین بجنب و بشکافت تا اقیامت طایق زمین را بنشیند و آسمانها شکافتند و تا  
 اقیامت آسمان را بنشیند و باد عظیم بپزد و بعد از آن در سوره میرد و نور تمام خلق را بکشد  
 مگر آنچه خدای بخواهد و الو عاده رضی الله عنه گفت که این شنی جز از اول سوره تا این  
 جاء یاد کرده شد یعنی از نفق مورد و هم پد و آنچه باید بعد از آن پد و آنرا نفوس  
 چون تنهایی در زمانه و وقت حجت کرده شود و هر یکی را با شل او می گردود  
 نیکو و نیکو بد را باید و آنرا الموقود و چون دختر زنده بگردد و شود و شکست

شملت یا ای ذنب قتلت بر سرید شود و هیچ کس نکند شد و است یعنی  
 مادر و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و آن خانه بود که یکی از عزیز خست شدی ما  
 ندی تا پنج سال پیش سال شدی بعد از آن ویران شده و بعد از آن ختی و جارا را بر خاک کرد  
 و ندی از بهر این جنبی میکردند که از داماد عار میداشتند و آنکس که خورند آن بعد از  
 جار ماء و از شکم می اندازند و این نیز بد میکند و خونی میکند چون بچه زنده را  
 میکند و ای بر این که از خدا غیر شده و اذا الصلح نشوت و چون ناسهای و  
 مردار بدند گمان را یاد کرده شود یعنی ناسهای کس را بوی دهند و انما السماء  
 کسیت و چون آسمان را یاد کرده شود و از پیش بر داشته شود و نماند و  
 و اذا الحجیم سعرت و چون دوزخ را نشاند شود یعنی بقیه خدای سکا  
 و اذا الجنة انزلت و چون بهشت را نزل کرد و شود بر یوسفان و علمیت  
 نفس بلند مرتبی و بر کسی ما احضرت و آنچه حاضر کرده است در روز قیامت  
 جواب از علمیت یعنی هر کس که ایمان دارد و از دوزخ و جبر و شنی در دنیا و شنی در آخرت  
 بلند بر کسی که در آخرت از یکی و بدی و جزای او ای بوی برسد چون خبر قیامت را شنید

کافران گفتند این شنی خدای تعالی نیست و حمل علی الهام و روح سکو یعنی  
 سجانه و یا سوکن یاد کرد و گفت که این شنی منت که جبرائیل علیه السلام  
 رسد بنقل آن خدایت که کافران میگویند اقیامت سوکن یاد میکنم یا ای خست  
 بستاندگان باز پرسش شوند یعنی باز کردند هیچ خاست است الخنوع از پس  
 رفیق الجوار و دونه گمان هیچ حاربت الکنس بهمان بشوند گمان جمع کا  
 نش است و آنی خست است که از مشرق بروند تا مغرب حل مشرقی و مشرقی و زبر  
 و عطار و قبل مراد است که گماند که بنی پدید باشند و بروز بهمان شوند  
 بسبب آفتاب و الکیل و مجرت شب اذا غشس چون که تاریک شود و الصکر  
 و مجرت سپید دم اذا تنفس چون روشن شود و مجرت این چیز را یاد کرده شود  
 انه بدستی که قرآن شریف لقول رسول کریم بر آید سخن  
 خدای تعالی که در حل و کوه و گردیده یعنی جبرائیل کرد و گفت جل جلاله فی حق  
 با قوت است عینک ذی العرش بنزد خداوند عرش یعنی آن خداوند که افریننده  
 عرش است و حق منوق بزرگتر از عرش نیست ممکن یعنی منزله بلند است

دارد و مطلع یعنی فرمان برده شد است یعنی فرشته گاه او را فرمان بردار باشند  
 قدر در آن جبه یعنی در آسمان شاه آیین راست و در سینه و حی خیاست  
 نیک و ما صاحب کیم بختون و مجرت این چیز را یاد کرده شد است  
 که نیست یا شانه بفرشته صلی الله علیه و آله و آله و انما نیت و عاقل ترین مخلوقات است  
 اما چون و عادت است برستان است مثل نیک و دیوانه میگویند است چون ندارم  
 با خلاق الفی خلق بنزد رکنی دیوانه و لکن کاه بالافق المبین  
 بر کس شنی او تصور ما بریدی هر قدر می داند که بنویسای اهل صفت و جماعت است از امام  
 حسن یعنی در حق است و است میکند که معنی این است نیست بدستی که در حق است  
 علیه السلام حق را دید و حال حق که در کوه و در کوه برید یعنی در شب عروج چون از آسمان  
 بهنم بگشتند و بجای رسید که اثر افق الافلاک گویند که آن جهت آسمان و بهشت است  
 در شب و چون حلقه شد در بیابان قال النبی صلی الله علیه و آله سرایت تصور با فی  
 احسن صوره یعنی دیدم هر دو را خود را در حالتی بودم در بهترین صفتی الا هم  
 از حق و باین و این معنی این باشد که مجرت این چیز را یاد کرده شد که در حق است و الله اعلم  
 دیوانه نیست بدستی و راستی که در حق است و الله اعلم و در وقت که در کوه و در افق است



که آن افعی است پس چون جفون باشد بکشد مجوس باشد و بعضی گویند که آیت را معنی است  
که هر سستی که خداست علیه اسم جبرائیل علیه السلام را دید در افعی سستی که آن جادو بر آمدن  
اقتباسه و الاصل او ای بر که عقل باشد و اندک معنی اول مناسب بحضرت که مصطفی علیه  
علیه السلام و اما هو این عطف به بر صاحب که یعنی عزت این جزا که گویند  
که در حدیث است که علیه السلام و جبرائیل علیه السلام علی العیسی بر که های که  
از قرآن دانست می شود از اهل دنیا و آخرت و رضیانی و نهام نیست یعنی در روح  
میگویند و گمان میگویند که در خود بعضی نیز خوانده شده است بضافه یعنی بحیل  
نیست در رسیدن علم شریعت در این آیت دلیل است باید که کسی در بر نیفتد علم نیست  
بخجالی کند و از حق و رشوه و جبهه مذکوره تا خلق بوی گمان بر خیزد و خدا تعالی و نیست  
ای قرآن شریف بقول شیطان یحجم و نیست این قرآن گفتار دلورانه شده و  
تفری که نموده یک کلام خدای تعالی است و جبرائیل علیه السلام او را او بود علیه السلام فایان  
فایان نزل فیصون بر یکا میرد ای کافران کافران میگفتند که قرآن سخی و روانست  
خی نمی گویند و کرد یا نه جزا که گویند که قرآن سخی نیست و در وی هیچ سخی و روانست  
و دیوانه میگرداند و نیز میگوید که بکنید باز آید و قرآن را بشنوی خود بزرگوار گمان

انفتحت و چون متاراهه گاه پراکنده شوند و فرو ریزند و از الجبال فخرت  
و چون در بالا رانده شود و در یکدگر گشت و شود تا یکی بیکدیگر افتد و در شش ایو  
منصور ماست بر روی رحمت الله علیه گفته است که همه اینها می در بالا کرده شود و در شش  
مایه که زمینی در شش می است و در او رود شود و زمینی را اسوار کرده شود تا بهر طبعی  
و بسیتی نماید و روی و بقول دیگر همه را در یکدیگر با هم کرده شود و آتش کرد و تا  
دو زخمیان را با غدا بکشد نفوذ با آتش و ذالک و از القبول بعثت و  
چون کور را نشانده شود در این آیت دلیل است که حضرت احسانی می است باید که  
حشر بر دو نوع است یکی روحانی و آن انفتحت و روح را در قالیب دارند و اما قالیب  
دیگر و حشر حیوانی است که در او در دهانی قالیب دارند و قالیب باز سبک است چنانکه  
در دنیا بود و حق اینست عکس نفس ما فکرت چون این حالها پیدا میاید  
بنامد بر کسی آنچه پیش فرستاده است از خبر را و شرا و از فرزندان نیک و کفر  
و آنچه پس مانده است از نیکها و بدیها و قبل ما فکرت آنچه از عملها که فرموده  
شده است و آخرت و آخر آنکه کرده است از عملها و ترک کرده است و بگوید بر روی حق  
عنه گفت و او است بکنند از سوال صم که هر که مرد و مراده راست بنماید و بر مقدار

انکما لجهنم این آیه نیست که قرآن را در منبر را بکنید آید و پدر وی شیطان بکشد حکم فرما  
نوی میفرماید نفلم کرد قرآن کرد زیرا که در قرآن که گفت آن جهان راست از عقوبت  
این جهان رفت از فتنی که در فعل السبب غایب شریف نیست کن تا شود نور الیعی مشرور  
با در چشمش مقترن و سر در چشمش شامی جوانه سانی کرد تیره و گریه نماید و کی خود بنماید  
به سخن الحق نیست این قرآن الا ذکر للعالمین که هست شده و هر دو میاید  
این شاء منکم ان یستقیم این قرآن بنده است هر کسی که خواهد است  
است یعنی قرآن برست از نیست اما فاسقان و غافلان را از قرآن نفع نیست  
چون راست میگویند و راستی نمیگویند و اما تشاؤن و نه خواهد شد الا  
ان یشاء الله که آنچه خواهد و رب العالمین که هر چه در کار عالمیت  
امام حسن بصری رحمه الله علیه حکایت حکیم سلام نیارد تا خدای تعالی نخواهد در این آیت دلیل  
که چنانکه کار می کند از یکی و بدی مگر نجاست پروردگار عالم در طاعتها را خدا را اندک  
بند و در معصیهها نباشد عصما الله تعالی عما لا یرضاه الله العزیز  
انما السماء انقطعت چون آسمان شکافته شود و برتر قد و ان الکواکب

مقدار هم این را متواضع باشد چه آنکه از این که چیزی کم شود و هر که مرد و مراده بد  
عت و ضلالت نماید و بر و بال همه اینها باید به از آنکه از و بال اینها چنان  
کم شود و فقط حدیث است اما مدارج دعای الی الهی فایع فله اجر  
خل من تبعه الا انه لا ینقص اجرهم شیء و اما مدارج دعا الی  
الضلالت فایع له فله مثل او من تبعه الا انه لا ینقص  
من و از نعم شیء یا ایها الانسان ما غرتک بربک ای آدمی  
که فریفت ترا و که دیگر ده ترا بر بد فرما بگردن پروردگار تو الکفر نکو که بر  
تو نیکه بسیار کرده است طاعت اجرا گذاشتی و بد فرمای کردی آنی عطا  
گفت حق الله علیه ای ما قطعک من صحتی و لا ک یعفی ای آدمی که فریفت  
ترا که بریدی از صحت خدایت عجب بود بد استی و عجب با و بد استی و عجب  
بغیر او استی اجموع الشفان له یجوع یطوقا جموع من نصب  
مع الله سنی محققانست صحت بالذبح و آید و اگر نتواند صحت کسی را بد  
را و عجب الله میبازد و عجب خرقا بیم و آب میطلبیم در و صایم بجز و  
صال آنچه در برابر این ندانی نخواهد بود که در و غیر او مشغول باشی







باب کشید و از برای مردمان تران و بخشن و بی کم و بیش چون از برای خود چنانچه  
برگشتند تمام بگیرند و چون بدیند کم بدیند و در کثرت آوردند که امام علیه  
گفت که هر که بقتل آید و در روز قیامت کشته شود اگر چه بسیار بود  
آری که ای می بینم که در آتش و زنجیر است یعنی تمام گرفتار و کم و در رعایت  
کنند گفت اند چون رسول صدم از کعبه مدینه میرفت این سوره در میان راه  
آمد از هر کس اصل مدینه را عادت بود کم دادن و زیاده گرفتن و این مشهور بود  
در چو سحر مسلم در مدینه داخل شد این سوره را این خواند توبه کرد و در  
تا این زمان بر آنست که یکی بر این نیت راستی **اَلَا يَخْلُقُ وَ يَمِيتُ**  
**اَوَّلِيَّكَ** آنها را کم دهند و زیاده گیرند **اَتَهُمْ مَبْعُوثُونَ** که ایشان  
زنده خواهند از بعد مردن یعنی کار بد را باید که مشغول کند یک کسی  
که کافر باشد و قیامت را بگوید **يَوْمَ عَظِيمٍ** نمیدانند که زنده خواهند  
شد از برای حساب عملها که در روز بزرگ قیامت **يَوْمَ يَقُومُ**  
**النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** آن روز که بر خیزند مردمان از قبرها از  
برای

از برای حکم خداوند تا نیک از بد جدا کند و نیک را نیکتر و بد را بدتر  
بدان را بدتر و نیکتر از آنست طاعتات ایشان میکنند باید که از این  
کار بد باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند کم دادن و زیاده  
دادن که فتنه حلال داند کافر گردد و جاء ایشان بعد و فرخ باشد  
و نام یگوی ایشان و کردار بد ایشان را صحیحانی باشد چنانکه گفت  
جل جلاله **اِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلَدِينِهِمْ غَافِلُونَ** و کافران و کفران کافران  
کثیری **يَعْبُدُونَ** هر آینه در بر زمین مقام باشد که جای بودن ابلیس و لشکر  
و بیست و **مَا آتَاكَ فَاَسْحَبْ** چه دانی تویی و قوم تو ندانند  
بجهت **اَسْحَبْ** بیان کرد و گفت جل جلاله **كُنْتُ خَافِيَةً** نامه  
نوشته شد هست که هرگز موفقی و **يَوْمَ يُسَبِّحُ لِلَّهِ**  
**بِأَنِّ** وای و مهلا کی زمان روزی صبح دارد که کافران و سولان  
راست نداشتند و حق مردم را زیاده گرفتن و کم دادن کجاست  
اخبار گفت فلان کافران را بر آسمان بوند راهی بند و صدهای

آسمان بسته شود و بر زمین میان یوسف و زین قبول کنند  
صحیحانی بوندش که جاه ابلیس و لشکر ویست **نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ**  
**اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِبَيْعِهِمُ الْمُدْيِنَةِ** و آن فاجران و کافران بنشیند که ایمان  
بروز قیامت بنیاد ایشان را در چهار کافرانست **وَمَا يَكْتُمُ بِيَدِهِ**  
و در وقت کوی نمیدانند بر خیزان از روز قیامت **اَلْاَكْمَلُ مَعْلُومٍ** که  
کتاب کار از حد رفته اند **اَلَا تَتْلُو عَلَيْهِ آيَاتُنَا** چون خواند شود بروی  
آیتها می آید بعضی قرآن را **اَلَا تَتْلُو عَلَيْهِ آيَاتُنَا** که کافر را ف  
نهای نوشته پیشین است یعنی بقران ایمان نیاوردند **كَأَنَّهُمْ**  
ندست که ایشان میگویند **اَنَّهُمْ جُنْدِي هَٰذَا** که نه هاست **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ**  
بر دلهای ایشان **مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** آنچه میورفیدن معنی کناه ایشان  
بسیب آن شده است که دلهای ایشان سیر نشده و حق را قبول و ایمان نمی آید  
و رسول علیه السلام فرموده است که چون بنده کند نقطه سیاه بر دل  
او پس خود را اگر توبه کند دل او روشن شود و اگر توبه نکند هم دل او سیاه شود  
امام نوح گفت از این اول چیز است که بنوی معصیت الله باشد و چون

اینکه که او اینگونه یعنی غبار و سیاهی که چون کلاه بنشیند دل او با شتر سیاه  
شود یعنی سیاهی بسیار در دل او پیدا شود و کلاه را بگذرد و چون بنشیند شود  
طبع از وی و خیم کرد و یعنی مهر بخت پیدا شود و بیاعتبار کافران و بنیان  
نمود با ابلیس **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** کافران خیر و او گفت **كَأَنَّهُمْ**  
**يَكْتُمُونَ** و **يَكْفُرُونَ** حق که این کافران بنشیند در روز قیامت از  
خدا می خورند و دانسته شده که آن بعضی خدا می کار نیست چنانکه مؤمنان نیستند  
این آیه دلیل است که دیدار خواهد بود و کافران را می دیدار حق است همانرا خواهد زد  
بنشیند و هستان یعنی اهل این شهر که معصیت کنند بنشیند چون شکر  
شد به یاری **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** به سستی که این کافران در اندیشه  
کاشانند و فرخ **نَمَّ يُقَالُ** **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** **يَكْفُرُونَ** که گفت  
شود و این فرخ است که شام و در روز کوی میباشند و خیر از آنرا خبر میدهند  
ان فرخ حال بخار و کفر حال ابرار مؤمنان را بیان کرد و گفت **كَأَنَّهُمْ**  
**اِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلَدِينِهِمْ غَافِلُونَ** و کافران و کفران کافران  
ختم در زیر زمین **وَمَا آتَاكَ فَاَسْحَبْ** و چه دانی تویی و قوم تو ندانند











[illegible]

که تو ایام بر مسلمان طبع از زیر طبع بعضی درین طبع و امام فخر الدین رحمه الله علیه در  
معام تسکین این آیه کرده است به حقیقت معراج رسول صمد و کتب علامه شیراز امام فخر  
نقش درین طبع و رسول بیت نخست ساله قطع کرده و امام فخر الدین رازی در معام  
کفایت کوانی قطع ساقیت بعد در اندک محال نیست چنانکه بعلم اکتفاش معلوم  
است آفتاب جامع عظیم است که در وقت باره همچون که درین است و در آن مقدار وقت که  
استیز در دو در وقت و بدن قدم نه برادر و مقدار از ارساله قطع میکند و در آن  
حدیث که رسول عبد السلام از جبرائیل بر سید وقت فرستاده که لا نعم ولیاست بر حقیقت  
این صغی بسا اگر غیر بات الویاست سرور شیراز این مقدار ساقیت در یک نبض قطع  
محال نباشد و در پیش اولیاد است که سبب جان ابرواح الشیاطین محرم می افتد و توفیر طیفه  
سجود و بی مقبول است که در معراج بسیار کرد می درج الخ و خواص امام شمس العارفی سجود و  
حاجیه قوف قرانت رحمت اسمعیل گفت از آنکه مرغ و لشی الشیاطین آتیا دارد و از برای آن بسیار  
یا ویکند اگر تو خود را بدانی که چستی و کیستی سالی آن چیز را بر تو نبیند مانند بیت مرغیانه  
بجزو لا یجوز خود ندانی تو که خواص عجز جان جلد علیا نیست این که بدانی من کیم  
در راه دین اللهم نبشنا علی تصدیق الانبیاء و در قضا علی احوال الاولیاء و حق



الطیاقوس روی بود و دریم پوشید و پس بوسیم پشت فرمود و منع بود و در ماس و این تا  
خسوف عظیم کند بودند که درانی و یک چهره کرد و و با نایه او دوازده کرد و و درونی  
و بر آتش کرد و هر سومی که ازین خود بر نکشتی و بر آتش خدای خدای فاما پنج فری  
بر مومنان ترسیدی از آن آتش و در بهشت و در اندکی و درین سوره را و انت که در بخارم  
موضع آن بود و وجه و آن مومنان را بر دینی علیه علیه السلام بود و آن عالم جهنم از جهنم  
بر زمین خیر رفت و مومنان را بهشت و انجیل را بهشت و سبب بود و کرد و مومنان  
از قوم علیه علیه السلام در سحر ام افتاده بود و در میان جهنم و آن و بسیاری جهنم و آن به  
برکت و مومنان شدند و بدین علیه و راندن و این کار که جهنم و آن را قهر آمد و خدای عظیم کند  
و بر آتش کرد و هر که ازین ترسائی بر نکشتی و بر آتش انداختی و این پیش از  
سول علیه السلام بود که در آتش در آن یک پنج ضرر بودی ترسیدی تا آنکه روزی را آوردند  
و آن زن فرزندش بخواره داشت که ازین برگردد و از برای آن فرزندش گفت ای مادر چه کن  
که این آتش نبست که جلای کل بچاست و بقول و بسیار آنکه مردم در آتش اند  
خفتی دوازده هزار کرد و بدو بقول بفرمود که بودند بعد از آن آتش را به نواز  
خسوف بر روی اند و کرد و کافر از آن گرفت و بعد از بهشت و این قصه قاضی عبدالصمد فرمود  
فرمودی

فرمودی رحمت الله علیه در تفرغ و آورد دست و در تفرغ و آورد دست و در تفرغ و آورد دست  
ساختیم و نیت مومنان است که در برای عالمان چه کند و از مومنان برگردد و و نور و جا  
کرد و یکنوازی عالمان کرد و از مومنان و در بهشت و از برای طاعت این خدمت کند و تو کی  
حق می کند کسی که از خدای پند و در خدمت سید برسد و چه که یک حکم فرمودی سبک بود  
مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان و درین ایامی و در میان پیشانی و پیشانی  
نیز که جهان بر روی و بر نوازند است که در تفرغ و خیر السلام و جز است که بسیار  
نشر است که خدای فرمود که هر چه در دل که خدوست ازین دولت بوسی که یاقوتی  
بسیرو آن جهان جای که کفر و هوایید زیرا که در جانی حاکم فرمود و مایه مسلمانان  
سازید از برای نام دام دام چون در دانی : جمال نقش آدم را نقاب نقش شیطان  
الشار ذات القوود بدل اشتغال است از خود و التاد یعنی جانی شد  
که لغت کرده شده اند یا از خدای که یار آن آتش بودند یعنی آتش بزرگ و خدای  
کرد و بودند و بر آتش و آنکه که خدای کند و و مردم را عذاب میکردند و آن آتش  
یاران خدای و آتش لغت کرده شدند از نام عیالها قعود چونان کافران بر  
کناره خدای نشسته گاه بود و در القعود جمع قای یعنی بهتر از این در تخت

نشسته بود و هر یک را نای آتش و که مومنان مردم را این در آتش می انداختند و لغت  
علی ما یعلون بالانوار من سوره و آنچه اینان میکردند مومنان  
حاضر بودند و درم میکردند و در آن بودند و آن عذاب مومنان و ما قعودها نام  
الا ان یومئوا بالله العزیز الحمید الذی و عبید نکردند  
کافران مومنان را یعنی عیب نداشتند آن مومنان تا کافران عیب کنند  
شان مکرر که ایمان آورده بودند و در یک عالمی بر همه چیز که به پناه است و ستوده  
شده است در هر وقت لله ملک السموات والارض ان خداست  
که در او یاد شای و برین ثابت و الله علی کل شیء شهید و خدا را  
بر همه چیز تا کواست و دانه است بر همه چیز تا بر چیزی که در او ای و ای از یکی و دیگری  
یعنی این کافران مومنان به عداوت و دشمنی نداشتند مگر بی جهت ایشان  
آورده بودند و چنانکه مومنان به صفات کمال متوجه است از نقصان و زوال یعنی  
بی باید که هیچیانی که در دست و دایره ایمان آورده اند و خدای است و دشمنی کنیه و محسوس  
بر ایشان که در آتش کار بر عکس میکنند و حسدی بر بند ایشان نیست و این است که  
بدون آن حق نیاید و دشمنی کنند و حسدی بر ایشان نداشتند این را در میان و در هر یک از کافران  
بنده بر هر کس که نای نداشت و در بر جیبی : بر سراج جسد بالکستی مادم غیر از تو

بادم بشیران تو بزرگ میکنی با ملایک عزت بزرگ میکنی و چه صفات بسیار بود که  
صفتش اما است الله مدین رفتی که هر صدیق را زنده بقی بنده که بستان عاز  
خان از جوی بر مکران آب می رود و می بماند و حلال کافران را می اندازد ای الک نیت  
فتقوا المؤمنین و المؤمنات بدرستی که عذاب کردند مردان مومنان را و در  
نای مومنان و در خدای انداخته این را تفرغ که در تفرغ پس تو به نکرد و از  
کافران و در خدمت کافران پس بر ایشان در تفرغ که در تفرغ پس تو به نکرد و از  
لهم عذاب عظیم و و کافران را بود آتش سوزان در دنیا به آزان خدای  
بر روی اند و این را بهشت و خدای که آتش بفرمان خلاصه و دوی سجده و  
صفت مومنان را بیان کرد و گفت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم  
جنتان تجری من تحتهما الانهار بدرستی که آن که ایمان آورده  
و عملهای نیکی کردند ایشان را دوستان نایه و در زیر درختان و جوی  
ذالک الفوز الکبیر و این است که در یک عیسای آن سوسان که با آتش  
اخذ و جبر کردند بر ایشان را بهشت جاودان و خلاصی یافت از عذاب بادی ان  
اطش ذلک استبدید و بدرستی که رفتی خدای است و در تفرغ که در تفرغ  
سخت انکه تفرغ یبذل و تعبید و بدرستی که آفرید خدای تا با















لَسِعَهَا رَاحِيَةً اِزْ بَرَاي كُوشِدَن و عَمَل كُنْد و رُخْشَوْد بَاشَانْد و چُون  
 شَبَه رَه فِي جَنَّةِ عَالِيَةٍ و رَه نَه نَه نَه لَاقِصَمَعُ فَيُطَا  
 لَا غِيَّةُ شَنْوِي و رَه نَه نَه نَه بِلَا مَعْنَى و بِلَا طَل بِلَا حَكْمَت و شَانِ  
 حَمْدُ كُفْتُ و فِيهَا عِلِّيَّ جَارِيَّةُ و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 حَبِيبَةُ اِيْمَارَوَان نَه فِيهَا سُرُورُ قُوَّةِ و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَرَا سَه اَكْرَا زَالَاي اَن جَبْرِيَّةُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَمَّ جَدَانِ اَلْحَيَايِي فِي اَللّٰهِ عَرَفَ لِيْظَرُ اَلِيْهَم اَهْلُ اَلْجَنَّةِ كَمَا  
 يَنْظُرُ اَهْلُ الدِّينِ اِلَى كَوَاكِبِ اَسْمَاءٍ بَعْنَى كَسِيكَةٍ بَكِيكَةٍ و سِيَّي دَارِنَا  
 بَرَايَا رَضَايَا خَدَايَا و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَهْلُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَهْلُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 مَوْضُوعَةٍ و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 جَوِي اِيْكَامِ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَزْ نَه

اَزْ نَه و غَيْرَانِ و شَاوِقُ مَصْفُوقَةٍ و نَه بِلَا مَعْنَى اَن لَخْتَه نَه بِلَا  
 يَكْدُ بِلَا مَعْنَى نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 بَعْنَى قَالِيْن اَوْ بِلَا طَلَا بِلَا مَعْنَى و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَن لَخْتَه نَه و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 سَلَمُ بِيَانِ كُرْد و لَقَرُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ اِلَى الْاَوَّلِ كَيْفَ خُلِقَتْ سَبْعُ سَمَكِيْنٍ بِرَبِّ  
 بَشَرَانِ كَذِبُ كُوْنِ اَقْرَبُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 شَوْنُ و جَنْدِيْنِ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 كَيْفَ خُلِقَتْ و جَرْمُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَوْ نَه و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 كَيْفَ خُلِقَتْ و جَرْمُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 جَنْدِيْنِ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 بَلَاغُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَزْ نَه

و فَعْنَاهَا اِيْ وَ كِيَا نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اِنَّمَا اَنْتَ مُكْرِمٌ سَبْعُ اَوَايِيْ حَمْدُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 عَلِيْكُمْ و صِيْطَرُ و نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 بَايِي كَاغَرَانِ بَايَانِ اَوْرَه اِيْ اَن نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 الْمَشْرِكَ بَلِيْنٍ و قِيلَ بَعْنَى اَن نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 خَلْقُ كُنِي و سَلَا كُنِي اَن نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 نَه نَه و عَقْلُ كُوْنِي و نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 سَعَادَتِي بَرِيْنِ و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 و رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 بِيْ سَوَلَتُ بَرُو و اَوْرَه اِيْ بَا سَا مَعْنُوقُ كَايْدَا نَه نَه  
 نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 هَت و مَه و لَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 جَزْ قَرَحُ رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَصْبَعِيْنِ كَيْفِي الْاَمْنِ تَوَلَّى و كَفَّ مَعْلَلُ بِهِ اَللّٰهُ الْعَلَّابُ  
 اَزْ نَه

الْاَكْبَرُ لِيْنِ اَن كَسِيْ بَرُو و اَزْ اِيْمَانِ و كَاغَرُ سَوْدُ بِلَا مَعْنَى  
 سَيَاغُ و بِلَا مَعْنَى رَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 شَرْبُ و مَعْنَى بِلَا مَعْنَى يَكْدُ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 كَسِيْ كُوْنِي كُوْنِي اَزْ اِيْمَانِ اَوْرَه اِيْ اَن نَه نَه نَه نَه  
 نَه اَن عَلِيْنِ اَحْسَبَا اَم بِلَا مَعْنَى نَه نَه نَه نَه  
 اَزْ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 بِلَا مَعْنَى نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 مَقْلَبُ الْقُلُوبِ كَفَّ اَمِيْنٍ لِبَعْنَى اَم اَللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ  
 و اَلْحَمْدُ لِيْ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 و دَلِيْلُ بَرُو كَرْتِ بِلَا مَعْنَى نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 و نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَوَّلُ مَاهِ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 كُوْنِ نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه نَه  
 اَزْ نَه



یعنی روز عید قربان است و التوتیر بجهت طاق یعنی عید در مقام است  
و بقول مراد از شفعه افریده شده است و از تر افریده کلامت غیر از این نیز گفته امام حمزه  
و کسب ای و او تر کبر و او خوانده اند و بایه قره بفتح و او خوانده اند و الکیل اذا یسیر  
و جبرست بن جعفر که در بعضی گفته بود و روی و بقول بعضی مراد از این آنست که جبرست  
از روی از عفات بنزد الله و نه و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم نیز مخدوف است ای  
یعنی یعنی جبرست انجیر که یاد کردیم که انجیر غدا بکند و شود و کافران را بقتل قتل  
فذلک قسم الذی حیث ایامت در بن جبرست یاد کرده اند سوگند بزرگ که میگویند  
که عاقبت یعنی عاقبتان دانسته که سوگند بزرگست باین اشیاء و عظام عجایب قدرت  
و بدایع حکمت اند و این عاقلان انبیا و اولیاء الله که دیده دل ایشان بنور الله  
منور است و بواطن ایشان مصوبت بر روی شعلت روی را بر بعضی باز روی  
تا شعله نبینند لا صلوة کف الا بالحضور الم ترک فعل متبک بعدا  
و بنسبت به تو ای که که پر کرده است خدای یاکو نزد ما قرآن پیشی یعنی سید که بگویند  
هلاک کرد خدای یاکو عاویان را که ایشان را ارم ارم نام بود و ایشان را دو عاوی بود نه  
عاوی اول بر عوی بن ارم بناسام بنان فوج بود از قوم و عاوی دوم بود و عاوی پیشی

و عاوی پیشی را دو بر بودند نام یکی شده و نام دیگر فرید و ایشان را قوم بود و عاوی  
بودند و قبل ارم نام بوستان که شده و بنا کرده بود و فعل الاول ارم عطف بیا و نه  
بعباد و علی النبی المضاف الیه و قوله یعباد صاحب ارم و آتیه العباد  
الذین که ارم نام بوستان شده و با سوتنها و عمارتها بود که میخواستند مثلها  
فی الیلا که افریده شده است دانسته اند و شهر او قبل عاویان را از بالا بودند  
که قاتل یک هفتصد گز بودند و نشسته بود عاویان در سال عمر بود و ان ساحوی  
و عاوی خدای میکرد و همه روی زمین را گرفت و پشت ساخت و در میان عاوی درشت  
سیصد سال جوان تمام شده خواست تا بشکری خود دراید و روزی بهشت که مثل او  
کس ندیده بود و وصف او در کتب یحای کرده شده است چون نزد یک رسید عاوی  
به ایشان را بیک گوز که از آسمان آمد هلاک کرد و کوفت و بر پیشی و نه بایه بگویند  
هلاک کرد خدای یاکو مرگود یا فاکو که قوم صلی علیه السلام بودند الذین جابوا  
الاصحاب بالودیه انانکه بریدن شکها را و شکها را اجاه و خانه نام  
خسته را از شک برید و در مرقع که از روی العرش نام است و هزار بار و هفتصد  
کوشک کننده بودند در کوه با تا قفا و واقفا همه خدای یاکو هلاک کرد و چون

چون شتر حار کشیدن و فرعون ذی الاک و قاده و نه پیشی و نه بایه  
که بر خدای تعالی بفرعون که با میخها بود و بقول عبد الله بن عباس  
رضی الله عنه مراد از این میخها آنست که لشکر بسیار است و دانسته ایشان  
را خیمه تا بود که با میخها استوار کردند و بقول امام جعفر مراد از این میخها آن  
بود که خلق را چهار خیمه کردند و هلاک کردند و با میخها که علماء روایت کرده اند  
که فرعون را خیمه داری بود و هر شل نام بود که ایما آورده بود بموسی علیه السلام بنیهای  
از فرعون یعنی از خویشان و ندیم نزدیک فرعون بود و وزن وی مثله در  
و خضر فرعون بود و این را نیز ایما آورده بود بموسی علیه السلام نهان از فرعون  
روز و خضر فرعون دانست و فرعون بکفت و فرعون آن زن را کفت از این سوط  
بگرد بگفت آن زن راه فرود تا چهار دست و پای او را بر زمین میخها و خسته  
و هر کس از آن خیمه خاوی غیر از این آورده بود او را نیز بدین نوع خراب کرد و  
از ایما بگفت الذین طغوا فی الیلا و انانکه بی فرمایا کرده حتی بنابر  
در نهرا فاک او اینها الفساد بر بسیار کرده و نهرا بنی را  
یعنی که بسیار کرده و قصب علیه فرعون بک سوط عدا بیه  
سوی بر خسته برود و لاریتور ایشان تا مانده شکلی را امام سید گفت یعنی

بر یکی را بیک گز خراب عاوی را بیا و نمود و این را با قوا که از آسمان آمد و فرعون و  
فرعونین را خرق کردند و آتیه و بک لب الیها صا و بر آتش پرور  
و لاریتور صا و صا و صا و قبل راه تنگ که گذر میروی بنشیند یعنی  
خدای تو میداند و می بیند و می شنود و هر چه بختی برود و هر چه میکنی بروی  
پوشیده نیست و روزی که از خراب کند در آخرت غیر و بیکس از روی بنیهای  
نماند و قبل فرشته کاخ خداوند بر سر طاعت با گوزن و انجور را آتشانی بخت جاو  
پرسد اول از تو چیست و از ایما دویم از نماز سیم از کوفه چهارم از روزی هفتم از صراط  
و صد و هفتم از طهارت و شل هفتم از حق و الدن چون از همه مانع شود و جواب صواب  
گویند ان شاء الله بهشت رسیده و اگر نه بدوزخ افتد تعویذ الله من الذلک چون حال کافران  
که نشسته را بیان کرد و گفت و فلان را بیا و کرد و گفت از عاوت نایبندیده ایشان  
خبر کرد که در نهانها نشسته و ایما بیاورند و در میان صبر نگذارند و وجود الله حق  
و ان و بنیای ان و بک لب الیها صا و این را دانست باز از حال کافران بیان کرد و گفت  
فانما الایمان انما ما اتبیل و بیه ایمان کافر معنی بهر کافران  
با چو از نماز پیش برود کاه و لاریتور فاکو که پیشی کند با و ببال و فرزند و نفعه  
و نیز گفت برودش فیکو و لاریتور کن من سبانی کافران بگوید برود  
لاریتور من پیشی کرد و عزت و حرمت خود در پیشی کند که حق و مال را دوش و وقت







از خوشنودست جفا بشاوی برون آید از نور او خوشنود شود فرشته گاه آسمان  
 نظاره کند و در ای آسمان را بکشت بند وانی مومنان را امرزش خواهد فر  
 ۱۵۰ اید تا جان مومن حق را سجد کند فرمان شود میکائیل علیه السلام را که جان  
 او را بنزدیک جاناتهای مومنان ببرد و کور بر روی فراخ کردن تاراحت و آسا  
 بیش بجان او بنده رسد و اگر چیز از قرآن خوانده باشد نور او را کور از منور  
 داند و خوشی به خشم چون کسی که تو غرور و تنفس و خواسته از حق باشد الماهم  
 از رفتن و چون اجل کافر در رسد و فرشته گاه بیانید بر سر بالی وی و بگویند  
 ای نفس پس برون ای ازین نفس پس بد بظایب درون که خود را بیکاز تو  
 خوشنودست بخود با آتین ذلالت لکن **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**لَا اَسْمِعُ بِهِذَ الْبَکْکِ** یعنی بگویند کایم لازیدت و معنی  
 جنبینی باشد که سوگند یاد میکنم باین شهر که و بعضی میگویند که لازیدت  
 معنی جنبینی باشد که چنانکه کافران میگویند که ما را رخ و غدا بنخواستند و  
 اقسام بهیذ البدن عجزت که **وَأَنْتَ حَلَّ بِهِذَ الْبَکْکِ** و حال آیت  
 تو حلالی درین شهر یعنی تر و است درین شهر که جنگ کنی به کافران و یکیشی  
 بر کسی

هر کسی را خواهی از اینان و غرض از تو روایت و تر و است در یک است از روز  
 فتح مکه باشد **وَوَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ** و بجزمت مادر و پدر و فرزندان  
 او ببقول دیگر پدر و فرزندان باشد **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**  
 و بدینکه اگر بدیم آدمی را در پنج و سخی یعنی اگر بدیم او را پنج دنیا و آخرت  
 بکنه و قبل اگر بدیم آدمی را است و بالا مراد ازین انسان است و ببقول بعضی  
 همه آدمیان نیست و ببقول دیگر است و ببقول امام مقابل مراد ازین انسان  
 کافر معینی است که در قریش مشهور است بقوت و زور و دشمنی رسول علیه السلام  
 بود نام او جر کلمه بوده است **الْجَسْبُ** اینست در کافر که نام او کلمه باشد  
**أَنْ لَّنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ** که هرگز قادر نشود بر وی بچسب معنی گمان  
 میرود که خدای تعالی بر وی قادر نیست و بر او اهلک نخواهد بود و درین گمان بود که کاه درو  
 شمنی گرفت و در خاک غلظت گرفت و میگفت که کشت مرا خدای می صلع  
**يَقُولُ سَيُكَلِّمُنِي اللَّهُ فَكُلُّوا** نیت کردم بعضی خرج کردم مال  
 بسیار در دشمنی که دروغ گو می گفت چون فقیر و بی نیاز بودی رد و گفت  
**الْجَسْبُ** آن لکن **لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ** گمان می برد این کافر که ندیده است

او بچسب معنی خدای میداند که وی دروغ گو بود و شرم نمیدارد از خدای تعالی و خلقت و  
 ببقول دیگر مراد ازین انسان ابو جهل است لعنة الله علیه بعد از بنی قریظا یاد کرد و  
 دلیل بر قدرت خود برین کافران و برین که و رازنده کند و غلب کند و این دلیل  
 بر نفسی این کافر بود پس گفت جل جلاله **لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِشَّةً** ای ایا بنا فریدیم  
 این آدمی را در چشم بنیاد و کسان و زبان گویا و بستان و شفقتی و دواب  
 بر بالیا و دانهها و **وَلَقَدْ كُنَّا مِنَ الْإِنْسَانِ** و نه نمودیم تنگی و بدی  
 و قبل دروستان در بعضی آن خدایی که قادر است بر افریدن انجمن و قادر است  
 بر همه چیز خواهد و همه چیز را در حال این کافر از او انداخته و خرج کرده این  
 کافر این بنی رسول صلی الله علیه و سلم میداند و قادر است بر هر که کردن و  
 زنده کردند او و غدا بگردان او این کافر از عذاب آخرت غفلت و غم آنند  
 و ندانند که چه راه دشوار بر پیش دارد و استعدا و آن نیک حق تا از غفلت  
 آیت خبر کرد و گفت **فَلَقَدْ كُنَّا مِنَ الْإِنْسَانِ** پس بخور این کافر نکرانست  
 راه قیامت که ده دشوار است و قبل پس او کفر را نشسته است بر پنج و سخی و  
 ببقول بعد از خبر آن عقیده است که دروغ است غیر بل صراط و ببقول امام

امام کلبی ان عقبه بل صراط است بروی دوزخ نهاده شده است از سوی  
 بار کثیر و از شمشیر تیز تر و مسافت وی هزار ساله فروراه است بر آند و هزار  
 ساله بهواری او و هزار ساله فرو آند وی و بر سون حقیقی چندان باشد که از شمار  
 دیگر تا اقتاب شناسنی و بعضی همچون برق بگذرند و بعضی همچون باد بگذرد  
 و بعضی همچون آب تیز رو و بعضی همچون دوان دوان و بعضی غشیرات  
 غشیران و بعضی افتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و ببقول بعضی مراد از  
 عقبه اعلا صالحت الحانت بطریق السقاره مصره اعمال صالح را شنیده  
 کرده است بگذشتن عقبه پس معنی این جنبی تقدیر باشد که نکران کافر گامی  
 و عملهای نیک را سبب بد شدن آن مرخلای او از دوزخ و آن عمل بی  
 صالح نیست که بیان کرد و گفت **وَمَا أَتَى بِكَ مِنَ الْعُقْبَةِ** و تو هر دانه که  
 چست یا هر سبب گذشتن عقبه **فَلَقَدْ كُنَّا مِنَ الْإِنْسَانِ** کنان کردنی از بنده کی یعنی  
 بنده را از کردنت **وَأَطِيعُوا** یاد آن خوردنت **يَوْمَ نَبْذِي** مستغیبه  
 در روزی که روی کر سندی **بِمَقَرَّتِهِمْ** یا مقربیه بستم به پدر را بخویش  
 باشد بعضی خویشان و نه باشد **أَوْ قَسِيْنَا** یا مقربیه یا کد یا یادرویش



یعنی برخاک افتاده بود یعنی طعام دادن از برای رضای حق باشد و از برای ریاضت کمان من الدین استوا پس باشد از آنکه کمان آرد و بد  
یعنی این از اندیشه و طعام دهنده از مومنان باشد که کافران شهر باز پس  
و توأصو بالصیوة و این مومنان یکدیگر وصیت کنند باشند بصبر و بلا  
و طاعتها و توا بالرحمة و وصیت یکدیگر بر رحم کردن بر خلق اولیای حق  
اصحاب الیمین ایشانند که باریان دست راست باشد یعنی نامه ایشان را  
در قیامت بدست راست دهند بایشانند که یمن و برکت باشد ثانی یعنی بهشتی  
باشد نصیب و ایشانند ازین آیت که خصلتها را بسجده تمام کند یکی آیت  
دویم وصیت کردن بصبر و طاعتها و در بلا سیم رحم مخلوقات چهارم ادا  
کردن بنده یا مد کردن در بهای او او غم طعام مستحقان را برای رضای حق  
یقائن ثانی یکی جنبی کردن باین کار باشد و الدین کفر و بایستایان کفر  
اصحاب المشکاة و اشک که نرویدن بایتهای ما یعنی بقران و غیران  
و دلائل توحید را اینند چنانکه بدان بسبب شکی بدی های ایشان نه مهای اینان  
است

است چنانکه عظیم نام ناسو حسن و برایشان باشد استغنی که در آن آیه  
است باشد آنجا کافران نویسد که در آن آیه و پیوسته در دو رخ نموده  
باشد و باشد ایشان در آتش باشد القرقی موصلة و بالعنه لیس الله  
الرحمن الرحیم و الشمس و بحر اقیانوس و خلیها و حیرت و نشانی  
اقیانوس و القرقی اقیانوسها بحیرت ما چون براید در نایب اقیانوس و  
این همه اول ما باشد آنکه و این ظاهر است که در نیم اول نورانیست ما دور  
طرف مغرب نقصانست طرف مشرق و در نیم آخر برعکس جنبی بر طرف  
که مقابل اقیانوس است از آن سوت و در شرح کتب فی سید یعنی آورده است  
که امام قزوینی که ما نوران اقیانوس میگردد و شیخ ابو منصور صاحب ترمذی گفته است که  
احتمال جنبی دارد که جنبی باشد یقال فلان فیج تا حنی کنایه تا خدمت  
برین تقدیر معنی جنبی باشد که بحیرت ما چون نور گیرد از اقیانوس و عا علم  
نجوم بریند و آنها را اذاجکیها بحیرت ما چون نور گیرد و نشانی کند دنیا را  
باتارکیت و الکیل اذاجکیها بحیرت ما چون نور اقیانوس را

و ما بینها و ما بینها و بحیرت آسمان و بناء آسمان و الارض  
و ما بینها بحیرت زمین و کسرا بنده و نفس و ما بینها  
بحیرت تن آدمی و راست کردن اعضا و افعالها بحیرت  
تقویها پس بیان کرد حق با ویراه تقوای و خدا ترسی او را و راه  
کنه و کافری و بدی را قد افک من نکتها بحیرت آن چیز که یاد کرد  
نیک نیستند که نفس خود را پاک کرد از کفر و کینه و عمل کرد با نجه فرموده  
بود و قبل نیک نیست کسی که حق را و پاک کرد از کفر و کینه و قبل نیک نیست  
دستگاه بد ریتی زیاده کارند و پاک شد از نیکها و قبل پاک شود کسی که حق  
و براتوفیق طاعت نداد و نفس خود را خوار فرمود پس این کافران که نفس خود را  
بکفر و کینه و بدی و حق را این را عذاب کرد و گفت کتب شود  
و طغوتها دروغ گوید داشتند و دیان بفرمان را که ان صلا بفرموده  
بسی کفر و فرمایند اذ انبعث اشقیها چون که بخوات و مشتافت  
به بخت ترین شود و این کفر را بن سالف بود یا مصطفی بن و روح این دهر بود

و ما بینها و ما بینها و بحیرت آسمان و بناء آسمان و الارض  
و ما بینها بحیرت زمین و کسرا بنده و نفس و ما بینها  
بحیرت تن آدمی و راست کردن اعضا و افعالها بحیرت  
تقویها پس بیان کرد حق با ویراه تقوای و خدا ترسی او را و راه  
کنه و کافری و بدی را قد افک من نکتها بحیرت آن چیز که یاد کرد  
نیک نیستند که نفس خود را پاک کرد از کفر و کینه و عمل کرد با نجه فرموده  
بود و قبل نیک نیست کسی که حق را و پاک کرد از کفر و کینه و قبل نیک نیست  
دستگاه بد ریتی زیاده کارند و پاک شد از نیکها و قبل پاک شود کسی که حق  
و براتوفیق طاعت نداد و نفس خود را خوار فرمود پس این کافران که نفس خود را  
بکفر و کینه و بدی و حق را این را عذاب کرد و گفت کتب شود  
و طغوتها دروغ گوید داشتند و دیان بفرمان را که ان صلا بفرموده  
بسی کفر و فرمایند اذ انبعث اشقیها چون که بخوات و مشتافت  
به بخت ترین شود و این کفر را بن سالف بود یا مصطفی بن و روح این دهر بود



تا خلق را احسان کند و خلق را نیکو و الا نفعی حجت خدای که  
 فرموده و او این نیز دلیل بر عظمت آن توحید و السلام و ثواب  
 را در حق شکم مادر محسوس تواند آفرید مگر خدای عظیم قادر حکیم که ویرا  
 شکر و انباز نیست اگر بنده عاجز بنده و با عیب معیوب بنده و عاجز  
 مرخصی را بنده ایست **سَعِدَ لَكَ الشَّيْءُ** بدرستی که تو خوش شانس و بر خیزد بر آنکه  
 هست بعضی دنیا طلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو و بعضی رفا خدای  
 و بقای خدای تا بعضی عمل مومن از برای بهشت و عمل کافر از برای دوزخ  
 رخ بعضی مگویند این آیت در حق ابابکر صدیق **سَعِدَ لَكَ الشَّيْءُ** که  
 است و قبل در حق ابی بکر نازل شده است که بلال را خرید بهت از خواب  
 کافرش بپا کرد و آن را دوزخ و آن چنان بود که ابوبکر در خانه این  
 کافر میگذشت و از بهشت که احدی میگوید آن کافر طلب و گفت که این  
 گیسو که او را میگوید که گفت که غلام من است که به غیر صلح علیه السلام ایمان آورده و  
 در اوقات خواب منم و بر او خوار بر میخیزد و می نهاده و شک بر بالای او نهاده و می  
 که او از ایمان آوردن بگریزد و او از ایمان بر میخیزد و ابوبکر رضی الله عنه بهای  
 گرفته داد و او را از آن کافر خرید و او را دوزخ و جماعت دیگر نیز کافران عذاب  
 کردند

15

میدوند از برای اسلام او این را نیز خرید و او را دوزخ و جماعت دیگر نیز کافران عذاب  
 نازل شد **فَأَمَّا مَنْ أَعْطَاهُ** بلکه بدو مال خود را از برای رفا خدای و ثواب  
 سوسان را خدای کرد از عذاب کافران و از خدای تا ترسید و آتقی و **وَصَلَّقَ**  
**بِالْحُسْنَى** و راست گویا دشت خدای تا رسول او را به نیکوترین چیز یعنی  
 بهشت که است گویا **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** بر آید آسان کنیم  
**لِلْحُسْنَى** که بر آسان تر یعنی بهشت آسان کنیم بر وی و توفیق طای  
 عشق و عیلم چنانچه ابوبکر توفیق و ایمان و آسان بخیل آسان بخیل  
 با سائل و مال خود را داد و در رفا خدای تا خیر بر کرده و استغناء و  
 نیاز و دشت خود را از حق تا و نیاز نمی کند و **وَلَكِنْ بِالْحُسْنَى**  
 و در حق و بخیر و بهشت **فَسَخَّرَ لِي سِرِّي** پس بر من آسان کنیم و **وَاللَّعْنَةُ**  
 مرد شوار تر یعنی دوزخ را چون بروی آسان کنیم چنانکه این کافران بلال را  
 از دوزخ بگردانید و از اسلام برگرد و **وَقَالَ يَعْزِي عَنهُ مَا لَهُ إِذَا تَرَكْتَنِي** و سود  
 نداشت بر مال چون کسی سلاک شد و آن دوزخ و دوزخ یافت و در کور و قبل  
 هر سود داشت و بر مال وی **إِنَّ عَلَيَّ الْهَلاَكَ** و بر آید بر مات بیایا که بر  
 راه راست تا بیایا کنیم و بر کوه و ایمان آرد توفیق و هوش و **وَأَنْ لَّنَا لَلْأَخِرِ**

**وَالْأَوَّلِي** بهر سبب مال است این جهان و آن جهان که از آن کفر طلبند یا و ایمان  
 چنانکه ابوبکر را در هم در دنیا و هم در آخرت به پیش و مادرش و پسران و  
 دختران هم ایمان آوردند و یکی را از این صحابه دست نداد و آنکه **مَتَّكُمُ**  
**نَارًا تَأْكُلُ** پس پسیم کردم و ترسایندم شما را از آتشی که زبانی است  
 بعضی بزرگواران که از آن کافران و عیب سالار و از آن کافران و  
 غلامان و دوزخ و فرشته که عذاب گزرا بر سرش میزنند و در آتش افکند  
**لَا يَصْلِيْهَا إِلَّا الْأَشْقُ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى** و دنیا بدوران  
 آتش زمان زنده مکان کافر بدشت که در دوزخ گویا داشته بنده خدای تا یا  
 الا نفعی را و روی گردانیده بنده و حق را قبول نکرده بنده الا نفعی یعنی استغنی بنده  
 و مومن عامی را خدای تا بیامرز و تا در کشته دیگر از دوزخ بمقدارش بدرد و  
 آخرش را بیرون آید مر حیه طائفه که میگویند با وجود ایمان بنده که دنیا نذر  
 و مومن در دوزخ در دنیا بد و تکیه با آیت **يَكْفُرُ** و جواب آیت که سر او از این آتش  
 آتش مخصوص است و **يَسْتَجِبُهَا** الا نفعی **الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَكَبَّرُ**  
 و بنده دور کرده شود این آتش که با و کردیم از آن بهر چیز گاری که میدهد مالی  
 خود را در کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و حرام و گناه بچوده  
 ابوبکر

ابوبکر یعنی اتقی بود **فَمَا لِأَحَدٍ عِزٌّ مِنْ بَعْثِ خَيْرٍ لِي** و بنده  
 مر کسی نزد این استغنی اتقی که او جزا باید داد یعنی ابوبکر که گفت کسی از مومنان  
 خریدار کافران و از او کرد از برای رفا خدای تا و از برای خیر و دیگر **الْإِتِّفَاعَ**  
**وَجِهَ دِيْنَهُ الْأَعْلَى** یعنی نیکو ابوبکر انکارای خیر را که از برای طلب کردن  
 خشنودی هر دو را و خود که بر سر بنده محمد بفرست و استعلا و **وَلِكَيْ يُوَفَّى**  
**لَهُمُ اللَّهُ الْخَيْرَ الْخَيْرَ** بر آید حضرت ابوبکر خشنود شود بد آمده  
 بهشت از خدای تا در سورة فضل ابوبکر رضی الله عنه معلوم میشود و ای بر افضی سک  
 پس که دشمن میدارد و وای بر خارجی که پس بدد و در امر المؤمنین بخار رضی الله عنه  
 دشمن میدارد و افضی را دوزخ و دوزخ را دوزخ تر رافضی بر کشته چشم و  
 خارجی بر کشته لیس بد کینه ای کارها و خصلتهای نیکه چهار بار بفرموده است  
 و در بسیار سوسان بوده است و خواهد بود **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ**  
**لِيَسْمَعَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَالْحُسْنَى وَالْكَبَلِ** و از آتشی  
 بمرت جانش گاه و قشیت که بیرون از اوقات نماز فریضه که در وقت  
 فاضلتر از وی نیست و از این معنی که بر کارها نماز جانش است چنانکه  
 حضرت بفرموده است و قبل بمرت آنجا است گاه و حق تا سستی گفت بویله



علیه السلام و اللیل اذا سجدت بربها و یسجدت بربها و یسجدت بربها  
 تارک شود و حق دوی بیارند و قبل بخت شمع عراج که مصطفی صلی الله علیه و آله  
 مَا وَدَّ عَمَّكَ بَنُکَ وَ مَا قَنَیْ وَ نَکَدَ اَنتَ خَدَیْ یَا تَرَا وَ نَمْنِ لَمَرَمَ  
 ترا سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه بنی جودان جن پرستانند که  
 وقت بروان آمدن پیغمبر علیه السلام شدند است باید که در میان ما کسی پیدا شده است  
 تمام و دعوی پیغمبر میگفت و صفت در بیان کرد و چون گفت که وقت بروان  
 آمدن پیغمبر از زمان خود است و این مرد دعوی پیغمبر میگفت از وی سر جز بر سر  
 یکی از اصحاب کف و دیم قصه دو نفری سیوم از روح و اگر این روح را بیاید  
 نکند این دو چیز دیگر را بیاید کند بنی ماه فرستد تمام پیغمبر که راست است یا و  
 دو رخ رسول علیه السلام را از آن مکانی که بنی جز بر سر رسیدند گفت و جواب گویم و او را  
 تا گفت جبرائیل علیه السلام نزود روز و بقول امام کلیبی نیاید و بقول اصحاب جبر  
 نیاید و بقول دیگر پیغمبر روز بیاید کافران مکه گفتند خدای که در آن است و در آن است  
 بجهت خداوند یاری سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد باین چیز که اگر فرستد انستیم و  
 نمی کند انستیم بداند بر جای رسد که در آن است و پیغمبر یاری سوره را فرستاد و  
 مقدس است بعضی بخت ربانی و بخت لیل نیز بر زمان گفت اندک احتیاج است مقید  
 کردن نیست مگر از پیغمبر که این سوگند است بصافات عظام حق یثا سوگند بصافات

بصافات افرویدن این مخلوقات عظام و این سوگند بنی عظام حق خواسته است از پیغمبر  
 باشد همچون سوگند محبوب و معنوی بنی مائش و بگوید بخت مو من و بخت کوی من  
 و بخت دی مائش و انداختن این سخن را مو من و بخت مو من و بخت کوی من و بخت دی مائش  
 هم شده و بخت هم بخت و هم جفا سبکی کسی از حلاوت و حرارت عشق پیغمبر  
 محروم را دشمنی تو جز بوی بهیست دیم و لا لا یخیر عنک الله و لا یخیر عنک الله و لا یخیر عنک الله  
 چنان ترا می بخت که بنی جفا بعضی مائش را و بنی مائش را و بنی مائش را و بنی مائش را و بنی مائش را  
 چنان آخر ترا بخت که بنی جفا و حال و ای و تجلی خفا خواهد بود و مقام محمود  
 اکرم و مشهور اعظم که آن را بر اندازد عالم انجاست و بهر ترا و کسوف یحیی  
 رَبِّکَ فَتَقَرَّ عَنَّا وَ هَذَا یَسْمُ بِهٖ تَرَجِدُ عَطَا و هَذَا یَسْمُ بِهٖ تَرَجِدُ عَطَا و هَذَا یَسْمُ بِهٖ تَرَجِدُ عَطَا  
 او پیش و شفقت است و سیفی الله غیرت است که رسول الله در مقام مدح  
 در ذات جدی پیغمبر را بر بخت که بنی جفا و حال و ای و تجلی خفا خواهد بود و مقام محمود  
 در جات معبودی و یاری رضی بنده رسول علیه السلام فرمود که ترا از استی در دو  
 رخ باشد بنی رضی بنده این نیز از جرات بارگاه است امید بسیار است از این آیت  
 لقب عاشق انیت که رضا و محبوب چو در آن است و این است بیاید و در عالم بعانی  
 عرض کند التفات کند نظم و بخت که آب سیر شدن است نه می زنی لایق این کائنات

من نخت در بنی جهان زنی که کینه لقمه نام جگر کینه جگر نام من چرخ نام ای  
 خدای ز بنی نمازی چند نوبت باشد که ترا براند کرد و امروز براند کفر  
 و است بخواند در دو عالم بعانی عرض کند التفات بان کند عبد الله ان میس  
 رضی الله عنده مصطفی صمد روایت کرد که سبب نزول این سوره این بود او گفت  
 که من از خدای یثا پرسیدم و گفتم که بنی سیر سیر کفتم یارب ابراهیم را خلق کردی  
 و موطن را کلام بد واسطه شنو اندی و سیما را ملک عظیم وادی می داری  
 پس این سوره الم تشریح در بیان عطا و این سوره بنی خواندیم حق تعالی و  
 بود در مصطفی صلی الله علیه و آله الکم یجکک یتیمنا و ای ایا  
 نیافتیم ترا خدای یثا پی پدر رسول علیه السلام و او در کفم مادر بود و مادرش  
 و غایت کرد و او در سال بود و بختی عبد المطلب بود و او شش سال بود و  
 قیل در یتیم یافت پس در کوششهای دلها جای داد و بدوستی تو عالم را یارید  
 وَ جَعَلَکَ خَلَا فِکَ و یافت ترا که غیب استیمی با غیر حال  
 پیدا یعنی تو پیغمبر خودی و قرآن و عرفان بود ترا و قیل و خبری راه کم  
 کرده بودی و کوی نای که مانده بودی ابو جبریل فرمان ما ترا پیش عم تو آورد و  
 قیل در سرش نام راه کم کرده بودی وقت که از کاروان خدا شده بودی و ابلیس علیه السلام

معارشته بود از رفتن از راه و در انداختن جبرائیل علیه السلام ابلیس را بر خود زده  
 بود و بخت جش از خشتی و رسول انجاد و ان رسیده و قیل بعضی حلال  
 مجاهد بعضی تر بافت و دست خود رسد و نمود بخت خود و صفات خود  
 وَ جَعَلَکَ عِلًّا و یافت ترا قیفاً فانی است و بنی سیر سیر کفتم یارب ابراهیم را خلق کردی  
 رضی الله عنده فاما الیتیم فلا تقهر اما الیتیم را قهر کن و مال و یرامید  
 و نور و در چون تو یتیم بودی می دانی که حال یتیمان پیغمبر و اما السلیل  
 فلا تشقه و اما اتوا الله و ابلیس بر من و جبر بر من و کفر و کفر و کفر  
 یا بنو جواسیس به و از بنی خود یاد کن و اما الیتیم و ربک فخذک  
 و اما الیتیم یا خدای یثا برست سخن کوی و خبر کن از یثا و شکر کن و ابلیس  
 بر تو کرده است و ان پیغمبر قرآن است و غیر از این نعمها که بر تو دادیم بد جگر کینه  
 لقب و بختی است که از یاد کند حال خود را که فقر بود یعنی شده جاهل بود نام  
 شده عارف شده یتیم بود یعنی کسی ندانست که تربیت کند در بنی است و در بنی  
 بر کائنات که تربیت کرد ندانست و هر را و قیل و ان فرمان بر داری پیغمبر و است و کند  
 اگر انقیاد و نکردی انرا به سحر و جاد بودی خدمت اگر عموار تو جو رکنی ای و انرا



از دلدار تو جیب کفن من اندر از منم کن به وز دین ت و سبب این نعمت باد  
بیا دکن و بگو سر نعمت های تو جنبه اند نعمت های تو لبس **اللهم احسن عجبکم**  
**الهم تفضّل لک صدکک** آيات و ذکر دهم مرثیه ترا یعنی  
عالم و منشی و ترا بمان و حکمت و به پیغمبری و این قول امام صادق علیه  
نقول امام کلینی است و ما سینه او چنان بود که چون رسول ماعلی الصالح و  
سند دهم سال بود در شبی و ایستاد و حلیه خاقی می بود روز رسول علیه السلام  
بصحرایا می آمد و قبل از رفت بود حضرت جبرئیل علیه السلام و سبکبیل علیه السلام  
آمدند رسول علیه السلام از میان ایشان گرفت و یک طرف کردند و سینه او و سبکبیل  
فست و دل او را پیرون آوردند و در حالت زین باب زرم شست و خون بسته  
انداخت و گرفت و پیرون انداختند و کفش ای چش و بهر و پیر و پیر زنجی بر رسول  
نرسید و دست بر شکم او می انداختند همچنان که بود و این باخیر در دست ثابت کرد  
**و وضعنا عنک و صدکک اللّٰه الّٰهی انقص ظهرك** و نه دهم تو  
یعنی دور کردیم از تو بارگرمی را گران کرده بود و نیست ترا الا تقاض کردن نهادن  
چنانکه از بارگرمی پشت کسی دو تا شود و از خیم نیز دو تا شود و میگوید که در دل من  
از آن اندو بارگرمی که پشت من دو تا شده است و در کتب جبر کفش بعضی گویند  
این بارگرمی

این بارگرمی است بود که او بر آن او را و امید شفاعت کردند و کسوف بعبادت  
و بک فتن حق و بعضی گویند جفای کاران و این فقر گویند که او پند را این بارگرمی  
در آن فتنه بند و حضرت مایعقوب بابت الله بنده و کی با او ایوب بعضی مدتی  
و بر داشتند این غم و اندو بر آن بنده که مقصود دست به و بخران بوصول مبدل شود بنده  
این فتنه گویند مصلحت را جبر چون بود خنی خویش را از گوی ای انداختی تا گفتی جبرئیل  
یا من کنی که ترا پس دست از من کن جبرئیل می بود گفت جبرئیل یا من که هر روز  
ز جیب عاشق معشوق عشق بود و ام در دو عالم پیر منند و نیکنام و صدق آنکه  
نه گوئی و بر داشتیم و بنده دهم مرثیه را در یاد کردن یعنی بهر جای حق سقا یاد کند  
و ترا نیز یاد کند در نماز که بابت گفت شود و خطه با و در کلمه لا حول الا الله  
رسول الله و در دنیا و در آخرت شرف و ادم ترا که کسی را ندادم کنتم خیر امت  
و در حق تو و است و نعتیم سلام علی خاتم الانبیاء ای سلام علی سید الاصلین  
که که عالم بر از تو را دست سجود ملائکه اکرام است عجب صابکنی و محبوبی  
که از شرم و شش کند لعل طیف وجودش از سبزه زمان سوز روشنی بکلی سکان  
غلام تو شانه روی زلفی تو باستان است قربان **فارت مع العیسی سقرا ان مع**  
**العیسی سقرا** سقرا یعنی با هر نواری اسایه و بکرامت بر آینه با و شوار سقرا و بر است  
چون ای آینه رسول الله صلوات الله علیه شرف با و سرش را که بکرم نواری دو آسایه بر سر او نهاده

و شوار شش آید صبر کن و طاقت را بکنند و آن نواری با ساقه بدل کند و در دنیا بماند  
و در آخرت بماند چشت بعد از حق بسط پند بعد از فراق و سال بود و بعد از فراق  
که ترا یاد بماند کرم امروز براند که فداست بخواند و حالت میدهم جان و طاقت  
هجران کند و اذ صفاقت بک المیلوی فکری المهر نشر حقصر می بانی عشا با  
انها فکرم و تفرج عجب بهمانی و فقر و چون صبر کنی بار عجب فتنه سیاه  
بس بر می عسرا و و بسیر البصر شفاخ الفرح **فانما فتنه** به چون بر خنی از ناز  
**فانصبت** بس زخم نمید بعضی بعد از ناز بنشیند آید و لقا از حق سقا جوید  
و دنیا و آخرت از حق سقا طلبید چون بنده ناز بکنند دهم و بکنند که او را بر روی وی باز شد  
**و الی ربک فان رغب** و به پیر و کار خود خایه و نمانی و تفرج و زاری کند و لقا او  
طلب کند که مقصود از طاقت نیست بنده و ایم خلعت او را رجوع خلعت عاشق  
همه دیدار هست عاشق عشق خود انکاه نرزد جبرائیل مؤمنی آن که و زد  
و نام شش العارین هم سجاده می زده است علیه گفت که بنده باید مرز و نطلبید  
مسئله شریعت که مقام از برای خویهر که کند مرز طلبید معنی بنده دولت سعادت بنده  
در عباد و عبادت بنده کی کن تا شوی عاشق اجل بنده کی کنت که امید در عمل بنده از ادای  
طلب دارد و بعد عاشق از ادای نخواهد آمد الله هم از زمانه **بیسر الله العزیز**  
**و التّٰیّین** جبرمت انجیر و التّٰیّین جبرمت بنده که از وی روشن زیت

زیت پیر می آید و قبل مراد و کویت بنام یکی را طوشت گویند و بکرام  
زیت گویند و در بی که بخورد و بون بسیار می باشد و طوشت بینین و جبرمت  
گویا بکرم یعنی آن که که حق را بهر عجله السلام سخن بکنت و قل  
**الحمد لله البکد الی امین** بکرم یعنی شهر الله اسوار و قبل به هم یعنی  
**لعل خلقنا الانسان** بهر سقرا نریم او می را فی احسن تقویم  
در هر سخن صوری و راست ترین بالا و تقویم راست که در چند معصوم است  
بجای اسم یعنی بکرم ترین فاست و بهمانی و بهر حیوانه را حق سقا بر می خافید و  
بهم جبر را بدان جمال نداده که او می را دایم جبر کرد که او می بر می خافد صورت نموده  
گفت جل جلاله **ثمّ رددناه اسفل سفلین** بس بر نرزد بنده او می را  
بفرود ترین فرود یعنی چون پای ایمان بکرم و بهر و نرزد بر سانش **الا الذین**  
**استوا و علوا الضلّٰت** که انک بنده ایمان آورده و حق بای بکرم کردن که  
ایشان را بدو نرزد و در بناریم فلکهم بس ایشان را بنده اجوعتی مضمونی مرده  
نرید بریده شده و نه کم شده یعنی مرده ایشان را بدهم و بهشت و در اسم البش ترا  
که بکرم به با نرزد و بکرم و بکرم یعنی این بنده که بر سقرا نریم او می را بفرودتین  
حال یعنی بهر یک را بنده او را و تنی او ضعیف شد و عقل او نقصان یافت























افروخته است بقر و غنبله که هر شود و نیز در دلهای اهل علم که  
 تو حاکم یا بدستگاری آتش و زرخ بدی و زرخیدن در سینه باشد  
 عینه بر کوزی حلیس نباشد نوز با الله منی و لک فی عملی که  
 ایامهم کانو فی عید میلاد یعنی باشند این روز جهان بر  
 درایای بزرگ گشته اند یعنی در از آتش و گردن یا اینان بنجر  
 باشند این قلی این عیال است فی الله و بقول دیگر در ای دورخ از پس  
 نبیند و بیستون یا آتشی استوار کند تا شود میرنده از سر و  
 آند فیه آتیه که از بدست قلی مسلمان و بگو کردن و عیب کردن توبه  
 کنی و از گردن مال و ندادن زکوة توبه کنی و زبانه توبه و قرآن  
 و ذکر قرآن سبحان یا بی و مشغول و از جور باشد که از عیب بی عذاب  
 دورخ خلاص باشد **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**الهم تکلیف فعل یتک با حقی الفیل** به گونه کرد خدایا تو  
 بیایا غلبی یعنی دایمی و خیر تو رسید که چگونه بگو که و آن باشد  
 که اینان بیل بود بقول امام مقائل میگفت بیل بود بایشان و  
 بقول امام ضحاک بن سبل بودند سبز کمره نام محمودی از بیکان  
 اصحاب

اصحاب بیل گفته شد و اضافت بیک بیل گفته شد و این ملک  
 کردن آن لشکر در آن سال که رسول علیه السلام از مدینه آمد و قبل بقیع بود و بقیع  
 سال و قبل بقیع سال و قبل بقیع سال **الهم یجعل کیدکم**  
**فی یقتلکم** ایاه و کمره کشتن ایشان را یعنی بیکان را و بقیع  
 و بیل کرد و آن مکر ایشان این بود که کعبه ایشان را بکشتن و بکشتن  
 و از سبب علیهم **طیاً ابابیل** و فرستاد ایشان مرغان کله کله  
 و قبل کله بای مرغان را که سر ایشان همچون سرخ بود و کف ایشان همچون  
 سکه مسیه و قبل نیم عید بود و قبل هم سر بود و بقیع هم حجاج  
 من سبیل می انداختند آن مرغان بر لشکر سگهای ریخته شده باشند  
 و قبل من سبیل یعنی از آنها اول فجعلهم کصفه کول  
 بر کشتن و بکشتن آن لشکر را همچون بر کشتن خورده یعنی ناجیه کشتن  
 همچون بر کشتن که سواران از آن بودند و بقیع دور زیر پای ریزه و  
 جیره کردند عارف روی از سبب آن خبر میدهند همچون اصحاب بیل  
 اند جیس کعبه گردید و بیل زدن و کعبه ساختن از اشتقاق  
 حالشان چون سب و جوان از کلام لشکر را سر علی جنبیدن نکست

باید این صلابت از حق است اگر ترا و سواست از حق بیل به بنوایه تو  
 سوره اصحاب بیل این بود که بنحایش نام بادش از ترسایان صفای  
 در صفای بنی کلب یا ساخته یعنی مجری ترسایان راست که مثل آن  
 کسی ندیده بود و فرمود که مردم بخانه کعبه نروید و بدی تعالی که من خستیم  
 بیایند و بکشد از سبب آنش افتاد آن خانه ترسایان به بخت و بر کشت  
 که این کعبه را مردم سوخته از فقر خانه کعبه آن کار سوخته خورد که خانه کعبه را در آن  
 کشم یکی از امرای خود را که نام وی ابرهه بود لشکر بسیار فرستاد و ایشان بیل  
 بود همچون نام بنی و لشکر ساختند چون ولایت عرب رسیدند ملک عرب با  
 لشکر ایشان جنگ کردند و لشکر عرب را کشت و دادند و ملک گرفتند و فرمودند  
 آن بیل را بکشد چون نزد کعبه رسیدند لشکر مایه سالها و یکسایه را خانه  
 کردند و از آن جد رسول الله صلوات الله علیه و بیت الشتر گرفتند و عبد  
 المطلب پیش از این رفت ابرهه را عزت بسیار داشت چون شنیدند  
 نام دیر ابرهه گفت چرا آمدی پیش من گفت از برای اشتران خود آمده ام که  
 لشکر سیاه تو گرفته اند ابرهه مرا از تو بخش آمد چرا در خواست نکردی کعبه را  
 که منظر حرب است تا من باز کشی عبدالمطلب گفت که این خانه کعبه را  
 خداوندی

خداوندی است که او را نشاء میدهند و میانه به کاه است ابرهه اشتران عبد  
 المطلب داد و عبدالمطلب بکشد و مردمان را فرمود تا کعبه حقی و بکوه و رانده  
 و دو ماند و یکی دیگر عبدالمطلب حلقه در کعبه گرفت و گفت تا بیل را بر  
 بهم سوا که فامع من هم آن بیل را فخر کا عذیت عاد کا یعنی ای بر  
 و در کار آمدند مردم از بیل یکی بکشد و باز در این لشکر را از کعبه که خانه کعبه از آن  
 نوست و دشمنی بکشد و دشمنی کعبه دشمنی کعبه را کشت و کشت کرد و  
 و بطرف خانه کعبه روانی شد تا بزم ملک رسیدند که کعبه در روز و اهرم  
 گویند یعنی حراست کشنی او بریدن درخت او تا رسیدن بخانه کعبه پیش روی  
 ایشان قبل بود و ملک عرب گفت آن بیل را که میروی بهر کنی این حرام کعبه است  
 خدایا و باز کرد و در حال بیل سجده کرد و باز کشت بر چند بر او زد و در حرم کعبه  
 باز نیامد و عبدالمطلب دعا میکرد و دست حلقه کعبه زد بود که تا لشکر مرغان  
 پیستند و مانند فرشتگان در مقام هر یکی مشک از عسل ملائم و از شجره جوز  
 تر بر سر کعبه می افکند و بر سر کعبه نام آن شخص را که میبردند نوشته بود و  
 میبردند از کلاه اشتر میگذشت و آدم و اسب را هلاک میکرد تا همه لشکر هلاک  
 شدند مگر آن بیل که خدای را سجده کرده بود و دیگران را کشتن و کشتن و بنی



و شش خانیل رفت خبر از او بگفت و یکم از بزرگواران اسود بود چون  
خبر را نام کرد و گفت بزرگواران و او نیز افتاد و بپای ایستاد  
تا با دوستان خدای و شعی کینه و بریندگان حق تا مکر کند و خود را مانند ایشان  
نکند و مردم را هر بد خود سازد و این را از روی گردانند و بیوضع دروغی  
و جای سالوسی و از روی برای مردار نیاز دهند و تقوای نور را در روز  
که نشاند بر فلان مرد و خلقان شود و خوف آن باشد که بدانان رود و نفوذ  
باشد حق فلان صد هزاران نفر را خشم نهان است چون کرده است ای بیکران  
خشم را نه خند کرد اندک حساب خشم را بهر عالم را ضرب اضعف  
مرغان را بپای نهاد و بپای رسید و بپای رسید و بپای رسید و بپای رسید  
بدانکه در آن آرد و دست که در مصحف ای کعبه آورد و دست که المرق  
کشف لا یلایف بکسوره داشته است و السلام الله فی نوشته  
شده است در میان ایشان و امیر المؤمنین عرضی از حضرت رسوله را در یک وقت  
خوانده است و در شام و یمن جنبی باشد که بهار کرد و خدایا صاحب قبل را پس  
کرد ایشان را همچون ما جز مثل که گشت خورده شده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
از هر سزاواری دادن قبیل و قریش که آن اهل مکه اند تا از برای عزت و  
داشتن ایشان در سفر ایستادن را سر بخاندند که الی الله انجا و آن  
کعبه

عبد الله ایله قورم **بَحَّتِ الشَّيْءُ وَالصَّيْفُ** از برای ملازمت  
کردن و خوب کردن ایشان را و در فراخی زمستان بمانی و تابستان  
بشم در سال و در بار سفر گردانی و استعداد باشند در مکر گردانی  
و از خوردن و پوشیدن بنا در زندگی چندان کفایت کردن ایشان را حق  
منت میبهد بر ایشان که لشکر و شمشیر را بپای گردانند و بر غایت استواری  
عزت کعبه و عزت نما در همه جا پیدا کرد و در هر کس قصد نما کنند اذکار  
امر کذلک **فَلْيَعْبُدُوا إِلَهَهُمُ الْبَيْتَ** ای چون جنبی است  
بس بنده کی کند قریش بعضی اهل کعبه و اندانی خانه آنکه می اطعمهم  
من جوج آن خدای را بخورد و در شام را از هر کسی و امتیاز  
من خوف و البته گردانند شام را از خوف و از هر کسی و در هر سفر را شام  
خیز سید از خلق بنماه خبر نمیدانند تا شام در مکر طعنه ها و فتنه ها بیا  
رید و بخورد و بی کسی نباشد شام را از هر کسی و از هر کسی پس بپایند شام که  
فرستاید و بنده و حضرت حق بماند و بپایند و بپایند و بپایند و بپایند  
عزت شام و عزت کعبه که سبب رسول الله بوده است که در میان پیدا شد  
ما بعلم قدیم دانسته بودیم که این را پیدا شدن او جای او را از حق نگاه  
داشتیم چون او پیدا شد بطریق اولی او را و پیروان او را نگاه با بنیم الا

الا وادی شرفك الله تعالى على البلاد و نسب و در پیش نیست  
که دست فاقی را خست کند که تا بدست ایشان در امان باشد از بلا و از  
غریب و بی و چون در شام که بپایند و شام و شام را از شهر یاران باز میدهند  
و از پیروان دوست خود را برای بازگرداند و در دنیا و در عقبی از مردم او در باشد  
سر و کفن و خاک بر کندیده را که بهر روز و هر روز و در کعبه و در ساز  
خاک شمشیر را تا بیندازی سر او پیش را که ازین شام کردی و زین انتقام  
سوزی باشد و شوی تو و القهار پس رو و خاش از انتقاد زیر تلخ  
و امر او ستاد و در کعبه مستحق قایلی شمشیر کردی و تو لطف کمالی  
هم از استعداد و اما اگر بر کفنی از اوست و شمشیر همان و آن شرک حسنه  
از شهبان و در ایستاد شوی اند جهان شمشیر از هر خود هم شمشیر شود  
تو اگر شمشیری زهر شود که بدل گفت بدل شد کار او لطف گشت نور شد  
استاد و الله از قضا و معنی این سوره را غیر ازین نیز گفت اند  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ** آنکه ای بیکران **بِالَّذِي**  
و ندیدی تو ای که انکس را که دروغ کوی میدارد و در امان قیامت  
و ایمان نماند روز قیامت که مردم زنده نمیشوند از برای حساب و جزا و  
در تفسیر غایت آرد و دست که نیمه این سوره در حق او چه بود و عاقبت آن

ملعون این بود که چون کسی بیمار شدی و بر بالین و بی رفتی و گفتی  
که مرا وصیت کنی و خبر بکن ده و مالهای یتیم را رفتی و از وی طلب کردی  
آن یتیم را بگری و سخت گفتی در حق وی این آیت **وَالَّذِي** آنکه ای  
**يَكُنْ** الیتیم و در کوفت او در دست که این بپایند و مقدس است تقدیر و  
جنبی است که بهر شتافتن آن کافر که قیامت را شکر کند که راستی  
باشد که این کافر کتب که میراند یتیم به پدر از شمشیر خود حق او را بگیرد و  
بوی نمیدهد و **لَا يَخْشُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ** و برین انگیزد  
یعنی غنی فرماید کسی بر طعام دادن کدایان و خود جیره نمیدهد و دیگران را  
نمیفرماید تا طعام دهد که یا از نصیب تو نیست که حق یتیم را بگیرد و یتیمان  
و فقیران طعام بهر و بفرماید دیگران را بدو طعام نشان کنی که قیامت  
را بکنند و در جنت اول رحم کردن یتیم و حق او را رفتن باید که تا توانا  
و صبر یتیمان نه شوی و مال یتیمان را تصرف کنی در شمشیر بدو و در شمس علیه  
از خواند آب آوردن ایشان آن آب را بخوردند و گفتی در کار یتیمان چون  
آب خوریم و یتیم رحم کردن بکدایان و فقران و رحم کردن بایشان فرمودند و این  
نیمه دیگر این سوره در حق منافقان اند که نماز فقیر میکردند و کار بار  
میکردند و بخوبی میکردند **قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ**



عَنْ صَلَوَاتِهِمْ سَأَلْتُنِي الَّذِي فِيهِ دُرٌّ كَرِيمٌ وَأُورِدْتُ تَقْدِيرَ  
جَنَّتِي هَتَ كَ وَجَنِّ كَارِ جَنَّتِي هَتَ سَبِيلِي بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
خُودِ غَافِلٌ نُوْدُ مَا حَرَكَةُ قُوْتِ نُوْدِ كَارِ جَنَّتِي وَفِيهِ وَفِيهِ مَا هَتَ  
بِعَيْنِي دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ كَرِيمٌ دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ  
وَيَا سَبِيلِي بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
أَتَكُ نَكْرَةً عَمَلِي هَيَّ خُودِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
أَزْمَانِ عَمَلِي هَيَّ خُودِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
بَايَ اسْتِغْنَاءِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
نِيْلِي بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
بِعَيْنِي دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ كَرِيمٌ دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ  
رَا بِرَسِيدِي دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ كَرِيمٌ دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ  
بِكَيْ سَبِيلِي بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
وَنَكْرَةً عَمَلِي هَيَّ خُودِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
أَزْمَانِ عَمَلِي هَيَّ خُودِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
بَايَ اسْتِغْنَاءِ بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
نِيْلِي بِمَا كَيْ يَأْتِيهِ كَيْ لَكِ أَنْ تَمَازِ  
بِعَيْنِي دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ كَرِيمٌ دُرٌّ دُرٌّ كَرِيمٌ

علما یا از دین اختلاف است بگرد کار یا برسم و عادت را بکنی الهام  
اعینا علی ذکر کرم و حسن عبادت و تلاوة اکتب الکتاب الکبیر  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْنُ  
بر سبب که ما دادیم تو ای که کوثر را یعنی نبی بسیار دادیم ترا و قیل  
لا اله الا الله در کشف کوفتی آوردت که رسول صلم گفت که تو حق هست  
در اینست که کسب و شرب ترا غسل است و بقیه ترا شربت و سر و سر  
از برف هست و سوخته و بی از برف جلد هست و امتان من  
از ان آب بخورند اول کسانی که بیایند بر کوثر فقیه و غیره  
صحابه و مهاجران باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدل  
رَمَ الْمُتَهَلِّیْ بِشَدِّ و آن حوض را چهار کن پاشل و بر هر کن یکی از چهار  
یاد من باشد که چهار بار دوست دارد و از ان آب بدنش برسد  
یکی از ایشان را دشمن دارد از ان بدنش و سدل و المتعطفی فیها  
هفتم شد عالم مخلوقات از ان نکل در فصل لَوْنِکَ وَخَرَجَ  
سبب نماز را از برای قضاء بی برود و قیل دست راست را بر  
چپ نه در نماز برای رختی برود نماز خود که عزه دین و دنیا و همه معجزات  
تو در مات تو و مقام تو است تو احقر است و دشمن تو

اتوبت پرستی میکنند و قربان از برای تان میکنند تو و است تو بنده  
و طاعت کنی که نشاء را شرف و خیر بسیار و اوم که هیچ سببی را و بیست است  
ندام اِنَّ سَنَائِکَ لَقَوْلُکَ الْبَقْدُ بدست یکی دشمن تو هست دوم بریده  
بخیر و طاعت در کشف آوردت که کافران میکنند که علم درخت  
صنوبر است یعنی فرزندان و برادران و چون وی بمیرد و بی از پی برافت حق  
گفت که دشمن تو دوم بریده هست در کشف آوردت که استخر خودم بریده را گوید  
یعنی دشمن تو همچون خرس که دم ندارد در دنیا و آخرت ملعون است و چون  
بمیرد بروی لغت و عذاب باشد تا بقیات و بر که است و بشیر و صلوة  
فرستد و مراد و ستارند و بر بالا میسر تا و منارها نام ترا با نام اسد یاد  
کنند و برای محبت تو جانها بدها کنند و جنبین نماز عایشی زیارت تو بیا  
سند لقب درویشی اندیش که دوستی دوستان او را سفاقت سازد و از دشمنان  
بسیار و از دشمنان اند که بیک سواره میروند اعظم در کشف طفلان جنبین  
در چشم دیده این نشان را ز عاقبت جان کنی که کورند نشان بدین نشان  
چون که حکم اندک میزدان بود لاجرم ذالنون در صورت زن بود در چه درای  
نشان در قطر افتاد روح اندر زده افتاد چو پیش را زده نمود اندک  
انگ انگ روی خود را بر کشد جمل زرات در روی محوشد عالم از روی

عالم از روی مست گشت محوشد و اگر و بی تو را فرزند نباشد هیچ یک نیست چرا که  
از روی مسنی بپروان فرزندان وی باشند و در عا و سلام تو صالحان را  
دخل است که اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ  
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگو ای کافران که الله علیه و سلم کافران را لعن کند  
مَا تَعْبُدُونَ غیر پرستم و بنده کی نمیکم آنچه شما اورا بنده کی میکنید و حال  
یعنی من بتان شما را بگزینید کی نمکم و دشمنان هم کرد و لا اقر عابد و لا  
مَا تَعْبُدُونَ و نه شما بنده کی خواهید کرد و زمان آید آن خدای را که من  
بنده کی میکنم اورا و حال و لا انا عابد و لا اقر عابد و نه بنده کی  
کننده ام در استقبال آنچه شما بنده کی میکردید و زمان گذشت و لا  
اقر عابد و لا اقر عابد و نه بنده کی میکنم و آنچه من بنده کی  
میکم اورا که کفر نیست کفر مرثاء راست دین شده یعنی بت پرستی و لیک دین  
و راست دین من یعنی اسلام و مسلمان حکم این سوره مشرک شد بایت  
سیف یعنی قوله یثاقا قتلوا المشرکین و سبب نزول این سوره این بود  
که کافران میکنند مر رسول علیه الصلوة و السلام را که یک خدا یانی مادر را  
بنده کی کنی تا مادر ای ترا بنده کی کنیم این سوره آمد رسول صلی الله







و با بقاء عرض معرفت را در سر سلوک ذات او بایستگی و نقایات ارباب معقول  
 در بدایات معرفت او جز بقدر و تلاشی و دلیلی فی و بصیرت صاحب نظران  
 در استیوار توار غفلت خدای تعالی و کمالی سبیلی فی خلوه بر شیا  
 در ظاهریت او باطنی و تراطنی احواف و باطنیت او ظاهر و جویب او در  
 مقام مجود و کمالی و اوارک و کشف ذات محمد بن عبدی عاجز است اعتراف  
 الیه و یکنوع کمال و صفون عن صفیک ما عرفنا فی معرفتک و الله اعلم  
 بکرم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق یعنی  
 بگو ای محمد صلعم بنایه میگیرم به پروردگار فلق یعنی سفید و دم که از شب بیرون  
 می آید و قبل جبهه است و درخ که چون کشته شود فریاد از دوزخ بی  
 براید در تفسیر غایب آورده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود در اینجا که خلق  
 است فلق است شش طایفه باشند اول امیر نظام دوم کسی که مال  
 بیتمان باشند و خیانت کنند و حق بیتمان را طاف کند و سیم کلان تراف  
 بازار را و چهارم باشند و میمان اینست و رعیت است و پنجم  
 و دو کمالی طایفه که با ایشان

نمونه سستی شده در یک نسخه دیگر از این کتاب

که از جهت

لواحت شد باطن باطنی برای انکس از برای رباطها و عمارت های و خیرات  
 فقیهان است و خود خرج کنند و قبل فلق است آنچه می باشد و اوراقی  
 از نامه های خرم و بدایه و زنجیران از روی بیرون می آید من شریک ما خلق  
 از برای آنچه آفرید خدای تعالی و فریاد از بطن مار و کفر دمان و دیوان و پیر بیان  
 و آدمی مان بد و از انانیت که جادو کنند و بدست و غیران کنند و حق شریک  
 شریک افلا و قبل و از برای شریک که چون و اید و قبل الفاسق چون بیرون  
 پیدا شود و حق شریک الشقیات فی العقول و از برای زنا شریک جادو کنند  
 و بدست در کرمها و حق شریک السایل اذا حسل و از برای انانیت که بد  
 بدخوی میکنند الحسد المحمود بدخواستنی بد که در کوششی آورده است که سبب  
 منزل این سوره این بود که رسول علیه السلام را جادو کرد و لید بنی اعصم  
 و دختران او لعنهم الله شقی ما در آن جادو بودند که رسول صلی الله علیه و آله  
 بسیار شدند و فرمودی اعصای مبارک او درشت شده بود و رسول صلی الله علیه و آله  
 و ستم و خواب بودند و فرشته آمدند یکدیگر سپیدند که مرده بوده است  
 و یکدیگر گفت که این را جادو کرده است پس سپید کرد و گفت و لید بنی اعصم

از برای دیو و سوسه کشنده یعنی اندیشه بد افکند در دل الجناس دیوانه  
 پس روزه و سر در کشند و در حدیث آمده است که در یوحنا س در درون او  
 می است و دشان وی همچون دمان خوک است و بقول امام مقل  
 و امام قتاده دمان وی همچون دمان سگ است دشان را بولد آدمی اند  
 ند چون آدمی حق بگوید یا د کند باز پرس رود و چون غافل شود باز پرس  
 گردد و اندیشهای بد و زنا کردن و شراب خوردن و خون بنا  
 حق کردن نمایند و در دل آدمی اندازد همچون خون در و که آدمی میزد  
 الَّذِی یُؤَسُّوْسُ فِی صُلِّ ویرالتاس که آن دیو که اند  
 اندیشه های بد در سینه های آدمیان من الجِنَّةِ و التَّاسِ آن  
 و سوسه کشنده آدمی از دیوانه پس جنانکه حق با گفت و کذلک جعلکم  
 لکل شیءٍ عدوٌ شیا حلین الا نلس و الاحی ای جانی یعنی  
 هر چیزی را دشمنان دیوان و آدمیان باشند دیوان و پیر بیان میگویند  
 که دیو هم از دیو عرفی بدتر است زینهار از قرنی بدتر است و وقت ربنا عذاب النار

جهود و دختران او بر موی که از شانه کوفت اند و صدایه  
 های شانه یازده که بخورده اند و بزرگمان او را صغلاف  
 کل خرم آنها اند و در فلقان جاء معین کرده اند و سبب  
 خلاصی این که کسی بوده انرا بیاید و این دو سوره را بخواند  
 و بدست کند کشاده شود و او صحت یابد چون رسول  
 بسیار شد این سوره ویرا یاد شد بود فرمود کسی  
 که در آن جادو و دایره کمان را با کوزه بیرون آورد چون  
 بیرون آورده اند یک یک بخواند یک که کشاده میشود و  
 و تمام بخواند بر یازده کبره کشاده شد و صحت تمام شد  
 اللهم فیصل وجود این سوره کارهای جمع امت را کشاده کردن  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قل اعوذ برب الناس  
 بگو ای محمد بنایه میگیرم به پروردگار و میان ملک الناس به باد شفاء  
 آدمیان الله الناس بخدای مردمان من شریک التوسوا من

که از جهت



۱۱  
۱۲  
۱۳  
ساحان

نفسه در پیش صاوق انیت که از یارید و از آهشینی بد که کند و در وینان شده باشد  
یعنی در طریقت نباشد و با وصیت ندارد و یار بد بدتر بود از یار بد می باشد از و  
تراور کار بد بر که نشی و نشه چمن دولت زینهار از آن قوم برسان می باش  
و نه کند و جعفر بنان بهلست و در باش از کس که خود بنزاهدن و صاحبان ماسته  
کرده اند و مشغله شده اند و بخار و دنیا میگردند و گرفتاری می میکنند و از حقیقت بیخ  
نفس ندارند و سریدن را از خوردن حرام باز نمیدارند و منع نمیکند بخوردن با الله  
من ذلک اللهم از قضا عیسی قرآن و به برکت قرآن العظیم تمت تمام شد کار می نظام  
نوشته به اندیس بر سفید نویسنده را نیت فرامید بغیر از دعا اگر کسی ابی حفظه لایق  
به بیند و یکم قمر بر یکا بخواند که فقر حقیر کشاد کار سیاه روی بد کار خاک پای طالبان  
عاف بر بچاره امیدوار از شفا قمر رسول صلوات الله علیه و سلم ملاطفه بنی الحرم را در روضه  
کافی متعده دان که این بغیر از روز یکشنبه در تاریخ سبتیم نذر هر چه بخواهد بکند و در هم مد  
شهر یکم که تمام شد ۱۲